

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله تک‌نگاشت‌های  
الگوی اسلامی ایران پیشرفت

گذار آغازینی از مفاهیم  
و نظریه‌های توسعه  
به سوی الزامات کلی  
الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت ۱۳۹۳

رهبر فرزانه انقلاب اسلامی:

**باید در طراحی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت  
بر چهار عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی تکیه شود  
که در این میان، موضوع «فکر» بنیانی‌تر از بقیه‌ی عرصه‌ها است**

در دیدار اعضای شورای عالی  
مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت  
۱۳۹۱/۱۲/۱۴

|                     |   |
|---------------------|---|
| سرشناسه             | : سلیمی‌فر، مصطفی، ۱۳۳۶ -   |
| عنوان و نام پدیدآور | : گذار آغازینی از مفاهیم و نظریه‌های توسعه به سوی الزامات کلی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت / نگارش مصطفی سلیمی‌فر [به سفارش] مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. |
| مشخصات نشر          | : تهران: مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳۹۳.   |
| مشخصات ظاهری        | : ۸۰ ص: جدول نمودار.  |
| فروست               | : سلسله تکنگاشت‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت: ۱۹.   |
| شابک                | : ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۱۱-۰۱-۲   |
| وضعیت فهرست نویسی   | : فیبا  |
| یادداشت             | : کتابنامه.   |
| موضوع               | : پیشرفت -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام   |
| موضوع               | : رشد اقتصادی   |
| موضوع               | : رشد اقتصادی -- ایران  |
| موضوع               | : آمریکای لاتین -- سیاست اقتصادی  |
| شناسه افزوده        | : مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت   |
| رده بندی کنگره      | : BP۲۳۰/۲/۸۵۴۱۳۹۳   |
| رده بندی دیویی      | : ۲۹۷/۴۸۳۳  |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۳۶۰۰۹۷۲   |

سلسله تک نگاشت‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت:

گذار آغازینی از مفاهیم و نظریه‌های توسعه به سوی الزامات کلی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

نگارش: دکتر مصطفی سلیمی فر (استاد اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد)

ناشر: نشر الگوی پیشرفت، وابسته به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

نوبت چاپ: اول، اردیبهشت ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۱۱-۰۱-۲

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

تلفن: ۰۲۱ ۸۸۰۱۴۶۴۸ - ۰۲۱ ۸۸۶۳۴۰۰۸

www.olgou.ir

Email:olgou@olgou.ir

نشانی: تهران، خیابان جلال آل احمد، روبه‌روی بیمارستان شریعتی، شماره ۳  
تمامی حقوق این اثر متعلق به مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است.  
مسئولیت دیدگاه‌های بیان شده در این تک نگاشت بر عهده مؤلفان محترم است.

## پیشگفتار

تعیین مبانی، ارکان، چارچوب و مسیر پیشرفت کشور در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران باید با مشارکت گسترده و حضور همه جانبه دانشمندان، محققان، نخبگان دانشگاهی و حوزوی و جوانان این مرز و بوم صورت گیرد. به گواه تاریخ و تجارب گذشته، پیشرفتی همه جانبه و پایدار خواهد بود که مبانی اسلامی و اقتضائات ایرانی در آن توأمان مورد توجه باشد.

اینک مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در آستانه اتمام سه سال تلاش‌های علمی، تخصصی و فکری درباره پیشرفت اسلامی ایرانی، برگزاری نشست‌های علمی و تخصصی، تاسیس اندیشکده‌های مرکز، انتشار صدها مقاله ارزشمند و تهیه نقشه راه تدوین الگو و انجام برخی از مراحل آن، در نظر دارد با هدف تولید دانش و گسترش و تعمیق ادبیات موضوعی در حوزه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، آثاری را به صورت تک نگاشت‌های علمی فاخر منتشر نماید. تک نگاشت نوشتاری تخصصی و نیمه مبسوط است که توسط یک پژوهشگر خبره در یک موضوع خاص نگاشته می‌شود. تک نگاشت از نظر حجم و محتوا حد فاصل مقاله و کتاب است و نویسنده با پردازش و تحلیل یافته‌ها و مطالعات تخصصی پیشین و افزودن یافته‌های پژوهشی جدید خود و تحلیل جامع و منسجم آنها افق‌های تازه‌ای را در زمینه مورد بررسی می‌گشاید.

سلسله تک نگاشت‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت که در مجلدات مختلف منتشر می‌شوند، حاصل تلاش جمعی از استادان، اندیشمندان و محققان دانشگاهی و حوزوی است که مراحل مختلف نگارش، ارزیابی، ویراستاری، تدوین و انتشار را با نظارت متخصصان و اهل فن گذرانده است و در اختیار صاحب‌نظران قرار می‌گیرد. در پایان از مساعدت‌ها و تلاش‌های ارزنده نویسندگان تک نگاشت‌ها و داوران و مراکز مختلف علمی و پژوهشی که ما را در تهیه، تدوین و انتشار این سلسله یاری رساندند، تقدیر و تشکر می‌شود. امید است این محتوای علمی بتواند افق‌های نو و روشنی را در پیش چشم متخصصان دانشگاهی و حوزوی بگشاید و هر روز در طی مسیر تدوین و تحقق الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت گام‌های بلندتر و استوارتری برداشته شود.



## فهرست

|    |   |
|----|---|
| ۷  | چکیده   |
| ۸  | مقدمه   |
| ۱۱ | مفهوم توسعه                                     |
| ۱۳ | توسعه اقتصادی                                   |
| ۱۴ | مفهوم توسعه در نگاه نظریه پردازان               |
| ۱۹ | الگوی تبدیل کشورهای در حال توسعه به سرمایه‌داری |
| ۲۱ | اجماع واشنگتنی                                  |
| ۲۱ | تعریف اجماع واشنگتنی                            |
| ۲۴ | چالش‌های بعد از اجماع واشنگتن                   |
| ۲۷ | اجماع پساواشنگتنی                               |
| ۲۸ | تعریف اجماع پساواشنگتنی                         |
| ۲۹ | مقایسه اجماع واشنگتنی و پساواشنگتنی             |
| ۳۰ | دیدگاه انعطاف پذیر نئوکلاسیک                    |
| ۳۳ | دوگانگی جهان از منظر ساختارگرایی                |
| ۳۵ | نظریه وابستگی                                   |
| ۳۷ | نظریه نهادگرایی                                 |
| ۳۸ | دیدگاه تحلیل تاریخی نورث                        |
| ۳۹ | دیدگاه رانت طلبی یا مکتب انتخاب عمومی           |
| ۴۰ | رویکرد توسعه به مثابه آزادی                     |
| ۴۲ | نظریه فلسفه اخلاق توسعه                         |
| ۴۵ | چهار مرحله‌ی تفکر توسعه                         |
| ۴۷ | اهداف توسعه                                     |
| ۴۹ | مروری بر برخی مطالعات انجام شده                 |



|    |       |   |
|----|-------|---|
| ۵۴ | ..... | ضرورت اسلامی بودن الگوی توسعه           |
| ۵۸ | ..... | ضرورت ایرانی بودن الگوی پیشرفت          |
| ۶۵ | ..... | محور الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت        |
| ۶۷ | ..... | الزامات کلی الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت |
| ۶۹ | ..... | سرفصل برخی موانع پیشرفت کشور            |
| ۷۱ | ..... | جمع بندی                                |
| ۷۷ | ..... | منابع                                   |





### چکیده

این تک‌نگاشت با هدف مروری بر مفاهیم و نظریه‌های مرسوم توسعه و نیز تبیین ضرورت و الزامات کلی طراحی یک الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت برای دستیابی کشور به پیشرفت (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی) به‌رشته تحریر در آمده است. به‌این منظور پس از ذکر مقدمه‌ای در باب مراحل تطور تفکر توسعه در جهان، مفهوم توسعه مورد بحث قرار گرفته و دیدگاه تعدادی از اندیشمندان این عرصه آورده شده است. مرور تعدادی از مکتب‌های مختلف، بخش بعدی این مطالعه را تشکیل می‌دهد. سومین قسمت به بررسی برخی از مطالعاتی می‌پردازد که به‌گونه‌ای ضرورت و یا عدم ضرورت طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را مورد مذاقه قرار داده‌اند. در ادامه، به بیان دلایل ضرورت طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پرداخته شده است. توجه به محوریت «عدالت» در الگوی مذکور و برخی کارکردهای آن و الزامات حاکم بر آن در قسمت‌های بعدی این مقاله به آن پرداخته شده است. نتیجه به دست آمده از تک‌نگاشت این است که به دلایل متعددی کشور ما نیازمند داشتن الگوی پیشرفتی است که مولود جهان‌بینی اسلامی بوده و با ظرف «پیشرفت» که کشور ایران می‌باشد، سازگار باشد. در پایان برخی موانع فراروی کشور جهت عبور از وضعیت فعلی و رسیدن به وضعیت مطلوب مورد اشاره قرار گرفته‌اند.



## مقدمه

برخورداری از زندگی در یک جامعه آرمانی که منزله از پدیده‌هایی باشد که مانع سعادت انسان (صرف نظر از اعتقادات مذهبی و یا مرامی او) می‌شود، همواره یکی از آرزوهای بشر در بلندای اعصاری بوده است که تجربه زندگی در این کره خاکی را داشته است. این آرزو به شکل مدینه فاضله افلاطون، «توپیا»<sup>۱</sup> یا «ناکجاآباد» در یونان باستان، مدینه فاضله ابونصر فارابی و یا جامعه آباد پر از عدل و داد در دین اسلام - و به خصوص مکتب انتظار در مذهب شیعه - و یا جامعه کمونیستی در مکتب مارکس و نیز در ادبیات ملل مختلف جهان به خوبی مشهود است. این آرزو به خاطر آن است که انسان هیچ‌گاه از شرایط حاکم بر زندگی فردی و اجتماعی خود راضی و خشنود نبوده است و همواره در تلاش برای ساختن جامعه‌ای بوده که به آرمان‌هایش نزدیک‌تر باشد. این تلاش زمانی به شکل کاوش در دل زمین، فرو رفتن در اعماق دریاها و سیر در فضا نمود پیدا کرده است و در برهه‌هایی از تاریخ به صورت مبارزه با کسانی که او را از ساختن جامعه ایده‌آلش باز می‌داشته‌اند، عینیت می‌یافته است. وقوع ده‌ها نهضت آزادی‌بخش و عدالت‌طلبانه در طی قرون متمادی مصادیقی از تلاش انسان برای تحقق جامعه آرمانی‌اش بوده است. می‌توان گفت که انسان به طور مداوم از یک طرف در فکر افزایش دانش خود از جهان هستی و به‌کارگیری آن در جهت بهبود شرایط زندگی فردی و جمعی خود بوده است - همان چیزی که می‌توان در کلیت خود دست‌یابی به فناوری نامید - و از دیگر سو، دغدغه بهره‌مندی همه انسان‌ها و جوامع از این دستاوردها را داشته است - همان چیزی که آن را «عدالت» تصور می‌کرده است. این تلاش‌ها و جدال‌ها در طول تاریخ اشکال متفاوتی به خود گرفته و هر چه بشر به زمان حال نزدیک‌تر شده است، آرمان‌های وی مدون‌تر شده و به شکل علمی‌تری ارائه شده‌اند.





انقلاب صنعتی انگلستان که در نیمه قرن هفدهم اتفاق افتاد و بعدها به سایر کشورهای غربی و آمریکای شمالی تسری یافت، این کشورها را در موضع برتری نسبت به کشورهایی که از تمدن و پیشینه برتری نیز برخوردار بودند، قرار داد. به عنوان مثال، بر اساس یک برآورد، کشورهای اروپای غربی که در سال اول می‌لادی فقط ۸/۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی (WGDP) را تولید می‌کرده‌اند، سهم خود را به ۳/۲۰ درصد از WGDP در سال ۲۰۰۱ افزایش دادند. در مقابل سهم قاره آسیا از ۱/۷۵ درصد در ابتدای دوره مورد بحث به ۹/۳۰ درصد در ۲۰۰۱ کاهش پیدا نمود.<sup>۱</sup> قدرت روز افزون صنعتی و اقتصادی این کشورها موجب تسلط آن‌ها بر سایر ملل در اقصی نقاط جهان فراهم نمود. این تسلط که در اغلب موارد با اشغال نظامی کشورهای تحت سلطه همراه بود، منافع اقتصادی فراوانی را برای کشورهای استعمارگر ایجاد نمود که از آن جمله می‌توان به غارت منابع طبیعی کشورهای تحت سلطه از یک سو و ایجاد بازار مصرف برای کالاهای صنعتی رو به تزاید کشورهای سلطه‌گر از سوی دیگر اشاره کرد. این شرایط رشد اقتصادی پایداری را در این کشورها به ارمغان آورد، به گونه‌ای که بر اساس برخی از برآوردها، کشورهای مورد بحث از متوسط رشد اقتصادی دو درصد و رشد درآمد سران یک درصد در طی دو قرن گذشته برخوردار بوده‌اند و لذا توانسته‌اند سطح برخورداری‌های اقتصادی-اجتماعی مردم خود را به طور روزافزونی بهبود بخشند.

وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم بین کشورهای مسلط جهانی موجب ضعف آن‌ها را در اداره کشورهای وابسته به آن‌ها فراهم نمود. این وضعیت به همراه افزایش آگاهی‌های ملل تحت سلطه موجب شد که نهضت‌های آزادی‌بخش در اغلب این کشورها شکل گرفته و مبارزات آن‌ها علیه اشغال کشورشان اوج گرفته و در نهایت به استقلال سیاسی کشورهای مذکور در قرن بیستم منجر شود. تشکیل حکومت‌های ملی در این کشورها و اوضاع نابه‌سامان اقتصادی، رهبران این کشورها را به فکر چاره انداخت. وجود کشورهای پیشرفته به لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فناوری، دلایل قانع‌کننده‌ای برای کشورهای تازه به استقلال رسیده برای پیروی از تجربیات کشورهای غربی بود. به طور طبیعی، نظریه پردازان اقتصادی غربی نظریاتی را که به آن‌ها نظریات رشد و توسعه اقتصادی گفته شد، برای پیشرفت اقتصادی این کشورها ارائه نمودند. نظریات مذکور در طی حدود یک



قرن ادبیاتی را شکل دادند که به آن ادبیات توسعه اقتصادی گفته می‌شود. ادبیات مذکور پنج دوره نسبتاً متمایز را تجربه نموده است. در ابتدا توجه اقتصاددانان توسعه صرفاً به رشد اقتصادی معطوف بود و توسعه با رشد اقتصادی مترادف فرض می‌شد. نظریات رشد مراحل روستو، طرح مارشال، مدل رشد هارود-دومار از جمله نظریات مربوط به این مرحله از تفکرات توسعه اقتصادی بودند. بعدها برخی از اقتصاددانان به نتایج حاصل از به کارگیری دیدگاه‌های رشدانگاران توسعه در کشورهای توسعه نیافته انتقاد کرده و به گونه‌ای ملاحظات اجتماعی را از ضروریات توسعه قلمداد کردند. این دیدگاه که بیشتر متعلق به ساختارگرایانی مانند دادلی سیرز و پل باران بود، توسعه را همراهی رشد و تغییرات اجتماعی می‌دانست. شاید بتوان کمال این دیدگاه را غلبه تغییرات اجتماعی بر پیشرفت‌های صرفاً اقتصادی در فرایند توسعه از نظر این اقتصاددانان نامید. آن‌جا که به قول دادلی سیرز<sup>۱</sup>، فرایندی را که در آن نابرابری، فقر و بیکاری کاهش نیابد به سختی می‌توان یک فرایند توسعه نامید. در چهارمین مرحله از نظریات توسعه، توجه به انسان به عنوان محور و بهره‌بردار اصلی توسعه در کانون توجه اقتصاددانان توسعه قرار گرفت و بحث توسعه انسانی توسط اقتصاددانانی مانند محبوب الحق پاکستانی و آمارتیا سن و رانیس مطرح شد. در آخرین مرحله از تکامل تفکر توسعه اقتصادی، نظرات اقتصاددانان به توسعه پایدار معطوف شد. این دیدگاه در اواخر قرن بیستم ابتدا توسط مکتب رم در حمایت از محیط‌زیست مطرح و سپس توسط دیگران به ابعاد اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی تعمیم داده شد. با این وجود، درک یکسانی از مفهوم توسعه پایدار در بین نظریه‌پردازان مربوطه وجود ندارد و به همین دلیل از ناحیه برخی از اقتصاددانان و متفکران اجتماعی مورد انتقاد قرار گرفت، تا این‌که در یک تعریف رسمی که در سال ۱۹۸۷ توسط کمیسیون جهانی محیط‌زیست و توسعه (WCED)<sup>۲</sup> از کمیسیون‌های زیر نظر سازمان ملل ارائه شد، توسعه پایدار به توسعه‌ای اطلاق شد که «نسل‌های آتی حداقل به اندازه نسل فعلی از امکانات زندگی بهره‌مند باشند» (قوش: ۲۰۰۶).

تحولات اقتصادی در دنیای واقعی نیز دوره‌هایی را پشت سر گذاشته که از یک منظر می‌توان آن‌ها را به دوره‌های کشاورزی، صنعتی و فراصنعتی (که به تعبیری اقتصاددان‌هایی محور گفته می‌شود) تقسیم نمود. به اعتقاد تعدادی از اقتصاددانان معاصر، اقتصاد در دوره

1- Dudley Seers.

2- The World Commission on Environment and Development.



جدید از جهت سهم دانش در اقتصاد، محرک رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال و توزیع ثروت به کلی با دوره‌های قبلی متفاوت می‌باشد، به گونه‌ای که عده‌ای را متقاعد نموده که این اقتصاد را اقتصاد جدید بنامند.

### مفهوم توسعه

اگرچه تعریف علمی یا اصطلاحی این واژه را نمی‌توان به مثابه تعریف لغوی واژه توسعه تلقی کرد ولی با این حال، اشاره به مرجع لغوی این واژه آن هم در زادگاهش (کشورهای انگلیسی‌زبان) خالی از فایده نیست. واژه توسعه ترجمه Development است. در زبان انگلیسی، Develop بیشتر به معنای «ظهور» است و مفهوم خوبی و بدی در آن نهفته نیست. مثلاً ظاهر کردن فیلم عکاسی را Develop می‌گویند؛ این که تصویر، خوب یا بد باشد در اینجا مطرح نیست. در فرهنگ انگلیسی آکسفورد، واژه Development به معنای «بازشدن تدریجی»، بارز شدن (درآمدن) کامل‌تر اجزای هر چیز، تطور (Evolution) و رشد آنچه که در نطفه مکنون می‌باشد آمده است. اگر توسعه را از حیث لغوی به این معنا بگیریم که چیزی را که به صورت نطفه و جنین است، به صورت کامل و اصل آن در بیاوریم، این نشان نمی‌دهد که آیا صورت اصلی آن بهتر است یا بدتر به بیان بهتر در این تعریف واژه توسعه دارای هیچ بار ارزشی نمی‌باشد (طالبان، ۱۳۷۹: ۲۰۴-۲۰۰).

هر چند از قرن هشتم هجری (۱۴ میلادی)، این واژه برای توضیح برخی پدیده‌های اجتماعی به کار رفته است، لیکن استفاده وسیع از این واژه به عنوان یک چارچوب تحلیلی برای درک پیشرفت جوامع انسانی، به بعد از جنگ جهانی دوم و در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰ مربوط می‌شود. در آن زمان این واژه مترادف با نوسازی، رشد، صنعتی‌شدن و برای تعبیرات و اصطلاحات مشابه به کار می‌رفت.

توسعه در الگویی که مورد توجه افرادی چون لرنر، شرام و راجرز بود، به معنی خروج از لفافه است. در قالب نظریه نوسازی، لفاف همان جامعه سنتی، فرهنگ و ارزش‌های مربوط به آن است که جوامع برای متجدد شدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند. به اعتقاد آن‌ها برای دستیابی به توسعه باید از مرحله سنتی خارج شد و به تجدد رسید. در این تعریف از توسعه نکاتی را باید مد نظر داشت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از این که اولاً توسعه را مقوله ارزشی تلقی کنیم؛ ثانیاً آن را جریانی چندبعدی و پیچیده بدانیم و ثالثاً



به ارتباط و نزدیکی آن با مفهوم بهبود<sup>۱</sup> توجه داشته باشیم. در تعریف توسعه می‌توان از دسته‌بندی به روش پیشینی<sup>۲</sup> یا پسینی<sup>۳</sup> استفاده کرد: در روش پیشینی ابتدا باید تعریفی کلی از توسعه ارائه داد و ضمن تعریف، مطلوب‌ترین و بهترین اوصاف را برای جامعه توسعه یافته برشمرد، به گونه‌ای که دربردارنده و حافظ تمامی چیزهایی باشد که خوب میانگاریم و ردکننده و محوکننده تمامی آنچه که بد می‌پنداریم، باشد؛ به طور خلاصه، جامعه آرمانی مطلوب. سپس کشورهای جهان را با آن تعریف بسنجیم و هر کشوری را با این تعریف صدق نکرد، توسعه نیافته قلمداد کنیم. در تعریف پسینی از توسعه ابتدا باید مصداق‌های عینی و واقعی توسعه را در نظر بگیریم؛ یعنی توسعه‌ای که ذکر می‌شود در کجا تحقق یافته است و مرجع تجربی این مفهوم چیست. با مشاهده در عالم خارج، می‌بینیم که در فرض یک دسته از کشورها توسعه یافته و سایر کشورها توسعه نیافته‌اند. سپس مشخصات و ویژگی‌های مشترک کشورها گروه اول را مبنای تعریف قرار می‌دهیم. به این ترتیب، خصایص مزبور آن چیزی است که ما از توسعه به عنوان واقعیت می‌شناسیم.

حال اگر توسعه را یکی از موجودات واقعی بدانیم که در عالم خارج تحقق یافته، باید از آن تعریف پسینی ارائه داد. ولی اگر توسعه را اصلاً جزو امور یا موجود واقعی ندانیم و از اموری بشماریم که می‌خواهیم آن را ایجاد کنیم و تاکنون وجود خارجی نداشته، ارائه تعریف پیشینی ضروری است (همان: ۲۰۲).

با این همه، باید اذعان کرد که مراد و مطلوب ما از مفهوم توسعه هنوز در هیچ جای جهان یافت نمی‌شود. به بیان بهتر، ما نمی‌توانیم واقعیت خارجی برای مراد و مقصود خود از توسعه ارائه کنیم. پس در این صورت، نیازمند یک تعریف پیشینی هستیم و برای یک تعریف پیشینی باید نشان دهیم که مطلوب ما از یک جامعه توسعه یافته چیست؟ و آن مدینه فاضله‌ای که از آن سخن می‌گوییم کدام است؟ به نظر می‌رسد برای پاسخ به سوال مطرحه ابتدا باید به این سؤال کلیدی (که فیلسوفان و متفکران دوران‌های گذشته از آن سخن به میان آورده‌اند) که «سعادت چیست و سعادت‌مند کیست» پاسخ دهیم. به بیان بهتر، باید نشان دهیم که جامعه مطلوب از نظر ما چه جامعه‌ای است؟ در این مجال قصد

1- Improvement

2- priori

3- posteriori

پاسخ گفتن به این سوال مبنایی وجود ندارد؛ بلکه هدف ارائه یک چارچوب و مدل مناسب جهت ورود به این بحث می‌باشد.

## توسعه اقتصادی

تلاش برای درک مفهوم توسعه، حقیقتی است که در جوامع امروزی، چه در کشورهای موسوم به توسعه‌یافته و پیشرفته و چه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، فضیلت و هدفی غیرقابل فروگذاری می‌باشد، به گونه‌ای که همواره میان دانشمندان آن حوزه اختلاف نظر در رابطه با تعریف، هدف و راه‌های دستیابی به آن، وجود داشته است؛ که همگی نشان از تفاوت در فرهنگ و تمدن میان آن ملت‌هاست. اگرچه موضوع توسعه، ادبیات بسیار وسیعی در علوم اجتماعی، به ویژه در اقتصاد و علوم سیاسی، به خود اختصاص داده است، اما این نام تجاری در بیشتر اوقات از منظر اقتصادی آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. توسعه و پیشرفت کشورها از جنبه اقتصادی آن، به معنی افزایش در رشد همراه با افزایش در ظرفیت‌های تولیدی، اعم از ظرفیت‌های فیزیکی، انسانی و اجتماعی می‌باشد. در واقع، در توسعه اقتصادی، رشد کمی تولید حاصل خواهد شد؛ اما در کنار آن نهادهای اجتماعی نیز متحول خواهند شد، نگرش‌ها تغییر خواهند کرد، توان بهره‌برداری از منابع موجود به صورت پویا افزایش یافته و به مرور، خلاقیت و نوآوری در جامعه شکل می‌گیرد. اگر بخواهیم رشد و توسعه اقتصادی را با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌توان گفت که رشد، متضمن افزایش در نهادهای منجر به تولید و همچنین افزایش در کارایی و بهره‌وری آن نهادهای می‌باشد. اما توسعه فراتر از این است، به این معنی که در توسعه، ترکیبات تولید و سهم نسبی نهادهای در فرایند تولیدی تغییر می‌کند.

توسعه چه از جنبه اقتصادی و چه از جهات دیگر، فرایندی بلندمدت و فراگیر است و همه جامعه با تمامیت آن، در طی چندین دهه متوالی حرکت به سمت توسعه را تجربه می‌کند. به عبارت دیگر، باید گفت که توسعه نهایت ندارد، چون محور آن انسان است که همواره در تکاپوی خلقی جدید است؛ تا انسان هست این پویایی وجود خواهد داشت، چرا که به اعتقاد میسر، توسعه یک فرایند است و نه یک وضعیت. بنابراین به وضوح می‌توان دریافت که توسعه یک پدیده کیفی است، گرچه در یک بستر کمی (رشد اقتصادی) اتفاق می‌افتد. با این وجود، برای مقایسه کشورها از نظر میزان توسعه‌یافتگی، نیازمند جستجوی



نشانه‌های کمی در جوامع می‌باشیم. شاید به همین دلیل است که اقتصاددانان هر کدام معیارهای متفاوتی برای توسعه ذکر کرده‌اند، که برخی از آن‌ها صرفاً کمی بوده (درآمد سرانه، برابری قدرت خرید<sup>۱</sup> و درآمد پایدار<sup>۲</sup>) و تعدادی دیگر ترکیبی از شاخص‌های کمی و کیفی (توسعه انسانی<sup>۳</sup> و درآمد) می‌باشند (سلیمی‌فر، ۱۳۸۲: ۱۸۲۰).

### مفهوم توسعه در نگاه نظریه‌پردازان

توسعه مفهومی است که از دهه‌های آغازین قرن بیستم از سوی نظریه‌پردازان برای کشورهای مطرح شد که از سطح پائین رشد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برخوردار بودند. هدف اولیه نظریه‌پردازان از بیان توسعه، ارائه الگو و مدلی برای حرکت جوامع توسعه‌نیافته به سبک کشورهای غربی بود. با این حال کم‌کم مفهوم توسعه دچار پیچیدگی و تعریف‌های متعدد و مبهمی شد؛ به طوری که ارائه یک اجماع بین نظریه‌پردازان توسعه برای آن مشکل شد. واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه از ابعاد گوناگونی نه تنها مفید می‌باشد، بلکه یکی از ضرورت‌های تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است، زیرا اولاً فهم و درک ما را از این مفاهیم افزایش می‌دهد، به گونه‌ای که در پرتو آن می‌توان به یک زبان مفاهمه مشترک دست یافت. این درک تقریباً یکسان از مفهوم توسعه زمینه را برای شناسایی نقاط اشتراک و افتراقی را که «پیشرفت» در الگوی اسلامی ایرانی مد نظر می‌باشد، با الگوهای رایج توسعه مشخص خواهد نمود. ثانیاً، نظریه‌های رایج توسعه را که دستاورد بیش از یک قرن تلاش بشر در عرصه نظریه‌پردازی توسعه بوده و انباشت عظیمی از دانش در این زمینه به‌شمار می‌آید، در اختیار قرار می‌گیرد و می‌توان از پیمودن مسیرهایی که تجربه شده‌اند، بی‌نیاز شد. به عنوان مثال، مدت‌ها طول کشید تا جامعه بشری از نگاه «کالایی» به نگاه «آزادی» به توسعه رسید. دلایل این تطور فکری نارسایی‌ها و عدم توفیق‌هایی بوده است که بشر در نیل به اتوپیای مورد نظرش با آن مواجه شده است.

صاحب‌نظران چهار بعد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای توسعه قائل می‌باشند. اما به دلیل این که در طول تاریخ و در عصر حاضر نیز نیازهای اقتصادی به گونه‌ای اولویت

1- (PPP) Purchase Power Parity

2- Sustainable Income Index

3- Human Development Index



خود را نشان داده‌اند، معمولاً به بعد اقتصادی توسعه، بیشتر توجه شده است. در بحث توسعه اقتصادی، نظریه‌پردازان بزرگ و صاحب‌نامی وجود داشته‌اند که نظریات آنان از زاویه‌های مختلفی طبقه‌بندی شده است. یکی از این طبقه‌بندی‌ها از منظر امکان یا عدم امکان دستیابی کشورهای توسعه‌نیافته به توسعه می‌باشد. مکاتبی مانند کلاسیک، نئو کلاسیک (محافظه‌کار)، ساختارگرایی، وابستگی (رادیکال) و غیره در این عرصه از یکدیگر متمایز شده‌اند. منظر دیگر این که طبقه‌بندی انجام‌شده از جهت هدفی بوده است که توسعه دنبال می‌کند. شاید بتوان به چهار طبقه‌بندی در این رویکرد قائل شد: گروهی که هدف توسعه را رفاه اقتصادی می‌دانند و نگاه کالایی به توسعه دارند؛ گروهی که توسعه را از مقوله آزادی می‌دانند. نظریه‌پردازان کلاسیک و نئوکلاسیک عمدتاً در گروه اول و صاحب‌نظرانی مانند آمارتیا سن در گروه دوم جای می‌گیرند. این در حالی است که گروه سوم بیشتر نگاه فرهنگی و ارزشی به توسعه دارند. صاحب‌نظرانی مانند دنیس گولت، میسرا و حتی تودارو را می‌توان در این گروه جای داد. شاید نگاه عدالت‌طلبانه بین‌نسلی (از جهت توزیعی) به توسعه و توجه به پایداری آن آخرین تطور نظریات توسعه باشد.

باید گفت که توسعه بیشتر یک پدیده نرم است تا یک پدیده سخت. به این معنی که می‌توان گفت مشخصه اصلی یک جامعه توسعه‌یافته (البته خود این عبارت نیز محل بحث می‌باشد) برخورداری از حجم زیادی از سرمایه‌های فیزیکی نیست، بلکه مهم‌تر از آن، بهره‌مندی از انسان‌های توانمند کمال‌جویی است که در تلاش‌اند خود را برای یک زندگی مطلوب در افق جهان‌بینی خود آماده نمایند. به عنوان مثال، سهم سرمایه انسانی در اقتصاد ژاپن ۸۰ درصد و سهم سرمایه فیزیکی فقط ۲۰ درصد برآورد شده است. این در حالی است که این نسبت در ایران به ترتیب ۳۴ و ۳۷ درصد می‌باشد (باقری لنگرانی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۵).

در این بخش مفهوم توسعه از دیدگاه تعدادی از صاحب‌نظران این عرصه به اختصار مرور خواهد شد.

گونار میردال<sup>۱</sup> از اقتصاددانانی است که در طیف اصلاح طلب طبقه‌بندی می‌شود. وی معتقد است که توسعه یعنی دور شدن از «توسعه‌نیافتگی» و رهایی از چنگال فقر و در مواردی هم توسعه به عنوان نوعی حرکت تاریخی و گذار از یک مرحله تاریخی به



مرحله‌ای دیگر تعریف شده است؛ یعنی همان مرگ تدریجی نظام کهن و تولد و رشد تدریجی نظام تازه‌ای از زندگی. مدت‌های زیادی توسعه مترادف با معنای رشد اقتصادی به کار می‌رفت؛ اما امروزه هرچند که رشد اقتصادی عاملی اساسی و ضروری در توسعه است، اما به تنهایی کافی نیست. بنابراین، بعد اجتماعی نیز به آن افزوده شد که بیشتر تحت تاثیر اقتصاددانان با گرایش‌های سوسیالیستی بود. درحقیقت هنگامی که این رشد در جهت برآوردن نیازها و خواست‌های جامعه و افراد قرار می‌گیرد، اهداف اجتماعی و فرهنگی نیز در کنار مسائل سیاسی و اقتصادی مطرح می‌شوند.

میسرا<sup>۱</sup> محقق و صاحب‌نظر هندی، نیز تعریفی از توسعه ارائه می‌دهد که در آن بر ابعاد فرهنگی تاکید شده است. به نظر وی توسعه از دستاوردهای بشر و پدیده‌ای است با ابعاد مختلف که در محتوا و نمود دارای مختصات فرهنگی است. هدف از توسعه ایجاد زندگی پرثمری است که توسط فرهنگ تعریف می‌شود. به این ترتیب، می‌توان گفت که توسعه دستیابی فزاینده انسان به ارزش‌های فرهنگی خود است. به عبارت دیگر، «از نظر میسرا، اول این که توسعه یک فرایند است نه وضعیت. دوم این که این فرایند سرانجام به ارزش‌ها بازگشت می‌کنند و سوم، ارزش‌های مربوط به مردم موضوع توسعه است، نه ارزش‌های دنیای غرب» (لطیفی، ۱۳۸۸: ۸۵).

پروفیسور گولت توسعه را هم واقعیتهای مادی و هم ذهنی می‌داند و می‌گوید «برحسب توسعه، جامعه از طریق ترکیب فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی، وسایلی را برای به دست آوردن زندگی بهتر تأمین می‌کند. وی به نقد توسعه‌ای (اقتصادی) که در کشورهایی مانند انگلستان و آمریکا اتفاق افتاده است [به دلیل آثار ناگواری که بر دوقطبی کردن جوامع این کشورها، بردگی و نابودی مردم بومی (در مورد آمریکا) و تحمیل جنگ‌های مختلف به خاطر حفظ موضع برتر در تجارت خارجی] پرداخته و سپس می‌گوید به اعتقاد او توسعه باید علاوه بر اهداف اقتصادی و اجتماعی، اهداف فرهنگی و سیاسی هم داشته باشد... به‌طور خلاصه می‌توان گفت که به عقیده گولت، توسعه یعنی بلوغ انسان‌گرایی، تعالی و آزادی برای همه (همان: ۸۵-۸۴).

مایکل تودارو<sup>۲</sup> (ترجمه فرجادی: ۱۳۷۸) معتقد است که توسعه را باید جریانی چندبعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای

1- Misra.

2- Michael Todaro.





ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق است. به عقیده وی توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی، هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در داخل نظام، از حالت نامطلوب زندگی گذشته خارج شده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است، سوق می‌یابد.

برنشتاین<sup>۱</sup> بیان می‌کند: «تلاش برای ایجاد توسعه بار ارزشی به‌همراه دارد که کمتر کسی با آن مخالف است. اشتیاق برای غلبه بر سوء‌تغذیه، فقر و بیماری که از شایع‌ترین و مهم‌ترین دردهای بشری هستند، از جمله اهداف توسعه به شمار می‌رود.»

دادلی سیرز، رئیس موسسه اطلاعات توسعه‌ای دانشگاه ساسکس (Ghosh, 2006) توسعه را جریانی چندبعدی می‌داند که تجدید سازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی-اجتماعی را به همراه دارد. به عقیده وی، توسعه علاوه بر بهبود میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجه‌نظرهای مردم است. به طور خلاصه، از نظر وی فرایندی را می‌توان توسعه دانست که سه پدیده فقر، نابرابری و بیکاری در طی آن کاهش یابند. در بسیاری از موارد توسعه حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز دربرمی‌گیرد. برکفیلد نیز، هم‌سو با سیرز، پیشرفت به سوی اهداف رفاهی و کاهش سه پدیده نامطلوب بالا را ماموریت توسعه می‌داند.

مک لوپ در تعریف توسعه اقتصادی می‌گوید: «توسعه عبارت است از کاربرد منابع تولیدی به نحوی که موجب رشد بالقوه مداوم در آمد سرانه در یک جامعه شود». این تعریف از توسعه در راستای نگاه کالایی به این پدیده می‌باشد.

جرالد میر توسعه را رشد اقتصادی توأم با تغییرات و تحولات فنی و ارزشی و نهادی دانسته است (سلیمی فر، ۱۳۸۲).

آمارتیا سن<sup>۲</sup> با تأکید و توجه خاصی که بر عامل انسانی و سرمایه‌گذاری در منابع انسانی دارد، تفسیر ویژه‌ای از توسعه ارائه می‌دهد. توسعه در نظر وی عبارت است از افزایش توانمندی‌ها و بهبود استحقاق‌ها. بنابراین اقداماتی که توانمندی‌های انسان را در ابعاد



مختلف عمق و گسترش دهد، عوامل پیش‌برنده توسعه و اقداماتی که منجر به کاهش توانمندی‌های انسان گردد، عوامل بازدارنده توسعه محسوب می‌گردند (محمودی، ۱۳۸۲). آن‌چه از سطور بالا بر می‌آید، این است که به همان میزان که مفهوم توسعه در جوامع امروزی فضیلت و هدفی غیرقابل فروگذاری پنداشته می‌شود، در تعریف، چیستی و چگونگی تحقق آن، میان اندیشمندان از فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف اختلاف نظر است. شاید آن‌چه توسعه را به آرمانی اجتناب‌ناپذیر بدل کرده است، چیزی بیش از فحوای ترقی و پیشرفت نهفته در آن نباشد. فراتر از آن، آغاز محل نزاع است. اگرچه موضوع توسعه، ادبیات بسیار وسیعی را در علوم اجتماعی، به‌ویژه اقتصاد و علوم سیاسی، آن‌هم از نحله‌های گوناگون، به خود اختصاص داده، اما این نام تجاری همچنان برای اقتصاد ارتدوکس محفوظ مانده است؛ دانشی که تلاش بیش از نیم قرن اندیشمندان اقتصاد اسلامی، افتراق عمیق آن را با الگوی حیات اجتماعی اقتصادی اسلام به‌نمایش گذاشته است. اینجا دقیقاً نقطه آغاز تفکر در باب الگویی بومی و اسلامی از پیشرفت و بهبود اجتماعی است.

از طرف دیگر، ساخت الگوی بومی برای پیشرفت بدون آگاهی از تجربه و عمل دیگران ممکن است با هزینه‌های بسیار زیادی همراه باشد. باید جرأت پذیرش این مسئله را داشته باشیم که توجه به نظریات دیگران، به‌ویژه برای ما، در جهت حل معضل تاریخی کشور اهمیت دارد. با وجود آن‌که ما برای طراحی الگوی مورد نظر خود نیازمند تکیه بر فرهنگ غنی خود هستیم، اما به فضای مساعد و نظریات موجود نیز نیاز داریم. این تجارب ادبیات غنی‌ای را فراهم کرده است که هم از باب عدم ضرورت اختراع چرخ و هم با تأسی به این‌که گذشته می‌تواند چراغ راه آینده باشد، می‌تواند در مسیر طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت کشور، به شرط برخورد آگاهانه، مورد استفاده قرار گیرد. به نظر می‌رسد جهان در این عرصه ناخواسته به سمت قرار گرفتن در مسیر فطرت انسانی طی طریق می‌نماید. طرح مباحثی مانند اقتصاد اخلاقی در میان اقتصاددانان مشهور، یا صبغه انسانی دادن به توسعه و طرح نظریات مربوط به توسعه پایدار با ابعاد مختلفی که برای آن قائل‌اند، شاید از نشانه‌های این گرایش باشد. لذا، به نظر می‌رسد ما نباید خود را از دستاوردهای بشر در این عرصه مهم محروم کنیم.

تجربه جهانی نشان می‌دهد که مهم‌ترین مولفه پیشرفت در یک جامعه، توسعه علمی و



توانمندی جامعه در به کارگیری آن در صحنه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی (فناوری) باشد. این درکی است که باید مورد توجه ما قرار گیرد. توجه به نقش کلیدی و روز افزون سرمایه انسانی و نیز اهمیت سرمایه اجتماعی در فرایند توسعه از دیگر دستاوردهای جهانی است که می‌توانند در مسیر پیشرفت کشور مورد استفاده قرار گیرند. اما از سوی دیگر باید به تفاوت‌های ماهوی بین یک جامعه اسلامی و سایر تجربه‌ها در مولفه‌های اصلی یک جامعه پیشرفته توجه کافی داشته باشیم. به علاوه، الگوی پیشرفت در هر کشوری متأثر از شرایط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن کشور می‌باشد. به همین دلیل می‌توان گفت الگوهای توسعه تعمیم‌پذیر نیستند و این یکی از ضرورت‌های طراحی یک الگوی بومی پیشرفت برای کشور می‌باشد.

در بخش بعد به مرور اجمالی الگوهای توسعه (که همان‌طور که پیش‌تر اذعان شد، اغلب برآمده از اقتصاد ارتدوکس می‌باشند) پرداخته شده است. از مطالعه غالب نظریه‌ها چنین برمی‌آید که اقتصاددانان بیشتر به مباحثی در خصوص استراتژی‌های توسعه و برنامه‌های توسعه می‌پردازند و کمتر الگوی توسعه را مورد توجه قرار می‌دهند. به‌عنوان مثال، استراتژی جایگزینی واردات، استراتژی تقویت صادرات یا برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی. این دو موضوع در اغلب کشورهایی که «توسعه نیافتگی» مسأله اصلی اقتصاددانان این کشورها بوده و هست بیشتر مورد توجه می‌باشد.

### الگوی تبدیل کشورهای در حال توسعه به سرمایه‌داری

بعد از انقلاب بلشویکی<sup>۱</sup> ۱۹۱۷ که دگرگونی عظیمی در جهان ایجاد کرد، مسئله کشورهای در حال توسعه بیشتر مورد توجه قرار گرفت و همین موضوعات و مسائل بود که در واقع، زمینه پیدایش یک رشته دانشگاهی جدید به نام «مطالعات توسعه» را پدید آورد. این مطالعات به بررسی مسائل و مشکلات کشورهای سوسیالیستی یا امریکای لاتین می‌پرداختند و اوج خواسته آن‌ها این بود:

«تشبیت نهادهای اجتماعی سرمایه‌داری در شرایط نسبتاً ناهماهنگ یک محیط و فضای فرهنگ غیراروپایی و امریکایی.»

۱- بلشویکیا (به روسی: большевики) (در روسی به معنای «اکثریت»)، دسته‌ای از حزب کارگر سوسیال دموکرات مارکسیستی روسیه بودند که در دومین کنگره حزب در ۱۹۰۳ به رهبری لنین از دسته منشویکیا (اقلیت) جدا شده و نهایتاً حزب کمونیست شوروی را تشکیل دادند (Wikipedia.org).



در این زمان، به‌گفته راجانی کانت، «تمام نظریه‌های مسلط اقتصاد توسعه، اعم از آن که طرفدار نظام محافظه‌کار اقتصاد آزاد یا سیاست‌های مداخله‌جویانه دموکراتیک و اجتماعی باشند، در سال‌های اولیه شکل‌گیری این رشته از مطالعات توسعه به‌این معضل اساسی می‌پرداختند.» عمده این مطالعات بر این موضوع متمرکز بودند که فرایند تغییر، تحول یا تکامل کشورهای در حال توسعه به‌سوی توسعه‌یافتگی چیست؟ الگوهای توسعه مطرح در این دوره، بیشتر سعی در شناخت معضل و دشواری توسعه کشورهای مورد نظر داشتند. گروهی از این مطالعات، معضل کشورهای در حال توسعه را «تشکیل سرمایه در قلمرو رشد» می‌دانستند (لوئیس، ۱۳۷۴). لذا این قبیل مطالعات و اغلب اقتصاددانان، معتقد به ایجاد پیش‌زمینه‌های سرمایه‌داری بودند: «توزیع درآمد به‌نفع طبقه سرمایه‌دار و ایجاد یک بورژوازی صنعتی و تضمین تسلط پیوسته و مداوم آن بر قدرت دولت». بنابراین، می‌توان گفت اولین الگوی توسعه که بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم براندیشه توسعه حکم می‌راند، ایده به‌وجود آوردن طبقه سرمایه‌داری و در نتیجه سرمایه‌داری و نظم آن در جایی بود که هیچ یک از این سه وجود نداشتند. اما از آن جا که آفرینش طبقه سرمایه‌دار راه‌حل ساده‌ای نداشت، کارشناسان توسعه به ارائه راه‌حلهایی نیز برای این منظور پرداختند؛ مانند ورود یک طبقه سرمایه‌دار از خارج یا دنبال کردن شکلی از سرمایه‌داری دولتی.

اما این الگوی توسعه بعدها خود را در غالب اندیشه‌های نوین و الگوهای مدرن ارائه کرد. اگر انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ جرقه این الگوی توسعه را زده بود، سقوط دیوار برلین آن را شعله‌ور ساخت. در دهه ۱۹۸۰ بانک جهانی به مثابه یکی از ابزارهای ترویج و اجرای همین الگوی توسعه، وارد فعالیت‌های ورام‌های توسعه‌ای (مثال ساختن سد و جاده) شد؛ یعنی ورام‌های تعدیل ساختاری. بعد از سقوط دیوار برلین این الگوی توسعه جان تازه‌ای گرفت و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول وارد عرصه جدید شدند: «ترتیب تحول اتحاد شوروی سابق و کشورهای کمونیستی اروپا به اقتصاد بازار» (استیگلتز، ۱۳۸۲) یا همان سرمایه‌داری. در این دوره، راه‌حل‌های جدیدی برای توسعه‌یافتن و تبدیل به نظام سرمایه‌داری شدن به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌شد که آزادسازی بازارهای کالاها، سرمایه و مالی، خصوصی‌سازی و ریاضت مالی سه جزء اصلی آن‌ها بود. این سیاست‌ها در قالب «اجماع واشنگتنی» یا سیاست‌های تعدیل ساختاری مطرح شدند و ادعای طراحان‌شان این بود که

با طی این مراحل اقتصادهای کمتر توسعه یافته و در حال توسعه، توسعه می‌یابند.

## اجماع واشنگتنی

اصطلاح «اجماع واشنگتنی» برای خلاصه‌سازی موضوع مشترک در میان توصیه‌های سیاستی ارائه شده توسط نهادهای مستقر در واشنگتن مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وزارت خزانه‌داری آمریکا مورد استفاده قرار گرفت؛ که مجموعه‌ای از سیاست‌های تعدیل ساختاری است. یعنی سیاست‌های اقتصادی که کشورها باید به منظور کسب صلاحیت برای اخذ وام از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و کمک به بازپرداخت بدهی‌های قدیمی‌شان به بانک‌های تجاری، دولت‌ها و بانک جهانی از آن‌ها پیروی کنند (مک‌لین، ۲۰۰۷).

## تعریف اجماع واشنگتنی

جان ویلیامسون می‌گوید: "داستان قدمت اجماع واشنگتنی به سال ۱۹۸۹ بازمی‌گردد. زمانی که مطبوعات در ایالات متحده هنوز هم در این مورد صحبت می‌کردند که چگونه کشورهای آمریکای لاتین تمایلی به اجرای اصلاحاتی که ممکن است فرصتی برای فرار از بحران بدهی‌هایشان باشد، ندارند. برای سنجش درستی این موضوع، مؤسسه اقتصاد بین‌الملل تصمیم به تشکیل کنفرانسی گرفت که در آن نویسندگانی از ۱۰ کشور آمریکای لاتین مقالاتی را پیرامون ذکر جزئیات آن چه که در کشورهای خود اتفاق می‌افتد، ارائه دهند. در جهت حصول اطمینان از این که همه آن‌ها به یک مجموعه‌ای از سؤالات مشترک می‌پردازند، من متنی را شامل ۱۰ مورد اصلاحات سیاست که تقریباً همه در واشنگتن به عنوان امری ضروری برای آمریکای لاتین در آن زمان می‌دانستند، آماده کرده و آن را «اجماع واشنگتنی» نامیدم. در واقع، من فکر کردم ایده‌هایی که ارائه می‌دهم مورد توافق طرفین است، به همین دلیل است که به آن‌ها برچسب اجماع واشنگتنی را دادم" [۴]. با توجه به گفته‌های آقای ویلیامسون که به عنوان بنیان‌گذار اجماع واشنگتنی نیز شناخته می‌شود، ده اصلاح توافق شده به شرح زیر است:

۱- انضباط مالی.



بزرگ در بودجه که به بحران تراز پرداخت‌ها، و تورم بالا منجر می‌شود، مواجه بودند. این امر عمده‌تاً قشر فقیر را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ زیرا ثروتمندان می‌توانستند سرمایه خود را در خارج از کشور نگهداری کنند.

۲- مرتب‌سازی مجدد اولویت‌های مصارف عمومی.

این وضعیت پیشنهاد می‌کند که روش مخارج باید تغییر یابد، به طوری که به نفع رشد و به نفع فقرا باشد؛ تغییراتی مانند تبدیل یارانه نامناسب به بهداشت و آموزش پایه و زیرساخت‌ها. البته این به معنی صرف تمام هزینه‌های دستیابی به نظم و انضباط مالی در تغییر مخارج نیست، بلکه هدف بی‌طرفی در مورد اندازه مطلوب بخش دولتی است.

۳- اصلاحات مالیاتی.

هدف تعیین نظام مالیاتی است که بتواند پایه مالیاتی گسترده را با نرخ‌های مالیات نهایی متوسط ترکیب کند.

۴- آزادسازی نرخ‌های بهره.

۵- نرخ ارزهای رقابتی.

۶- آزادسازی تجارت.

البته اختلاف نظرانی در این باره وجود دارد که آزادسازی تجارت با چه سرعتی باید انجام شود، اما همه صاحب‌نظران در اصل قضیه آزادسازی توافق دارند.

۷- آزاد سازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در داخل کشورها.

این شامل آزادسازی گسترده حساب سرمایه نمی‌شود، چرا که اعتقاد ندارم که باید در اجماع واشنگتن پیشنهاد شود.

۸- خصوصی سازی.

همان طور که تاکنون اشاره شد، در این منطقه آن‌چه که به عنوان یک ایده نئولیبرالی نشأت گرفته است، پذیرش گسترده‌ای به دست آورده بود. همان‌طور که گفته شد این مسئله که چگونه خصوصی سازی انجام شود بسیار حائز اهمیت است که می‌تواند یک فرایند تخریبی جهت انتقال دارایی‌ها به واحدهای ممتاز به نسبت ارزش واقعی‌شان باشد. اما شواهد نشان می‌دهد که این امر سودمند است اگر به درستی انجام شود و واحدهای خصوصی یا در یک بازار رقابتی به فروش می‌رسند و یا به درستی تنظیم می‌شوند.

۹- حذف قوانین ومقررات (مقررات زدایی).



این امر به طور خاص در کاهش موانع ورود و خروج تأکید دارد، نه بر لغو مقررات طراحی شده برای امنیت یا حفظ محیط‌زیست، و یا برای کنترل قیمت‌ها در یک صنعت غیررقابتی.

۱۰- حقوق مالکیت.

این در درجه اول شامل ایجاد یک بخش غیررسمی با توانایی برای به دست آوردن حقوق مالکیت با هزینه‌های قابل قبول می‌باشد (با الهام از تجزیه و تحلیل هرناندو دی سوتو). [۲] برداشت‌ها، نظریات و واکنش‌ها به اجماع واشنگتن و سیاست‌های تعدیل ساختاری آن: پس از ارائه سیاست‌های تعدیل ساختاری تدوین شده توسط ویلیامسون در سال ۱۹۸۹، مباحثی حدود آن در مجامع جهانی و میان صاحب‌نظران مطرح گردید، که در ادامه به بررسی هر کدام از آن‌ها می‌پردازیم:

در حالت کلی دو برداشت از اجماع واشنگتن در ادبیات مربوطه وجود دارد:

الف)- برداشت بنیادگرایان مبتنی بر بازار.

این برداشت متشکل از اعتقادات منتقدان در مورد مجموعه‌ای از سیاست‌هایی که مؤسسات یا نهادهای مالی بین‌المللی، و به طور خاص صندوق بین‌المللی پول، بر مشتریان خود تحمیل می‌کنند. عقاید منتقدان تا حدودی متفاوت است، اما برجسته‌ترین منتقد (که تنها برنده جایزه نوبل در سال ۲۰۰۱ می‌باشد) جو استیگلیتز می‌باشد. بنابراین در نظر گرفتن او به عنوان سخنگوی این دیدگاه معقول به نظر می‌رسد. وی در کتاب خود «جهانی‌شدن و نارضایتی‌های آن» سه رکن اجماع واشنگتن را، ریاضت مالی، خصوصی‌سازی و آزاد سازی در بازار معرفی می‌کند. او اشاره می‌کند که «این سیاست‌ها براساس یک مدل ساده از اقتصاد بازار است. یعنی مدل تعادل رقابتی، که در آن دست نامرئی آدم اسمیت به درستی عمل می‌کند. زیرا در این مدل نیازی به دولت نیست و بازار آزاد نامحدود و «لیبرال» به خوبی کار می‌کند. سیاست‌های اجماع واشنگتن که گاهی اوقات به عنوان «نئولیبرال» نیز مطرح می‌شوند، بر اساس بنیادگرایی بازار و سیاست عدم مداخله که در برخی محافل در قرن نوزدهم معروف بود کار می‌کند. علاوه بر این، بسیاری از کشورها، در پیروی از سیاست‌های اجماع واشنگتن، نقش مینیمالیستی را برای دولت تاکید دارند (ویلیامسون، ۲۰۰۵).

ب)- سیاست‌های اتخاذ شده توسط مؤسسات برتون وودز.



مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه توسط نهادهای مالی بین‌المللی، عمدتاً صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که در سال ۱۹۴۵ توسط خود این مؤسسه تأسیس شده است، قدرتی برای اعمال این سیاست‌ها بر کشورهای فقیر آن دوره محسوب می‌شدند.

تجربه کشورهای جهان در استفاده از راهبردهای اجماع واشنگتن:

تجربه استفاده از این اصول در ۲۰ سال گذشته، که در طی آن کشورهای با درآمد کم و متوسط به‌طور قابل توجهی اقتصاد خود را باز کرده و از توصیه‌های اقتصادی واشنگتن استفاده کردند، به شکست اقتصادی غیرقابل‌تردیدی منجر شد. در آمریکای لاتین، GDP سرانه در طی دو دهه گذشته حدود ۷٪ رشد کرده است، در حالی که در بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰، ۷۵٪ رشد داشته است. در آفریقا، از ۱۹۶۰-۱۹۸۰، رشد درآمد سرانه حدود ۳۴٪ بوده است؛ در حالی که از آن زمان تا کنون بیش از ۱۵٪ کاهش یافته است. این کاهش رشد در اکثریت قریب‌به‌اتفاق کشورهای در حال توسعه رخ داده است. استثناء بزرگ چین و هند هستند، اما نمی‌توان به آن‌ها به‌عنوان نمونه‌ای از موفقیت در اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی اشاره کرد. چین، که یکی از بالاترین نرخ‌رشد‌ها را در بیش از ۲۰ سال گذشته به ثبت رسانده است، نرخ ارز را به سختی کنترل کرده و از بازار مصرف داخلی خود به‌طور قابل توجهی حفاظت نموده است. همچنین سیستم مالی آن تحت سلطه بانک‌های دولتی بوده است (ویسورات، ۲۰۰۱). حال با توجه به مطالب ذکر شده در رابطه با نتایج به‌کارگیری سیاست‌های اجماع واشنگتن در آمریکای لاتین، آفریقا و شرق آسیا، به چالش‌های به وجود آمده ناشی از کاهش در رشد اقتصادی این کشورها اشاره می‌کنیم.

### چالش‌های بعد از اجماع واشنگتن

■ اول، بحران شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ که ضربه بزرگی به کسانی که طرفدار باز کردن سریع حساب سرمایه برای حرکت بیشتر به «راست» در امتداد این طیف بودند، وارد کرد. اندونزی، کره جنوبی و تایلند که سیاست‌های اجماع واشنگتن را برای مقابله با بحران مالی آسیا اجرا کردند، متحمل خسارات عمیق‌تری برای دوره طولانی‌تری از مالزی که به جای آن سیاست کنترل سرمایه را در پیش گرفت، شدند. بحث در این مورد در میان اقتصاددانان جالب بود، چرا که میان آن‌ها تفرقه ایجاد کرد. جای تعجب نیست که کسانی





که به طور کلی در مورد حرکت به «راست» شک و تردید داشتند، مانند استیگلیتز (۲۰۰۲) در جهت مخالف آزادسازی حساب سرمایه قرار گرفتند. آنچه ممکن است سبب تعجب شود این است که اقتصاددانانی مانند جاگدیش باگواتی، یکی از حامیان سرسخت آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به همان اندازه و به شدت، در برابر آزادسازی شتاب‌زده جریان‌های مالی که حمایت، تشویق و حتی گاهی اوقات تحمیل می‌شدند، مخالفت می‌کرد. در هر صورت، بحران شرق آسیا منجر به تجدید نظر در آزادسازی جریان‌های مالی شد، با این نتیجه که در حال حاضر حتی صندوق بین‌المللی پول در دفاع از این حرکت محتاطانه‌تر عمل می‌کند (استیگلیتز، ۲۰۰۲).

■ مجموعه دوم، «شوک درمانی» بود، که چالشی بود بر اجماع در حال ظهور در سیاست‌های اقتصادی توسعه در دهه ۱۹۹۰، تجربه فاجعه‌آمیز بسیاری از اقتصادهای در حال گذار اروپای شرقی، زیرا خصوصی‌سازی و ادغام سریع در اقتصاد جهانی «بیشتر شوک بود تا درمان». این اقتصادها متحمل چیزی دقیقاً مخالف معجزه شرق آسیا از دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شدند؛ یعنی به جای رشد همراه با افزایش در حقوق صاحبان سهام با رکود اقتصادی همراه با افزایش نابرابری مواجه بودند. این نتیجه، توسط بسیاری از اقتصاددانان، مانند استیگلیتز (۲۰۰۲)، و توسط جمعیت این کشورها، به یک حرکت بیش از حد شتاب‌زده و افراطی از گذشته راکد به آینده بازارگرای بدون پادمان نظارتی و شبکه‌های ایمنی نسبت داده می‌شد. این اقتصادها در حال حاضر در دوره ناهت بعد از رکود اقتصادی به سر می‌برند و نابرابری در سیستم خصوصی سریع معرفی شده، در حال حاضر بخشی از ساختار اقتصادی و سیاسی کشورهایی مانند روسیه است.

■ سوم، به طور کلی، بسیاری از کشورها در آفریقا و آمریکای لاتین که به دنبال نسخه آزادسازی بیشتر تجارت و تأکید و اعتماد بیشتر به بازار بودند، به مزایای رشدی که به آن‌ها وعده داده شده بود دست نیافتند. حتی کشورهایی مانند غنا که رشد را تجربه کردند، به کمتر از آنچه که وعده داده شده بود، رسیدند. اما بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین نرخ رشد آهسته را تجربه کردند که سبب شد کل دهه «از دست رفته» تلقی گردد.

■ چهارم، رشد سریع چین و هند و یافتن این که این کشورها از نسخه‌های نئولیبرالی پیروی نکردند، مباحثات را تحت تأثیر قرار داد. هر دو کشور از سیاست‌های توسعه



برون‌گراتر نسبت به گذشته استفاده کردند (چین از ۱۹۸۰ و هند از سال ۱۹۹۰). در هند آزادسازی اقتصادی آغاز شد، کنترل‌های قیمتی منسوخ شد و پس از یک دوره بی‌ثباتی سیاسی، در سال ۱۹۹۱، عمده اقدامات آزادسازی خارجی اعلام شد و به تدریج فضای حاکم بر اقتصاد هند باز شد. اما در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز شاهد باز شدن و ادغام چین در اقتصاد جهانی (به طور رسمی، این فعالیت‌ها در چین در سال ۱۹۷۸ آغاز شد) بودیم. سرمایه‌گذاری خارجی به سمت داخل، افزایش در صادرات، سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی و همچنین دادن مجوز به دهقانان برای نگهداشتن آن‌چه را که خودشان تولید می‌کردند. از زمان باز شدن اقتصاد در سال ۱۹۷۸ حداقل ۲۰۰ میلیون چینی از فقر درآمد بیرون آمدند که شاید چشم‌گیرترین کاهش فقر در تاریخ است. بنابراین هر دو کشور جریانات سرمایه را کنترل کردند که نتیجه آن فرار از پیامدهای بحران شرق آسیا بود. چین سیستم مالی داخلی خود را به حفظ نرخ ارز کم‌ارزش گذاری شده که یک دلیل کلیدی برای عملکرد چشم‌گیر صادرات آن بود، گسترش داد و هر دو کشور هم‌چنان به استفاده از توزیع مجدد داخلی برای کاهش نابرابری ادامه دادند

مجموعه پنجم نتایج، در واقع، به افزایش شدید نابرابری در داخل کشورهایی که بیش از بیست سال گذشته با سرعت در حال رشد بودند، بازمی‌گردد. چه در چین، هند، بنگلادش، ویتنام، روسیه، غنا، آفریقای جنوبی، مکزیک، و غیره، و چه در مقابل تجربه شرق آسیا در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰. به نظر می‌رسد که رشد سریع همواره با افزایش نابرابری همراه بوده است. در آفریقا، آزادسازی خارجی انجام شده بود. بارزترین شاخص، میزان آزاد شدن نرخ ارز از کنترل‌ها و سهمیه‌بندی در بسیاری از کشورهای آفریقای شرقی و جنوبی، و حذف تدریجی محدودیت‌های تجاری و کاهش تعرفه‌ها بود. در آمریکای لاتین نیز به‌طور مشابه، آزادسازی‌های بخش خارجی انجام شد. در تمام کشورها، هزینه‌های بدهی، سختی‌های قابل توجهی در بودجه بخش عمومی به عنوان تعادل بین درآمد و هزینه در پی داشت. در انتها، تجربه رشد کشورهای در حال توسعه در سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۰۱، زمانی که اجماع واشنگتنی در حال افزایش نفوذ خود بر سیاست‌گذاری‌ها بود، به نسبت ۱۹۷۵-۱۹۸۹، در اکثریت کشورهای جنوب صحرای آفریقا و تعداد قابل توجهی از کشورهای آمریکای لاتین، ۱/۰ درصد، و برای آمریکای لاتین و کاراییب ۵/۱ درصد و ۰۶/۰ درصد بوده است. با این حال، حتی اگر اجماع واشنگتن دلیل بهبود رشد آفریقا و آمریکای لاتین باشد، تنها



در صورتی می‌توان نسخه‌های اجماع واشنگتنی را کافی دانست که انتظارات پایینی برای رشد داشته باشیم. زیرا نرخ‌های رشد ذکر شده در آفریقا، آمریکای لاتین و کارائیب، هنوز حتی به نقطه ۵/۵ درصد رشد در شرق آسیا (که هنوز هم پایین‌تر از رشد ۲/۶ درصدی آن در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۸۹ است) نزدیک هم نبود. علاوه بر این، حتی این رشد کم ناشی از اجماع واشنگتنی ممکن است ناپایدار و غیر قابل اعتماد باشد (کانبور، ۲۰۰۸).

حال اگر کشورها را به جای منطقه براساس سطح درآمد سرانه آن‌ها گروه‌بندی کنیم، کاهش سرعت رشد به خوبی مشخص و قابل توضیح است. در سطوح پایین‌تر نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه از ۹/۱ درصد در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰، به ۵/۰ درصد در سال‌های ۱۹۸۰-۲۰۰۰ کاهش یافت. برای سطوح متوسط (که شامل کشورهای عمدتاً فقیر می‌باشد)، کاهش شدیدی در نرخ رشد سالانه سرانه ۶/۳ درصد به تنها کمتر از ۱ درصد وجود داشت. این کاهش‌ها در رشد، اختلاف زیاد استانداردهای زندگی را در مقایسه با آنچه در گذشته طبیعی و عملی در نظر گرفته می‌شد، نشان می‌داد و این کاهش در تمام گروه از کشورها وجود داشت.

همچنین شکست در دو دهه گذشته، در کاهش قابل توجه شاخص‌های عمده اجتماعی نیز نمایان است. تقریباً در تمام گروه کشورها، مرگ و میر، امید به زندگی، تلفات نوزاد و کودک، مقیاس‌های آموزش و پرورش، و سواد در دو دهه گذشته در مقایسه با دوره ۱۹۶۰-۱۹۸۰ به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است (ویسبورات، ۲۰۰۱).

این الگو، کمتر نمونه‌های موفق داشته و کشورهای جنوب شرق آسیا مثال‌های خوب نقش آن هستند. از این الگوی توسعه می‌توان تحت عناوین «الگوی توسعه با ایجاد سرمایه‌داری»، «الگوی توسعه با پیوستن به فرایند جهانی شدن»، «الگوی توسعه با شمول باور نمودن اقتصاد بازار» و «الگوی نئولیبرال» یاد کرد.

### اجماع پساواشنگتنی

تحلیلگران با تجربه گسترده در مورد آمریکای لاتین، به این موضوع اشاره دارند که علت تقریبی تغییرات گسترده در سیاست، شکست نزدیک به سه دهه (تقریباً ۱۹۷۰-۲۰۰۰) سیاست‌های اجماع واشنگتن به دلیل ایجاد فقر بومی و نابرابری‌های عظیم، افزایش غیررسمی در بخش کسب‌وکار و محرومیت اجتماعی بوده است. به طور خاص، شکست



در رسیدگی به ارتباط بین فقر گسترده و نابرابری از یک سو و تضاد شدید از طرف دیگر، موجب تأسفات جدی در بسیاری از نقاط آمریکای لاتین شده است (بیتمن ۲۰۱۱). اما با این حال، صندوق بین‌المللی پول با تأکید بر مزیت‌های اصلاحات و سرزنش کشورهای فقیر برای شکست‌شان ادامه داد (برای مثال، نک: کروگر ۲۰۰۴). این به آن معناست که از نظر صندوق بین‌المللی پول، کشورها باید «همان سیاست‌ها را بیشتر و به‌خوبی انجام دهند» (Ibid).

از آن‌جا که سیاست‌های اجماع و اشنگتنی در همه جای آمریکای لاتین تا اواخر سال‌های بین ۱۹۹۰-۲۰۰۰ به پایان شرم‌آوری منجر شد، این بر آشفتگی سبب ایجاد موج جدیدی از دولت‌های چپ‌گرا با وعده سیاست‌های اقتصادی عادلانه‌تر و به‌نفع فقرا شد. رویکرد جدید اجماع پساواشنگتنی به اقتصاد، بر اساس دخالت دولت و حمایت فعال دولت برای توسعه اقتصادی پدیدار گشت و در نهایت، سطح بالایی از پشتیبانی برای استقرار مجدد سیاست‌های صنعتی ملی و محلی را در آمریکای لاتین در بر گرفت (همان ۲۰۱۰). از جمله آن، شهرمدلین در کلمبیا پیشگام در توسعه مدل جدید سیاست‌های اقتصادی اجماع پساواشنگتنی است. پس از گذشت بیش از دو دهه از خشونت شبه‌نظامی و هرج و مرج، از اواخر سال ۱۹۹۰، مدلین، به پیشرفت قابل توجه اقتصادی و اجتماعی به لطف اشتیاق برای تجدید فعالیت دولت محلی محبوب و موثر، دست یافته است (بیتمن ۲۰۱۱).

### تعریف اجماع پساواشنگتنی

محورفکری پساواشنگتنی به جای تأکید بر ایده‌های نئوکلاسیک در رقابت و برتری (کامل) بازارها، تأکید بر تنظیمات نهادی فعالیت‌های اقتصادی، اهمیت نقص‌های بازار و نتایج بالقوه تفاوت و یا تغییر در مؤسسات می‌باشد. پساواشنگتن، اجماع و اشنگتن را به دلیل مخالفت شدید با مداخلات دولت رد کرده و سیاست‌های تثبیت‌کننده معمولی اجماع و اشنگتنی را برای اثرات سوء کوتاه‌مدت و بلندمدت آن‌ها زیر سوال می‌برد. با الهام از اقتصاد نهادی جدید، اجماع پساواشنگتن می‌تواند درک متفاوتی از توسعه اقتصادی داشته باشد. به عنوان مثال، اجماع پساواشنگتن اذعان دارد که در هسته اصلی فرایند توسعه، یک تغییر عمیق در روابط اجتماعی، توزیع حقوق مالکیت، الگوهای کار،



شهرنشینی، ساختار خانواده، و غیره، نهفته است که برای تجزیه و تحلیل‌های محدود به اقتصاد کلان هم ناکافی و هم گمراه‌کننده است. در رابطه با سیاست‌ها، شعارهای اجماع پساواشنگتنی نسبت به اجماع واشنگتنی بیشتر طرفدار دولت است، اما به صورت محدود و تنها با مداخله موردی با این معیار اصلی که احتمال منافع اقتصادی افزایش یابد. با وجود محدودیت‌های واضح آن، اجماع پساواشنگتنی در مقایسه با اجماع واشنگتن یک دلیل منطقی برای مداخله اختیاری در طیف وسیعی از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهد. با این حال، اجماع پساواشنگتنی اساساً طرفدار بازار باقی مانده و از روند ضعیف «جهانی‌شدن» حمایت می‌کند، هرچند معتقد است که باید چهره‌ای انسانی‌تر داشته باشد، زیرا که توسط نهادهای مناسب، دولت ملی و نهادهای مالی بین‌المللی حمایت می‌شود (ویلیامسون، ۲۰۰۶).

### مقایسه اجماع واشنگتن و پساواشنگتن

با توجه به معرفی ویژگی‌ها و مشخصات اجماع واشنگتنی و پساواشنگتنی، اگر بخواهیم به مقایسه این دو اجماع پردازیم، می‌توانیم آن‌ها را به طور خلاصه در سه بخش زیر خلاصه کنیم:

■ اجماع پساواشنگتنی یک وقفه مجزا با اجماع واشنگتن را نشان می‌دهد؛ زیرا آن‌ها نولیرالیسم را کاملاً به اجماع واشنگتنی و اعتقاد متعصبانه نسبت به مزایای بازار آزاد ارتباط می‌دهند، هر چند که اجماع پساواشنگتنی در خصوص تضاد با مسائل اجماع واشنگتنی سنتی کمی هم اغراق می‌کند؛ به عنوان مثال به استیگلیتز اجازه می‌دهد که نسبت به سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول که بر روسیه و جمهوری کره تحمیل شده است، اعتراض نماید که البته مقدمات خروج وی از دفتر مرکزی بانک جهانی را نیز فراهم کرد. در مقابل، منتقدان ادعا می‌کنند که اجماع پساواشنگتن اساساً همان اجماع واشنگتن (و ادامه نئولبرالیسم) است اما با ابزاری دیگر (استیگلیتز، ۲۰۰۲).

■ همان‌طور که در بالا نیز ذکر شد، اجماع پساواشنگتن بر اهمیت نهادهای مناسب برای رشد تأکید دارد. «اعطای حق به نهادها» گاهی اوقات درست مانند «اعطای حق به قیمت‌ها» در اجماع واشنگتنی اغراق‌آمیز است. تأکید بیش از حد بر نهادها، سه مشکل دارد: اولاً نمی‌توان ارتباط قوی بین طراحی و سازمانی و عملکرد بلندمدت اقتصادی



برقرار کرد. ثانیاً اصلاحات نهادی پیشنهادی توسط اجماع پساواشنگتن اکثراً قدیمی‌اند. به عنوان مثال، بانک جهانی قبل از اجماع پساواشنگتن، برای چند دهه، کشورهای فقیر را به بهبود فضای سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، کشاورزی و آموزش دختران توصیه می‌کرد. در نهایت اینکه، حتی اگر این روابط بتوانند نشان داده شوند، مزایای آن ممکن است برای کشورهای فقیر قابل‌دستیابی نباشد؛ چرا که مؤسسات در طول زمان سخت و انعطاف‌ناپذیرند و کشورهای فقیر با نهادهای ضعیف، قادر به اجرای سریع اصلاحات نهادی لازم برای توسعه نخواهند بود (ویلیامسون، ۲۰۰۵).

■ نتیجه تغییرات در سیاست‌های اجماع‌واشنگتن، افزایش سیاست‌های اصلاحی، با لیستی طولانی اما مبهم از «نسل دوم اصلاحات» بود، آن چه که بسیاری آن را اجماع پساواشنگتنی نامیدند. با اشاره به اصلاحات اضافه شده، رودریک اشاره کرد که «تعیین اهمیت دقیق این اصلاحات سازمانی بستگی دارد به اینکه چه کسی و در چه زمانی از آن صحبت می‌کند و اغلب به نظر می‌رسد اصلاح طلبان ممکن است شناسی برای انجام آن نداشته باشند.» بنابراین، هیچ فهرست متفق‌القولی از سیاست‌های اجماع پساواشنگتنی وجود ندارد، درست همان‌طور که در مورد اجماع‌واشنگتنی وجود نداشت. با این حال، رودریک مقایسه‌ای را میان سیاست‌ها و اصلاحات اجماع‌واشنگتن و اجماع پساواشنگتن ارائه می‌دهد، که در قسمت برداشت‌های از اجماع‌واشنگتنی ذکر شده است (ویلیامسون، ۲۰۰۶).

### دیدگاه انعطاف‌پذیر نئوکلاسیک

می‌توان گفت که دو استراتژی اصلی در دیدگاه نئوکلاسیک‌ها وجود دارد. اولین استراتژی، آزادی مکانیسم بازار است. به دلیل این که در این دیدگاه مکانیسم بازار توانایی تخصیص کارای منابع را از طریق سیستم قیمت‌ها دارد. به عبارت دیگر، سرمایه و منابع دیگر به علامت‌هایی که قیمت‌ها می‌دهند پاسخ مثبت داده و بنابراین دخالت دولت در مکانیسم بازار بایستی حداقل شود. به این معنی که نقش دولت به ایجاد نهادهای لازم برای انجام تعدیلات اقتصادی محدود شده و اجازه داده شود تا نیروهای بازار قیمت نیروی کار را تعیین کرده و تبعیض بین تولید در بازار داخلی و برای صادرات را از بین ببرند (AlamQuarmul, 1992: 41-56)، به نقل از سلیمی‌فر، (۱۳۹۱). دومین استراتژی عبارت است: از توصیه به آزادسازی تجارت خارجی و کاهش ارزش نرخ ارز. این امر به



معنای کاهش کنترل واردات، رفع موانع واردات و پذیرش نرخ‌های تعرفه پایین می‌باشد و دولت بایستی حتی الامکان به صورت نظام تجارت آزاد عمل کند (Westphal ; 1978: 347-382، به نقل از سلیمی فر، ۱۳۹۱).

بنابراین، دیدگاه نئوکلاسیکی را می‌توان دیدگاه عدم دخالت دولت در رابطه با کار و سرمایه تلقی کرد. لذا پرداخت هر نوع سوبسید به معنای ایجاد مانع در راه عملکرد بازار بوده و منجر به یک نوع صنعتی شدن غیر کارای اقتصادی می‌شود.<sup>۱</sup> به علاوه، در این دیدگاه برخلاف برخی نظریات مانند نظریه مکتب وابستگی، امکان صنعتی شدن کشورهای جهان سوم وجود دارد، که این امر بستگی به اتخاذ سیاست‌های درست صنعتی از ناحیه این کشورها دارد. توفیق کشورهای تازه صنعتی شده به طور کلی و چهار کشور آسیای جنوب شرقی، یعنی کره جنوبی، سنگاپور، هنگ کنگ، و تایوان، به خصوص نتیجه اجرای سیاست‌های متعدد توسعه اقتصادی است.

در دیدگاه نئوکلاسیکی جهان انعطاف‌پذیر است.<sup>۲</sup> آن‌ها ایده غیرممکن بودن صنعتی شدن کشورهای جهان سوم را یک هدایت اشتباه و نادرست می‌دانند. به نظر صاحبان این مکتب دوگانگی<sup>۳</sup> موجود در اقتصاد کشورهای جهان سوم را می‌توان از طریق پل زدن بین بخش سنتی و مدرن برطرف نمود و این کشورها می‌توانند با استفاده از تجربه کشورهای صنعتی و تعقیب الگوی کشورهای تازه صنعتی شده تحت شرایط خاص به توسعه صنعتی و اقتصادی دست یابند.

کلاسیک‌ها کشورهای جهان سوم را به تعقیب سیاست صنعتی شدن مبتنی بر گسترش صادرات<sup>۴</sup> به جای سیاست جایگزینی واردات<sup>۵</sup> که به وسیله اکثر کشورهای جهان سوم انتخاب شده، تشویق می‌کنند. از این دیدگاه، انتخاب سیاست مذکور دارای برخی آثار نامطلوب از قبیل: ارزش افزوده پایین در قیمت‌های بین‌المللی، عدم برخورداری از صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس، فقدان رقابت، و رشد تولیدات غیرضروری در پشت موانع تعرفه‌ای می‌باشد. به اعتقاد این مکتب هر کشوری برای نیل به گسترش صادرات بایستی به تولید کالاهایی بپردازد که در آن‌ها مزیت نسبی دارد. به این منظور لازم است

۱- کارآیی به وضعیتی گفته می‌شود که به کارگیری منابع موجود حداکثر درآمد ملی ممکن را ایجاد نماید.

2- The World is Felexible.

3- Dualism.

4- Export Oriented Industrialisation.

5- Import Substitution.



که محدودیت‌های تجارت خارجی با اعمال سیاست‌های مختلف، از جمله حذف سهمیه، کاهش تعرفه‌های وارداتی، کاهش سوبسیدهای صادراتی و تعیین نرخ ارز در بازار آزاد، بر طرف شوند.

افکار نئوکلاسیک‌ها از سوی برخی مکاتب فکری دیگر از قبیل ساختارگراها و طرفداران مکتب وابستگی<sup>۲</sup> مورد انتقاد قرار گرفته است. برخی از این انتقادات به شرح ذیل می‌باشند:

(۱) - استفاده از سیستم قیمت‌ها به منظور تعدیل بازار و تخصیص بهینه منابع یک اصل بسیار مهم در افکار نئوکلاسیکی می‌باشد. اما این عامل ممکن است در یک اقتصاد با شرایط رقابت کامل از کارآیی لازم برخوردار باشد، اما اغلب اقتصادهای کشورهای جهان سوم در شرایط رقابت کامل قرار ندارند و بنابراین سیستم قیمت‌ها در این اقتصادها کارآ نخواهد بود.

(۲) - با وجود این که دخالت‌های گسترده دولت‌های جهان سوم از عوامل تاخیر این کشورها در نیل به صنعتی شدن بوده است، اما نقش کلیدی دولت در این رابطه غیرقابل انکار می‌باشد. نگاهی اجمالی به پروسه توسعه صنعتی در کشورهای صنعتی (بجز انگلستان) مانند ژاپن، روسیه، آلمان و حتی آمریکا درجات مختلفی از دخالت دولت را در این رابطه نشان می‌دهد. البته طبیعت و دلایل دخالت دولت در کشورهای اروپایی تفاوت‌های زیادی با یکدیگر داشته‌اند، که این امر را می‌توان در مورد کشورهای در حال توسعه نیز قائل شد. به علاوه، تجربه موجود در مورد برخی از کشورهای جنوب شرقی آسیا نیز بر ایفای نقش مهمی از سوی دولت‌های این کشورها در روند صنعتی شدن آن‌ها دلالت می‌کند. نقش دولت از طریق تنظیم فعالیت‌های اقتصادی به وسیله اعمال سیاست‌های مالیاتی بر شرکت‌ها، استفاده از سیاست‌های تعرفه‌ای حمایتی، واگذاری امتیازات مختلف و تثبیت قیمت‌ها و از این قبیل امور می‌باشد. به عنوان مثال، در کره جنوبی در اوایل دهه ۱۹۷۰ دوازده از شانزده کارفرمای بزرگ این کشور که دو سوم<sup>(۲/۳)</sup> منابع قابل سرمایه گذاری این کشور را کنترل می‌کردند در اختیار بخش عمومی بود. در تایوان پنجاه درصد از تشکیل سرمایه ناخالص در بخش عمومی شکل می‌گرفت (Alam Quamul A.M 1992: 41-66 به نقل از سلیمی فر ۱۳۹۱).

(۳) - تعقیب سیاست درهای باز و تولید بر مبنای مزیت نسبی (توصیه شده به وسیله

1- Stucturalists.

2- Dependency School of Thought.





نئوکلاسیک‌ها) به معنای این است که کشورهای جهان سوم بایستی به تولید و صادرات محصولات کشاورزی مبتنی بر منابع طبیعی بپردازند و در مقابل اغلب کالاهای صنعتی را وارد نمایند. از آن‌جا که کالاهای صنعتی از ارزش افزوده بالاتری برخوردار هستند، رابطه مبادله<sup>۱</sup> ممکن است به نفع کشورهای صنعتی و به ضرر کشورهای جهان سوم تغییر کند که نتیجه آن افزایش کسری در تراز پرداخت‌های خارجی این کشورها خواهد بود. به‌طور کلی، دیدگاه نئوکلاسیکی به خاطر این که توجه اقتصاددانان و سیاست‌گذاران را به اهمیت تخصیص کارآی منابع در روند صنعتی شدن جلب کرد، ارزشمند می‌باشد. اما از آن‌جا که بین شرایط کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد، توصیه‌های آن‌ها را نمی‌توان به عنوان یک تجویز کلی پذیرفت.

### دوگانگی جهان از منظر ساختارگرایی

بر خلاف مکتب کلاسیک که از قدمت تاریخی زیادی برخوردار است، مکتب ساختارگرایی در دهه ۱۹۵۰ پایه‌گذاری شد. لیتل (Little, 1982) می‌گوید قبل از دهه ۱۹۵۰ به‌طور کلی هیچ نوشته‌ای از ساختارگرایی در مورد توسعه وجود ندارد و نخستین بار در این زمان از تفسیر ساختارگرایی در مورد تورم در آمریکای لاتین در مقابل تفسیر پولیون<sup>۲</sup> و سیاست‌هایی که به وسیله صندوق بین‌المللی پول (IMF)<sup>۳</sup> ارائه شده بود، استفاده شد. فرضیه‌های اولیه این مکتب توسط نویسندگانی مانند روزنشتاین رودن<sup>۴</sup>، راگنار نرکس<sup>۵</sup>، دبلیو. آرتور لوئیس<sup>۶</sup>، راثول پربیش<sup>۷</sup>، هانس سینگر<sup>۸</sup> و گونار میردال<sup>۹</sup> ارائه شد.

دنیای ساختارگراها انعطاف‌ناپذیر است. تغییر در شرایط موجود به دلیل وجود موانع، تنگناها و محدودیت‌ها تحقق پیدا نمی‌کند. ساختارگراها به این نتیجه رسیدند که تقاضا در کشورهای در حال توسعه به دلیل وجود فقر کسش‌ناپذیر است، عرضه نیز به دلیل غیرکارآ

1- Terms of Trade.

2- Monetarists.

3- International Monetary Fund.

4- Rosenstien Roden.

5- Ragner Nurkse.

6- W. Arthur Lewis.

7- Raul Prebisch.

8- Hans Singer.

9- Gunnar Myrdal



بودن ساختار تولید کارآ نمی‌باشد. به‌علاوه، منابع نیز گرایش به چسبندگی دارند. به اعتقاد ساختارگراها، کشورهای توسعه‌یافته می‌بایست با بی‌کاری مواجه باشند، در حالی که کشورهای در حال توسعه با این پدیده روبرو هستند که این امر نتیجه ویژگی‌های خاص یک سیستم تولید توسعه‌یافته است. سیستم تولیدی که بسیار متفاوت از سیستم تولید کشورهای توسعه‌یافته می‌باشد.

به‌منظور طراحی نقش مکانیسم قیمت‌ها در رابطه با تخصیص کارآی منابع بر اساس نظریه ساختارگرایی، بایستی به انعطاف‌ناپذیری عرضه و تقاضا توجه نمود. در نتیجه، برای انجام یک تعدیل مقداری کوچک بایستی قیمت‌ها به مقدار زیادی تغییر نمایند. تغییر زیاد در قیمت‌ها به‌صورت مستقیم و نیز از طریق تاثیر آن روی توزیع درآمد موجب پیدایش اختلال در اقتصاد می‌شود (همان). بنابراین با غیرکارآ شدن سیستم قیمت‌ها در تخصیص کارای منابع، دولت بایستی این وظیفه را به‌عهده بگیرد. لذا دولت نقش مهمی را در رابطه با توسعه و برنامه‌ریزی و استفاده از انواع ابزارهای مستقیم تخصیص منابع به‌منظور انتقالات ضروری ساختاری برای توسعه ایفا می‌نماید.

نظریه مهم دیگر ساختارگرایی مربوط می‌شود به تجارت خارجی. ما این بحث را با استفاده از نظریه راثول پریش انجام می‌دهیم. براساس نظریه پریش، جهان دوگانه است: کشورهای توسعه‌یافته که به آن‌ها کشورهای مرکزی<sup>۲</sup> گفته می‌شود و کشورهای عقب‌نگهداشته‌شده<sup>۳</sup> که آن‌ها را کشورهای محیطی<sup>۴</sup> می‌نامد. دو وجه تمایز اساسی بین این دو گروه از کشورها وجود دارد. اولین تفاوت مربوط می‌شود به ساختار تولید در این دو گروه. به‌این معنی که به‌دلیل تفاوت زیاد عملکرد بازارهای کار در این دو گروه از کشورها، تغییرات بهره‌وری منتج از پیشرفت تکنولوژی تأثیرات قیمتی متفاوتی را در مورد صادرات این دو گروه به‌جا می‌گذارد. رشد بهره‌وری در مرکز دستمزدها را افزایش می‌دهد در حالیکه این امر در پیرامون و در بخش صادرات سنتی منجر به اشتغال پایین‌تر و لذا فشار بر دستمزدها می‌گردد (Wiess 1988)، به‌دلیل این که پیشرفت تکنولوژی در این کشورها اغلب در قالب ابزار تولید کاراندوز تحقق پیدا می‌کند و لذا موجب پیدایش

۱- پریش اقتصاددان آمریکای لاتین ابتدا رئیس کمیسیون اقتصادی برای آمریکای لاتین (ECLA) و بعداً مسئولیت کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد تجارت و توسعه (UNCTAD) به‌عهده داشت.

2- Central Countries

3- Backward Countries

4- Peripheral Countries



انواع بی‌کاری، بی‌کاری پنهان<sup>۱</sup> و کم‌کاری<sup>۲</sup> می‌شود. در نتیجه قیمت‌های صادرات سنتی در کشورهای در حال توسعه نسبت به قیمت‌های واردات آن‌ها از کشورهای مرکزی کاهش می‌یابند. ثانیاً، کاهش درآمدهای تقاضا برای صادرات کشورهای پیرامون و مرکزی با یکدیگر برابر نیستند. بنابراین، رابطه مبادله به نفع کشورهای مرکز و علیه پیرامون تغییر می‌کند. در نتیجه کشورهای پیرامون با کسری در تراز پرداخت‌های خارجی خود مواجه می‌شوند. لذا، پربیش سیاست جایگزینی واردات را به کشورهای پیرامون برای پوشاندن این کسری توصیه می‌نماید. به علاوه، تاسیس صنایع جدید از نظر پربیش به عنوان ابزاری برای کاهش کاهش درآمدهای تقاضای پیرامون برای واردات کارخانه‌ای مرکز عمل می‌کند، حتی اگر هزینه فعالیت‌های صنعتی نسبت به استانداردهای بین‌المللی بالاتر باشد. نظریه ساختارگراها حداقل از دو جهت قابل انتقاد می‌باشد: اولاً فرض غیرقابل انعطاف بودن عرضه و تقاضا در کشورهای در حال توسعه یک نگاه بدبینانه می‌باشد. چرا که عملکرد برخی از این کشورها مانند توفیقات کشورهای تازه‌صنعتی شده نشان می‌دهد که ساختار تولید انعطاف‌پذیر می‌باشد. ثانیاً، عدم توفیق بسیاری از کشورهای در حال توسعه در روند صنعتی شدن اغلب به اجرای سیاست جایگزینی واردات توسط این کشورها نسبت داده می‌شود (سلیمی‌فر، ۱۳۹۱).

### نظریه وابستگی

نظریه وابستگی که به عنوان یک نظریه افراطی تحلیل توسعه شناخته شده است، توسط نظریه پردازانی مانند سمیر امین<sup>۳</sup>، امانوئل<sup>۴</sup>، کلایو توماس<sup>۵</sup>، گوندر فرنک<sup>۶</sup> و پل باران<sup>۷</sup> معرفی و بسط داده شده است. این نظریه به شدت از سرمایه‌داری انتقاد کرده و از سوسیالیسم دفاع می‌کند و در برخی موارد از تحلیل‌های مارکسیستی استفاده می‌کند. تأکید اصلی تصویر افراطی بر وجود رابطه نابرابر بین کشورهای مرکز و پیرامون قرار دارد.

1- Disguised Unemployment

2- Underemployment

3- Samir Amin

4- Emmanuel

5- Clive Thomas

6- Gunder Frank

7- Paul Baran



این مکتب نیز مانند پریش جهان را دوگانه می‌بیند. به این معنی که نظام سرمایه‌داری جهانی یک تقسیم کار بین‌المللی را ایجاد نموده که در این تقسیم کار کشورهای پیرامون تولید کننده مواد خام و کالاهای اولیه به منظور صدور به کشورهای مرکزی شده و واردکننده کالاهای کارخانه‌ای از کشورهای مرکزی شده‌اند. سطح دستمزدها نیز در مرکز بسیار بالاتر از مقدار آن در کشورهای پیرامونی است، به دلیل این که سرمایه از تحرک پذیری بالایی برخوردار است، در حالی که مهاجرت نیروی کار محدود می‌باشد. بنابراین کشورهای پیرامونی با مازاد نیروی کار مواجه می‌باشند. به عبارت دیگر، نابرابری در دستمزدها بین دو گروه از کشورها، همان‌طور که پریش گفته است، تغییر در رابطه مبادله را به ضرر پیرامون به همراه خواهد داشت. در نتیجه مازاد ایجاد شده در پیرامون به مرکز منتقل می‌شود. به علاوه، روابط نا برابر موجب استثمار کشورهای پیرامون می‌گردد. در نگاه نظریه پردازان مکتب وابستگی، گروه کشورهای تازه صنعتی شده (NIC) به توسعه سرمایه‌داری نائل نشده‌اند، زیرا که انبوه کارگران و دهقانان آنان درآمدهای ناچیزی داشته و بنابراین تقاضای موثر در این جوامع پایین می‌باشد. در نتیجه بخش اعظم تولید داخلی به صادرات اختصاص می‌یابد. به عبارت دیگر، افزایش در تقاضای طبقات میانی و بالاتر، بیشتر موجب افزایش واردات می‌شود تا افزایش تولید داخلی. تجربه کره جنوبی، از نظر این دیدگاه، نمونه‌ای از صنعتی شدن<sup>۱</sup> وابسته می‌باشد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که اصل مهم در نظریه وابستگی پایین بودن دستمزدها در کشورهای پیرامون نسبت به کشورهای مرکزی می‌باشد که این امر خود موجب ظهور روابط نابرابر بین این دو گروه از کشورها و اقتصاد متکی<sup>۲</sup> بر صادرات در پیرامون می‌شود. اما این نظریه توضیح نمی‌دهد که چرا افزایش صادرات از طریق افزایش تقاضا برای نیروی کار موجب افزایش دستمزدها در پیرامون نمی‌شود. علاوه بر این، اطلاعات موجود حاکی از آن است که کشورهای تازه صنعتی شده به توسعه سرمایه‌داری دست یافته‌اند. به عنوان مثال، سهم صادرات در GNP کره در سال ۱۹۷۸ حدود ۳۰٪ بود که این نسبت بالاتر از عملکرد کشورهای صنعتی مانند هلند، نروژ و بلژیک در این رابطه نبود (World Bank, 1981:142-43). به علاوه، صادرات کالاهای صنعتی ۹۰٪ کل صادرات این کشور را

1- Dependent Industrialisation  
2- Export-led



تشکیل می‌داد که ۳۸٪ آن را کالاهای مربوط به صنعت سنگین بود (سلیمی‌فر، ۱۳۹۱).<sup>۱</sup>

### نظریه نهادگرایی

پیش از تشریح نظریه نهادگرایی باید اذعان داشت که از دیدگاه کولندر تفاوت‌های زیر بین نظریات اقتصاد رفاه نئوکلاسیک و نظریات اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک وجود دارد

۱. اقتصاد رفاه نئوکلاسیک دولت را یک نیروی برون‌زا فرض می‌کند. در حالی که اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک دولت را حداقل به صورت بخشی نیرویی درون‌زا و سیاست‌های اتخاذشده توسط دولت را منعکس‌کننده علایق درونی جامعه به‌شمار می‌آورد.

۲. در تحلیل عدم تعادل بازار نیز اختلاف کاملاً مشهود است. زیرا اقتصاد نئوکلاسیک می‌گوید در صورت وجود عرضه اضافی قیمت‌ها پایین می‌آید و زمانی که تقاضای اضافی شکل بگیرد قیمت‌ها افزایش خواهند یافت و این البته بیان دست‌نمایی است. در مقابل اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک عقیده دارد که به طور همزمان و با پیش‌بینی قبلی، افراد سعی می‌کنند تا با سازماندهی تبانی و ایجاد تشکل‌های ویژه از افزایش و کاهش قیمت‌ها جلوگیری نمایند و رانت ویژه‌ای را برای خود حفظ نمایند.

۳. وجود نهاد‌های رقابت کامل، فرض اصلی اقتصاد نئوکلاسیک است در حالی که اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک ثبات چنین تعادلی را زیر سوال می‌برد و با وجودی که تعادل کامل بهینه ژارتو می‌باشد، افراد تمایل بر حفظ تعادل نخواهند داشت، زیرا رانت ایجاد کارتل در بازارهای مختلف بالا بوده و بیشتر جوامع به صورت آزاد آن را گزینش خواهند کرد. نتیجه این که رقابت کامل نمی‌تواند به عنوان یک اصل مسلم در اقتصاد مورد استفاده قرار گیرد (توسلی، ۱۳۷۳).

آنچه در اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک جدید جالب می‌باشد رابطه بین حداکثر نمودن منافع فردی به عنوان ابزار اصلی تحلیل نئوکلاسیک در نیل به رفاه عمومی و اثرات کاهش رفاه ناشی از رفتار نفع‌طلبانه گروه‌های خاص می‌باشد. نهاد بازار آزاد اساس دکتربین مکتب سیاسی اقتصادی نئوکلاسیک محسوب می‌شود. البته مجموعه‌ای کامل و هماهنگ از عملکرد بازارهای کالا عوامل بیمه و سرمایه‌پیش‌فرض‌های مدل را تشکیل می‌دهند. علاوه بر آن، فرض می‌شود که تصمیم‌گیری تولیدکنندگان در جهت حداکثر نمودن سود و



تصمیم‌گیری مصرف‌کنندگان برای حداکثر کردن رفاه در وجود فضای مطمئن و با امنیت کامل صورت می‌گیرد و نهادهای حامی و ضامن اجرای صحیح قراردادها در جامعه وجود دارد. این تصمیم‌گیری کارا و غیرمتمرکز که توسط مکانیزم قیمت‌ها هدایت و راهبری می‌شود و به صورت اصولی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، به عنوان یکی از ویژگی‌های برجسته و نقاط قوی سیستم مورد ارزیابی قرار گرفته است. در مکتب اقتصاد سیاسی نئوکلاسیک که نظریه نهادگرایی توسعه نیز در این مجموعه تعریف می‌گردد سه دیدگاه زیر مطرح گردیده است:

### دیدگاه تحلیل تاریخی نورث

این دیدگاه سه زیربخش: تئوری نهادها، تحلیل ساختار اقتصادی و تفسیر فرایند توسعه صنعتی را شامل می‌شود. در این دیدگاه گرایش طبیعی انسان به سوی تکامل اساس قرار می‌گیرد و مدلی ارائه می‌شود که رشد سریع و شتاب اقتصادی، یا برعکس، رکود و عقب‌افتادگی را در گرو فضا و شرایطی قرار می‌دهد که دولت‌ها برای افراد فراهم می‌آورند. کلیه شرایط مناسب رشد، وجود حقوق مالکیت و ضمانت اجرایی آن است که فرد را نسبت به پاداش تلاش‌هایش امیدوار می‌سازد و خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها ظهور می‌کند و به فعالیتهای اقتصادی پویایی می‌بخشد. بنابراین دولت است که تمامی مسئولیت‌های پیشرفت یا عقب‌افتادگی کشوری را برعهده دارد.

تئوری نهادها در بیان چگونگی ساختار و تحولات سازمانی هزینه‌های معاملاتی را مورد تاکید قرار می‌دهد. این هزینه‌ها مجموعه‌ای از هزینه‌های تدوین و تنظیم و اجرای کامل قراردادها را شامل می‌شود. قراردادها تمامی توافق‌های ممکن و معمول مابین بخش خصوصی و بخش عمومی و از جمله نهاد دولت را شامل می‌شود.

در این دیدگاه، سه فرض اساسی عبارتند از:

۱. افراد در جهت منافع شخصی و نه در تامین منافع جمعی عمل می‌کنند.
۲. تدوین و تنظیم و اجرای قراردادها هزینه دارد.
۳. ایدئولوژی رفتار حداکثرسازی فردی را تعدیل می‌نماید.

کاربرد این بحث، تفاوت در هزینه‌های معامله‌ای در کشورها با درجات مختلف ایدئولوژیک است. کشوری که در آن اختلافات ایدئولوژیک زیادی وجود دارد و یا ایدئولوژی شکل



رفتاری و نهادینه‌ای نیافته است. تدوین و تنظیم و اجرای قوانین و مقررات منابع زیادی را به خود تخصیص می‌دهد و در مقابل کشوری که از لحاظ فرهنگی پذیرای قانون می‌باشد و یا در فرایند مشخص، قانونمندی نهادها بر مردم ثابت شده است، هزینه‌های کمتری را می‌بایست بپردازد. در جامعه اول، طبیعی است که عدم رعایت قانون در اشکال مختلف رشوه‌خواری کلاهبرداری و غیره برای حداکثرسازی منافع فردی به صورت گسترده وجود دارد. قانونمندی ابتدا در رفتار مجریان قانون، عوامل دولتی و تصمیم‌گیرندگان سیاسی تجلی می‌یابد و به مرور به تمامی افراد جامعه هویت ایدئولوژیک و ملی می‌دهد. سپس، در پی استقرار هویت ایدئولوژیک و ملی ثبات اجتماعی پدید می‌آید و در نتیجه راه برای اجرای سیاست‌های توسعه اقتصادی هموار می‌گردد. نورث اعتقاد دارد ثبات هر جامعه‌ای نیازمند به نوعی ایدئولوژی مافوق ساختاری جهت قانونمند کردن قوانین بازی است.

### دیدگاه رانت‌طلبی یا مکتب انتخاب عمومی

تولی سن واژه رانت‌طلبی را این‌گونه تعریف می‌کند: کسب درآمد مازاد بر هزینه فرصت منابع صرف شده را رانت گویند. رانت ممکن است برای انتقال در منحنی‌های عرضه و تقاضا حاصل شود که در این صورت می‌تواند با نفع‌طلبی مفهوم مشابهی داشته باشد. همچنین ممکن است به صورت مصنوعی به وجود آید، مثلاً بعضی از سیاست‌های اقتصادی دولت رانت ویژه‌ای را برای برخی به وجود می‌آورد. ایده اصلی دیدگاه رانت‌طلبی عبارتست از: الف. پدیده رانت‌طلبی عموماً در فرایند سیاسی شکل می‌گیرد.

ب. بهترین روش برای محدود کردن رانت‌طلبی، محدود کردن فعالیت‌های دولتی است. بنابراین دیدگاه انتخاب عمومی همان دیدگاه‌های اقتصاد کلاسیک رادنبال می‌کند و رقابت بین گروه‌های حاکم را اتلاف منابع می‌داند. بوکانن دو نقش عمده را برای دولت قایل است:

۱. دولت حامی، با اعمال و اجرای قانون و نظم در امور داخلی و دفاع ملی در امور خارجی؛
۲. دولت مولد، که به دولت نقشی بسیار فراتر از چارچوب ارائه شده توسط آدام اسمیت داده می‌شود. به این ترتیب، ایجاد و نگهداری نهادهای عمومی معین و اجرای امور عمومی مشخص را که هرگز فرد یا گروه کوچکی از افراد در منافعشان نباشد که به ایجاد و



نگهداری آن‌ها بپردازند، برعهده می‌گیرد.

بوکانن می‌گوید: آن‌هایی که اعتقاد به اصل نفع شخصی دارند و سازمان خصوصی فعالیت‌های اقتصادی را اصل می‌شمارند، بایستی یکی از اصول اساسی اقتصاد سیاسی را بیاموزند و به‌خاطر داشته باشند که یک شاخص مستقل و چارچوب مشخص برای تعیین تخصیص مناسب منابع بین بخش خصوصی و عمومی وجود ندارد و هر کدام به‌طور نسبی هزینه‌ای را دربردارد. بنابراین، یک قانون برای تعیین قبلی انجام فعالیت‌ها در یکی از دو بخش وجود ندارد. لیکن عموماً مقررات و تصمیم‌گیری‌های دولتی اغلب شمول عمومی ندارد و بخش عمومی با در اختیار گرفتن فعالیت‌های مولد هزینه‌های مربوط به عوامل خارجی را افزایش می‌دهد و در نتیجه تخصیص منابع به‌صورت بهینه صورت نمی‌گیرد. در تفکیک فعالیت‌های عمومی و خصوصی می‌بایستی یک حداقل اصول کلی به‌صورت قوانین اساسی مورد توافق قرار گیرد. در نتیجه اگر فعالیتی در بخش خصوصی بخواهد خارج از ضوابط قانونی و به‌صورت غیرکارا صورت گیرد، با اطمینان از مولد بودن دولت می‌بایستی دولت مولد برای به دست گرفتن آن فعالیت بازخوانده شود.

### رویکرد توسعه به‌مثابه آزادی

آمار تپاسن با اشاره به مسائل و مشکلات مبتلابه جهان کنونی بر مشکلاتی چون درصد بالای فقر و محرومیت، گرسنگی و قحطی، بی‌توجهی به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و نادیده گرفتن نقش زنان تاکید دارد. به‌نظر وی، برای غلبه بر این مشکلات که محور اصلی برنامه توسعه است، باید به نقش آزادی‌ها در اشکال مختلف توجه داشت و نقش فاعلی فردی باید محور برخورد با این‌گونه محرومیت‌ها باشد. لذا باید آزادی فردی را همچون وظیفه اجتماعی تلقی کنیم. بنابراین در رویکرد مطرح شده، گسترش آزادی هم به عنوان هدف و هم به عنوان ابزارهای اصلی توسعه دیده شده است. به‌طور خلاصه آمار تپاسن توسعه را عصاره امکان آزادی تعریف می‌کند. این آزادی‌ها عبارتند از آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و نظام حمایتی. آمار تپاسن از یک طرف تعاریف محدود و موجود از توسعه، که توسعه را مترادف با رشد تولید ناخالص ملی، افزایش درآمد افراد، صنعتی کردن، پیشرفت فن‌آورانه و یا نوسازی اجتماعی می‌دانند، به نقد می‌کشد و تاکید می‌کند که رویکرد مبتنی بر آزادی‌های





انسانی با وجود این‌که به همه این عناصر توجه دارد، ولی از نظر دیدگاهی با رویکردهای قبلی تفاوت دارد. به عبارتی، او عوامل ذکر شده صنعتی شدن، رشد تولید ناخالص ملی و ... را به عنوان ابزارهای توسعه می‌بیند که این ابزارها می‌توانند به افزایش آزادی‌های انسان کمک کنند. لذا تاکید دارد که اگر آزادی هدف نهایی توسعه باشد، در این صورت، تمرکز به دستیابی بر این هدف قابل دفاع‌تر از تمرکز بر فهرست‌های خاص از ابزارهای توسعه خواهد بود. از طرف دیگر، تیا سن نظریه‌های رایج عدالت و اخلاق اجتماعی نظیر مطلوبیت‌گرایی و آزادی‌گرایی را به نقد می‌کشد و اشاره می‌کند در صورت تاکید بر اهمیت مقوله آزادی‌های اساسی فردی، هر کدام از این رویکردها از نقایصی رنج می‌برند. لذا ضرورت طرح رویکردی جدید را که مستقیماً بر آزادی در شکل قابلیت فردی تکیه داشته باشد، مطرح می‌کند. وی از تنوع مفاهیم حقوق بشر بر اساس مقتضیات فرهنگی جامعه دفاع می‌کند و قابلیت‌ها و ارزش‌های فرهنگ آسیایی را می‌ستاید؛ برای مثال از تسامح اسلامی به نیکی یاد می‌کند و تاکید دارد که ره‌آوردهای بشری چون آزادی و مردم‌سالاری لزوماً هدیه غرب به دیگر کشورها نیست و تمامی فرهنگ‌ها این استعداد را دارند که تکیه‌گاه و بستر فرایند مردم‌سالاری و توسعه باشند. از طرف دیگر، او آزادی‌ها را در کنار هم و مکمل هم می‌بیند و همان‌طور که اشاره شد، عصاره و نتیجه پیوند این آزادی‌ها را توسعه می‌داند. آزادی‌های سیاسی، مانند آزادی بیان و انتخابات، به گسترش امنیت اقتصادی کمک می‌کند؛ فرصت‌های اجتماعی مانند امکانات آموزشی و بهداشتی و مشارکت اقتصادی را ممکن می‌سازد؛ از سوی دیگر، امکانات اقتصادی در شکل تامین فرصت‌های مشارکت در تجارت و تولید نیز می‌تواند رفاه شخصی و همین‌طور منابع عمومی لازم برای تسهیلات اجتماعی را فراهم کند. لذا، به طور اجمال بر دو نکته تاکید دارد؛ اول، بر این دیدگاه که هرگونه پیشرفت و توسعه باید بر پایه هویت فرهنگی آن جامعه بنا شود، مهر تایید می‌زند؛ دوم، بر این دیدگاه که توسعه اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی است و یا این‌که توسعه سیاسی مقدم بر توسعه اقتصادی است، مهر ابطال می‌کوبد. به عبارت دیگر، با رویکردی جدید از توسعه بر همه‌جانبه‌گرایی توسعه یا به عبارتی توسعه جامع تاکید دارد و نهایتاً پیوند این آزادی‌ها و دستیابی به توسعه را برخوردار از یک حاکمیت مردم‌سالارانه می‌داند. لذا با فهم این دیدگاه در می‌یابیم که توسعه و پیشرفت، مستلزم تقویت قابلیت انسانی و مشارکت مردم و آزادی عمومی است.



## نظریه فلسفه اخلاق توسعه

دنيس گولت<sup>۱</sup> به‌درستی طلايه‌دار رشته‌ای جديد، يعنى فلسفه اخلاق توسعه، محسوب مى‌شود. از اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد، گولت اظهار داشته است که «توسعه باید با بازتعريف و ابهام‌زدایی وارد عرصه بحث اخلاقی شود». تربیت دانشگاهی گولت در فلسفه، علوم سیاسی و برنامه‌ریزی اجتماعی و همین‌طور تجربه‌اش در مورد «عوام» یا پروژه‌ها در بسیاری از کشورها را منعکس می‌سازد. وی درصدد پاسخگویی به پرسش‌های اخلاقی و ارزشی است که توسعه در زمینه نظریه، برنامه‌ریزی و کاربست پیش آورده است. یکی از مهم‌ترین درس‌هایی که می‌توان از آثار گولت در سه دهه گذشته فراگرفت این است که «توسعه هدفمند» می‌تواند هزینه انسانی وحشتناکی در پی داشته باشد. وظیفه اصلی اخلاق توسعه، انسانی‌کردن تصمیمات و فعالیت‌های توسعه است. به بیان دیگر، وظیفه‌اش تضمین این است که تغییرات ناگوار که زیر بیرق توسعه و پیشرفت شروع شده‌اند، منجر به ضدتوسعه نشوند؛ ضدتوسعه‌ای که فرهنگ‌ها، و افراد را تخریب و در فاه جامعه و در بدبختی، ایثارهای بی دلیل را تحمیل می‌کنند و همه این‌ها را به نام فایده، نوعی ایدئولوژی مطلق انگاشته شده، یا ضرورت فرض کارایی انجام می‌دهند.

وی در باب تعريف توسعه چنین اظهار می‌دارد: صرف تقلیل توسعه به سطح بالای مصرف یا سطح بالای تولید کافی نیست. محتوا و مضمون خاصی را می‌توان و باید به چشم‌انداز زندگی نیک، زندگی بهتر و زندگی انسانی محقق شده و کامل نسبت داد و این کار نه به شیوه‌ای صرفاً فردی، بلکه در فضا و زمینه‌ای که نهادهای جامعه پیشرفت می‌کنند، یا دست‌کم مانع توسعه نمی‌شوند، باید انجام شود. نهادهای جامعه باید به کلیت وضعیت بشری توجه کنند و به‌یاد آورند که انسان فقط تولیدکننده یا مصرف‌کننده یا رأی‌دهنده و یک متصدی تکنولوژیک نیست، بلکه افراد انسانی از ابعاد معنوی و فرهنگی و اجتماعی برخوردار هستند. این درست همان ایده‌ای است که سعی داریم در هنگامی که ادعا داشتیم بخش زیادی از توسعه اگر برمبنای این ارزش‌های بزرگتر و به‌طور هنجارمند در مورد آن داوری شود، ضد توسعه نام می‌گیرد، آن را برجسته سازیم.

وی معتقد است که اگر تصمیم‌گیری در مورد توسعه واقعا به طرح این سوال منجر شود که «زندگی نیک و جامعه عادل و موضع صحیح نسبت به طبیعت دقیقا چیست؟»



در آن صورت، ممکن است پاسخ‌های متفاوتی از سوی افراد دارای نظام‌های اعتقادی متفاوت، یا از سوی فلسفه‌های حیات و یا از سوی تحلیل‌های متفاوت (از سوی افراد دارای نظام‌های متفاوت اعتقادی مربوط به معنای زندگی و مرگ)، به آن داده شود. نظریه فلسفه اخلاق توسعه بیش از آن که در میان صاحب‌نظران اقتصادی از محبوبیت و مقبولیت برخوردار شود در میان فیلسوفان اخلاق که از نظر «سبک تحلیل» از تربیت آمریکایی-انگلیسی برخوردارند، مقبول افتاده است. به عنوان مثال، اونیل در کتاب و مقاله مهم خود، اخلاق کانتی و اخلاق مبتنی بر وظیفه را مطرح می‌کند؛ این اخلاق بر وظیفه اخلاقی ثروتمندان و قدرتمندان جهت برآوردن نیازهای اولیه فقرا جهان تأکید می‌کند. هدف او تدوین و استفاده از اخلاقی سکولار است؛ اخلاقی که از «نگرش محدودی» که در اخلاق دینی نظیر الهیت‌رهایی‌بخش یا در مفروضات ارزشی تنگ‌نظرانه بسیاری از کارشناسان «مطالعات توسعه» وجود دارد، احتراز می‌کند. نیگل داور<sup>۱</sup> فیلسوف انگلیسی، معتقد است که فلسفه اخلاق در (الف) تشریح مفهوم کلی توسعه به مثابه «فرایند تغییری که باید صورت گیرد» (ب) ارزش‌دواری در مورد برداشت‌ها یا پارادایم‌های خاص توسعه (پ) تأیید دیدگاه‌های بدیل و (ت) تشویق کنش برخاسته از آگاهی اخلاقی، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. جی. ران. انگل<sup>۲</sup> در صف اول جنبشی بسیار جدید قرار دارد که درصدد ترکیب اخلاق توسعه بین‌المللی و اخلاق زیست‌محیطی است. انگل به جای این که تغییر اجتماعی را به مثابه تعادل اجتناب‌ناپذیر بین مردم یا پانداها یا برکه‌ها در نظر بگیرد، به منظور ایجاد اخلاق «توسعه محیطی» یا «توسعه پایدار» نظریه‌پردازان و کارشناسان را به چالش می‌کشد. برای این منظور، انگل به تازگی ریاست گروه تحقیق فلسفه اخلاق را برعهده گرفته است. این گروه پیش‌نویس فصل جدید علم اخلاق، «ایجاد اخلاق حراست از جهان» را برای چاپ دوم «راهبرد حراست از جهان» «اتحادیه بین‌المللی برای حفظ طبیعت» نوشته است.

باری، کراکر با «امید به توسعه محیطی عادلانه و مشارکتی در کاستاریکا، به ارزش‌دواری مدل‌های رقیب در باب توسعه می‌پردازد و حامی دیدگاهی بدیل است.» او در سلسله مقالاتی دیگر، به سوالاتی می‌پردازد که کمتر به جوهره اخلاق توسعه مربوطند، بلکه



بیشتر روش‌شناختی یا فرارپرسش‌اند.

باید بر این نکته تأکید کرد با وجود این که این نویسندگان بر امر واحدی اتفاق نظر ندارند، این گروه گوناگون از دانشگاهیان و کارشناسان توسعه در این عقیده مشترک به هم می‌پیوندند که پرسش‌های مبهم اخلاقی‌ای در کارند که باید به آن‌ها پاسخ داد. یعنی همان چیزی که نظریه «کاربست توسعه» می‌نامیم.

اخلاق‌گرایان توسعه، اصولاً سوالات مرتبط زیر را مطرح می‌کنند:

چه چیزی باید به عنوان توسعه (خوب) تلقی شود؟ مثال روشن توسعه خوب و توسعه بد چیست؟ چگونه پارامترهای مختلفی دینی، اجتماعی و محلی می‌توانند در دستیابی به «توسعه» نقش مثبت ایفا کنند؟ و آیا باید همچنان به استفاده از مفهوم توسعه به جای مفاهیمی چون «پیشرفت»، «رشد اقتصادی»، «دگرگونی»، «آزادسازی» یا «جایگزین‌های پساتوسعه‌ای توسعه» ادامه دهیم؟ اگر توسعه نه به عنوان یک مفهوم فارغ از قضاوت ارزشی، بلکه به عنوان تغییرات اجتماعی-اقتصادی خوب تعریف شود، آن‌گاه اهداف و استراتژی‌های مهم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه باید چه چیزهایی باشد، و کدام اصول باید نشانگر گزینش آن‌ها باشند؟ در جریان سیاست‌گذاری و عمل توسعه‌ای چه مسائلی پدید می‌آید و این مسائل چگونه باید حل شوند؟ چگونه باید منافع و آسیب‌های توسعه را تشخیص داد و توزیع کرد؟ در جریان این سنجش، آیا پایه‌ای‌ترین مقوله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، درآمد ناخالص ملی (GDP) نفع خیرهای اولیه اجتماعی (رالز)، دسترسی به منابع و امکانات، توانمندی‌ها و کارکردهای انسانی (سن)، شکوفایی انسانی یا حقوق بشر است؟ آیا عدالت اجتماعی مستلزم پیشینه‌سازی حداقل درآمد، رساندن همه افراد به بالای خط فقر، یا کاهش نابرابری است؟ (کر اکر، ۱۳۸۴).

چه کسی (یا چه نهادهایی) باید مسئول ایجاد توسعه باشند (دولت یک ملت، جامعه مدنی یا بازار)؟ دولت‌های مرفه، مؤسسات بین‌المللی، انجمن‌های غیردولتی و خود کشورهای فقیر آیا باید نقشی در توسعه داشته باشند؟

چگونه باید تکالیف و وظایف مربوط به توسعه را تشخیص داد؟ آیا این تکالیف صرفاً مبتنی بر قول و قرارهاست، یا ناشی از وظایف کلی ناشی از نیکوکاری (اعطای کمک به نیازمندان خاص)، یا وظایف کلی معین (حقوق فقیری)، یا وظایف نفی‌ای دایر بر



فروپاشاندن ساختارهای بی‌عدالتی یا متوقف‌ساختن اقدامات آسیب‌زا، یا وظایفی که متوجه جبران خطاهای گذشته است؟

به نظر می‌رسد که پس از چندین دهه از عمر این نظریه، هنوز اجماع واحدی در باب پاسخ‌گویی به پرسش‌های فوق به چشم نمی‌خورد. همچنین، از آن‌جا که این نظریه مابین فیلسوفان اخلاق بیشتر رایج بوده است و در حوزه اقتصاد کمتر صاحب‌نظری به آن پرداخته است، به همین جهت این ادبیات راه‌رهیافت به‌این مهم را برای ما روشن نکرده است. به‌بیان‌بہتر، هیچ‌گونه بدیل و الگوی اجرایی و کاربردی برای رسیدن به توسعه در میان صاحب‌نظران این نظریه مطرح نشده است؛ یعنی این نظریه پاسخی به چگونگی نیل به توسعه ارائه نمی‌کند.

#### چهار مرحله تفکر توسعه

شاید بتوان نظریه‌های مکتب‌های مشهور در باب رشد و توسعه و نیز اشاره گذرا به آراء برخی از صاحب‌نظران این عرصه را در قالب یک مدل چهار مرحله‌ای از اندیشه‌های توسعه به شرح ذیل ارائه نمود:

■ مرحله اول: این مرحله که ۱۵۰ سال به طول انجامید، از بعد از وقوع انقلاب صنعتی تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۷۷۶) را دربرمی‌گیرد. نظریات حاکم در این دوره بر استفاده از نیروهای بازار و ارتقاء رشد اقتصادی از طریق بهبود کارآیی نیروی کار، تأکید داشت. در این دوره، نقشی برای سایر نهادها مانند خانواده، دولت، جامعه و ارزش‌های اخلاقی در تخصیص و توزیع منابع دیده نشد. اما بعد از جنگ جهانی دوم و تردید نسبت به توانایی بازار در تسریع فرایند توسعه در کشورهای در حال توسعه (کشورهای مستعمره تازه‌استقلال‌یافته) و تشدید این تردیدها بر اثر توفیق استراتژی‌های کینز و سوسیالیستی در دوره رکود بزرگ (در سال ۱۹۲۹)، باعث شد که تفکرات و نظریات توسعه وارد مرحله جدیدی شود.

■ مرحله دوم: بر خلاف مرحله قبل، که در آن برای نهاد دولت نقشی قائل نبودند، نظریه‌پردازان در این دوره بر ضرورت نقش پیش‌تاز دولت در فرایند توسعه، تأکید فراوان نمودند. به همین دلیل، تمرکز اقتصاد توسعه از رویکرد آزادی اقتصادی به قبول نقش بیشتری برای دولت (که متأثر از کینز و اقتصاد سوسیالیستی بود) منتقل شد. اما این



- مرحله نیز با مشکلاتی همراه بود که باعث ایجاد نظریات مرحله سوم گردید. در ذیل مختصراً به پاره‌ای از مشکلات پرداخته شده است:
- نداشتن بودجه کافی دولت برای ایفای نقش خود، که باعث به وجود آمدن کسری‌های بزرگ در بودجه گردید.
  - تأمین مالی از طریق گسترش پولی و استقراض در اثر راهبرد کینز که تورم و بدهی سنگینی برای دولت بر جای گذاشت.
  - ندیده گرفتن نهادهای خانواده، جامعه و ارزش‌ها همانند مرحله اول.
  - عدم توجه به بهبود برابری<sup>۱</sup> و حتی تشویق نابرابری در سایه منحنی U وارونه کوزنتس<sup>۲</sup>
  - رکود تورمی سال‌های ۱۹۷۰، اعتماد به دولت در تأمین اشتغال و افزایش تولید با استفاده از سیاست مالی انبساطی متزلزل کرد.
  - ظهور فرضیه انتظارات عقلایی<sup>۳</sup> این اعتماد را بیشتر تضعیف کرد.
  - مرحله سوم: رویکرد مجدد اقتصاد توسعه به آزادی بازار با تأکید بر حکمرانی خوب و توزیع برابر میوه‌های توسعه به منظور افزایش رشد و تأمین فقرا از طریق توزیع مجدد.
  - مرحله چهارم: در واقع، مرحله توسعه متناسب است. تناسب در جامعه از طریق:
    - تجدیدنظر در اتکای محض به متغیرها و شاخص‌های کمی اقتصادی.
    - تعدیل در نقش بازار و دولت.
    - توجه به نقش به هم وابسته عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حکومت صالح در کنار نقش بازارهای رقابتی کارآمد.
    - تأکید بر نقش نهادها مانند خانواده، جامعه و ارزش‌ها.
    - تأکید بر بهبود کیفیت عامل انسانی در توسعه و نقش عدالت در توانمندسازی انسان.
    - توجه به اهمیت ثبات اقتصادی به عنوان پیش شرط توسعه و عدالت.
    - تأکید بر سرمایه اجتماعی (اعتماد بین مردم و پای‌بندی آنان به هنجارهای اجتماعی) در کنار سرمایه انسانی، حفظ محیط زیست و عدالت بین نسلی.
  - به این ترتیب، تلاش برای ارائه نظریه‌های جدید در باب توسعه همچنان ادامه دارد، به طوری که برخی از اندیشمندان مرحله جدیدی را برای اندیشه‌های مربوط به توسعه

1- Equity

2- Kuznets Simon

3- The Rational Expectation Theory



قائلند؛ اندیشه‌هایی که بر پای‌بندی به ارزش‌ها، رعایت هنجارهای اخلاقی و قوانین رفتاری، اعتقاد به خداوند و تعامل بالا میان عوامل اقتصادی و عوامل اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی، با تأکید بر مفهوم عدالت، استوار است. در واقع، به‌وضوح می‌توان دریافت که در طی مراحل توسعه، تفکرات توسعه‌ای از تمرکز صرف بر متغیرهای کمی اقتصادی و نقش عمده بازار در فرایند توسعه، به سمت ارزش نهادن بر جایگاه نهادهای اجتماعی، رعایت عدالت و اخلاق و سرمایه اجتماعی در کنار سرمایه انسانی، حرکت کرده است.

### اهداف توسعه

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین ذکر شد، مسأله توسعه را می‌توان از دو منظر علم تجربی<sup>۱</sup> و ارزشی<sup>۲</sup> مورد بررسی قرار داد. نگرش علمی، نتیجه تعریف پسینی از توسعه است. این تعریف از توسعه فقط شامل پاسخ به سؤال «چگونگی رسیدن به نظام‌های توسعه‌یافته متعارف» بدون ارزش‌گذاری خاص می‌باشد. اما نگاه ارزشی به مفهوم توسعه ماحصل تعریف پیشینی می‌باشد. نگرش پیشینی نیازمند شناختن هدف و غایت توسعه می‌باشد و برای شناخت اهداف توسعه باید دقت کرد که در اینجا باتوجه به نگرش پیشینی به دنبال یافتن مطلوب می‌باشیم و یافتن مطلوب میسر نمی‌شود، مگر در پرتو پاسخ به این پرسش که «خوبی» در چیست؟ به بیان بهتر، برای دانستن اهداف، باید به این سؤال که چه اموری خوب یا بد، مطلوب یا نامطلوب و ارزشمند هستند، پاسخ داد. می‌توان گفت که پاسخ به این پرسش‌ها در حوزه علم اخلاق می‌گنجد. علم اخلاق چارچوب تحلیلی و شاکله موردنیاز برای پاسخ گفتن به این پرسش‌ها را برای ما به وجود می‌آورد. به نظر می‌رسد اولین نکته در بحث طراحی الگوی توسعه، با مشخصات گفته شده در بالا، توافق در مورد مفهوم توسعه و جامعه توسعه‌یافته می‌باشد. با وجود گذشت یک قرن از شکل‌گیری ادبیات توسعه اقتصادی و طی مراحل پنج‌گانه مورد بحث در بالا، هنوز این سوال باقی است که مفهوم واقعی توسعه چیست؟ و جامعه توسعه‌یافته چه جامعه‌ای است؟ باید اذعان کرد که اجماعی در مورد مفهوم توسعه حتی در بین نظریه‌پردازان توسعه در کشورهای اروپایی و آمریکایی وجود ندارد. تطور نظریه‌های توسعه در طی کمتر از یک قرن از پیدایش این نظریه‌ها دلیلی بر این مدعاست. در بیان عده‌ای از



نظریه پردازان، توسعه عبارت است از پیشرفت همراه با تغییرات مثبت اجتماعی (مانند نظم‌پذیری، مشارکت‌پذیری، انضباط اجتماعی، خردگرایی و غیره). رانیس (۲۰۰۷) توسعه انسانی را «فرایند گسترش انتخاب‌های مردم» ذکر می‌کند. کمیسیون جهانی توسعه و محیط‌زیست (WCED) به تعریف توسعه پایدار می‌پردازد و آن را برخورداری نسل‌های آتی از رفاهی حداقل به اندازه نسل فعلی می‌داند (باربیر، ۲۰۰۶). اکنون این سوال مطرح می‌شود که آیا می‌توان با حفظ تعریف‌های ارائه شده از توسعه، حتی با عناوین توسعه انسانی و توسعه پایدار در کشورهای صنعتی به طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پرداخت؟ در پاسخ باید گفت که توسعه یک مفهوم هنجاری است، به این معنی که نظریه‌پردازان این عرصه به ترسیم جامعه آرمانی می‌پردازند و اگر بار ارزشی «توسعه» حفظ شود، در آن صورت بحث الگوی اسلامی ایرانی آن صرفاً یک بحث کلامی خواهد بود. لذا، باید بر اساس نوع نگاه ما به جهان یعنی جهان‌بینی، نظام معارف اسلامی منبعث از آن، نگاه مکتب اسلام به انسان، مسئولیت انسان در جهان، هدف خلقت انسان، زندگی دنیوی و اخروی انسان و نیازهای مادی و معنوی او، مفهوم توسعه را تعریف کنیم. البته معمولاً «توسعه» به تنهایی به کار نمی‌رود، بلکه همواره با یک ظرف مکانی و انسانی همراه می‌باشد؛ مانند جامعه توسعه‌یافته و یا انسان توسعه‌یافته. بنابراین، شاید بهتر باشد به تعریف جامعه توسعه‌یافته پرداخته شود. به نظر می‌رسد، به قول میسر، توسعه یک فرایند است، نه یک وضعیت. بنابراین، شاید اطلاق جامعه توسعه‌یافته به برخی از جوامع، با این رویکرد اطلاق دقیقی نباشد. با این وجود، همراه با جریان غالب تفکرات توسعه، شاید بتوان تعریفی پیشینی از یک جامعه توسعه‌یافته به صورت ذیل ارائه نمود: جامعه‌ای است آزاد از فقر و بی‌عدالتی که بستر ساز تحقق قابلیت‌های فطری (فطرت الله) انسان می‌باشد. در این تعریف، از یک سو به ضرورت‌های اجتماعی - اقتصادی توسعه از منظر اسلام که تحقق عدالت (اعم از عدالت توزیعی، عدالت در فرصت‌های اشتغال و کسب درآمد، و در یک کلام، اعطای حق هر ذی‌حقی به وی) در جامعه می‌باشد و نیز برخورداری از یک اقتصاد تولیدکننده ثروت که مردم خود را از فقر نجات داده است (و توانایی زدودن فقر از جامعه را دارد) مورد تاکید قرار می‌دهد؛ از دیگر سو، به ابعاد معنوی و هدف رستگاری انسان که در آموزه‌های دینی بارها از آن یاد شده است، توجه نموده است. ضمن این که به مسئولیت‌های متقابل انسان‌ها در کمک به یکدیگر در مسیر تعالی معطوف است.





## مروری بر برخی مطالعات انجام شده

از زمان طرح بحث الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در کشور زمان زیادی نمی‌گذرد، در نتیجه، هنوز ادبیات زیادی در مورد آن ایجاد نشده است. اما انتظار می‌رود با طرح گسترده موضوع در پی برگزاری نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی، اندیشمندان و صاحب‌نظران در رشته‌های مختلف علمی مساعی زیادی را برای تولید دانش در این زمینه به کار بندند. با این وجود، کارهایی در داخل و یا در خارج کشور پیرامون این موضوع انجام شده است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. پایا (۱۳۸۸: ۶۰-۳۱) در مقاله‌ای با عنوان «آیا الگوی توسعه ایرانی اسلامی دست یافتنی است؟» می‌نویسد: «علم و تکنولوژی بر ساخته آدمی هستند. هر دو با شبکه‌های معنایی - مفهومی که واقعیت را برای افراد معنادار می‌سازند، ارتباط نزدیک دارند و به آن‌ها متکی‌اند. در کنار این شباهت‌های اساسی، این دو بر ساخته، از جهات مختلفی با یکدیگر تفاوت دارند. علم به نیازهای معرفتی آدمی پاسخ می‌گوید، در حالی که تکنولوژی، از سویی پاسخگوی نیازهای غیر معرفتی آدمیان، و از سویی دیگر ابزاری است برای تسهیل فعالیت علم، یعنی تسهیل پاسخ‌گویی به نیازهای معرفتی، گرچه علم مستقیماً چنین نیازی را بر طرف نمی‌کند» (۳۵). وی سپس نتیجه می‌گیرد که همه الگوهای توسعه در زمره تکنولوژی بوده و همه تکنولوژی‌ها به ظرف و زمینه‌ای که به کار می‌روند، حساس بوده و در بردارنده ارزش‌هایی هستند که طراحان و کاربران در آن‌ها به‌ودیعه می‌گذارند. او سپس می‌نویسد که تدوین یک الگوی ایرانی اسلامی توسعه به مثابه یک تکنولوژی بومی بوده و به فرض کارآیی و طراحی عقلانی، به جز در برخی جزئیات با دامنه محدود، با الگوی کارآمد سایر کشورها تفاوت چندانی نخواهد داشت. بنابراین از نظر وی ایده الگوی ایرانی اسلامی توسعه بیشتر یک بحث زبانی است تا یک جنبه واقعی. به نظر می‌رسد دیدگاه وی از ابعاد مختلف قابل تأمل و نقد باشد. همان‌طور که گفته شد، طبق تعریف، الگوی توسعه دو ماموریت را بر عهده دارد، اولین وظیفه آن تعیین سمت‌وسو و چشم‌اندازی است که قرار است یک جامعه فرضی در پایان دوره تعیین شده به آن برسد و یا حداقل به آن نزدیک شود. از این جهت، الگوی مورد بحث از جنس تکنولوژی نخواهد بود، چرا که نقش تسهیل‌گری ندارد، بلکه خود نقش معرفتی به عهده دارد و نیازهای معرفتی انسان را برآورده می‌کند. لذا، از این حیث در زمره علم قابل طبقه‌بندی است. یعنی این‌که الگو معرفت لازم برای تعیین و شناسایی مقصد نهایی



را برای انسان به ارمغان می‌آورد. این که هدف خلقت انسان چیست؟ آیا غایت آمال انسان دست‌یابی به مصرف انبوه و برخورداری از رفاه مادی است یا افق بلندتری هم وجود دارد؟ و آن افق بلندتر چیست؟ این که انسان مسئول است و یا آزاد و رها؟ سوال‌هایی است که الگو باید به آن پاسخ دهد. وی در جایی دیگر می‌گوید با «تنظیمات» مناسب تکنولوژی می‌توان الگوهای موجود را بومی نمود. اما تاریخ توسعه کشورهای در حال توسعه نشان از تجربه‌های ناموفق وام‌گیری از الگوهای وارداتی دارد. به عبارت دیگر، علت این که مدل‌های توسعه مارشال، روستو، هارود - دومار و غیره و در دهه‌های اخیر مدل‌های مبتنی بر اجماع واشنگتنی نتوانسته است توسعه نیافتگی (حتی به مفهوم غربی آن) را از چهره این کشورها بزاید، چیست؟ آیا اشکال در «تنظیمات» مناسب بوده است یا این که الگوهای توسعه قابلیت تعمیم در جغرافیا و زمان دیگری را ندارند؟ پایا بر فراگیری و قابلیت‌عام داشتن الگوی توسعه تاکید دارد (همان: ۵۶) و این ویژگی را برای توفیق الگو ضروری می‌داند. تا آن جا که از مقاله وی بر می‌آید، دلیل این تاکید را مفید بودن الگو ذکر کرده‌اند، درحالی‌که با توجه به آن چه در بالا گفته شد، گرچه قابلیت تعمیم الگو در حوزه‌های مشترک امری مفید به نظر می‌رسد، اما برخورداری از یک چنین ویژگی ای برای مدل مورد بحث یک ضرورت به شمار نمی‌رود. آنچه که انتظار می‌رود این است که یک الگوی اسلامی ایرانی توسعه از بعد اسلامیت برای کشورهای اسلامی و از بعد معنویت‌گرا بودن برای جامعه‌هایی که به دنبال معنویت هستند، مفید باشد. وی در جای دیگری از مقاله خود اظهار می‌دارد به جای ابداع دوباره چرخ، با بهره‌گیری از تجربه‌های دیگران می‌توان به جهش‌های دست‌یابی به برنامه‌های پر محتوا توفیق پیدا کرد و برای انجام تنظیمات مناسب برای انطباق آگاهانه و هوشمندانه آن تجربه‌ها ضمن نیاز به سطح بالایی از دانایی و مهارت، ترکیب هوشمندانه دانش متخصصان داخلی با تجربه‌های دیگران احیاناً می‌تواند به تولید الگوهای منجر شود که نه تنها در سطح محلی و ملی که در ترازهای منطقه‌ای و بین‌المللی نیز استفاده شوند (همان: ۵۶). اکنون این سوال پیش می‌آید که اگر الگوهای توسعه قابلیت تعمیم داشته و عام می‌باشند، چه نیازی به استفاده از دانش متخصصان داخلی است؟ به عبارت دیگر، می‌توان داده‌های محلی و ملی را در اختیار نظریه‌پردازان و مدل‌سازان خارجی قرار داد و از آن‌ها خواست تا «تنظیمات» مناسب را انجام دهند، همان‌طور که سازندگان اتومبیل بنز تنظیمات مناسب را روی این اتومبیل می‌توانند انجام



دهند تا در قطب شمال از کارایی لازم برخوردار باشد. و نکته آخر این که اگر با انجام تلاش‌های مذکور در بالا احياناً الگوی کارآمدی تولید نشد، چه باید کرد؟ تجربه بیش از شصت سال برنامه‌ریزی توسعه در کشور که به نظر می‌رسد با ساده‌انگاری‌هایی مشابه انجام شده است، متأسفانه از توفیق زیادی در این راستا حکایت نمی‌کند.

زرانژاد (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «توسعه اسلامی با رویکرد نیروی انسانی: مفهوم و روش عناصر تشکیل‌دهنده»، تئوری‌های توسعه اسلامی را به سه زیر مجموعه معارف اسلامی (ماهیتاً) غیر توسعه‌ای، معارف توسعه‌ای و معارف مشترک بین اسلام و توسعه تقسیم کرده است.

وی معتقد است که تئوری‌های توسعه اسلامی می‌توانند با استفاده از تمامی اعضاء زیر مجموعه مشترک و برخی از عناصر مجموعه معارف توسعه‌ای با توجه به حاکمیت کلی مبانی رفتاری مورد نظر اسلام (برگرفته از مجموعه معارف اسلامی) طراحی و تدوین شوند. وی سپس به مثال‌هایی از این سه مجموعه اشاره می‌کند. معارف غیر توسعه‌ای عمدتاً شامل معارفی می‌شوند که به عبادات مربوط می‌شوند (مانند: اقیموا الصلاه- انعام: ۷۲). مجموعه توسعه‌ای که در معارف اسلامی به آن تصریح نشده است، مانند این گزاره که «برای رسیدن به توسعه باید دکتین اقتصاد مختلط را به کار گرفت» (لوئیس، ۱۹۸۴). زیر مجموعه مشترک از عناصری تشکیل شده که بین اسلام و توسعه مشترک است، مانند: انسان هدف غایی و وسیله توسعه است (اسراء: ۷۰، بقره: ۲۹، مجادله: ۱۳؛ هاربین، ۱۹۷۸). زرانژاد معتقد است تمام اعضاء زیرمجموعه‌ها به عنوان عناصر سازنده تئوری‌های اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرند و با توجه به اقتضائات تدوین نظریات علمی، به صورت مجموعه منظمی از معارف که حقایق و نتایج آن‌ها به صورت فرضیه‌ها و قوانین عمومی قابل آزمون و نقدپذیر باشند، تدوین می‌شوند (زرانژاد، ۱۳۷۸: ۷۲-۵۴). دادگر (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «شکاف توسعه اسلامی و عملکرد کشورهای مسلمان» می‌نویسد علی‌رغم این که گروهی از منتقدان عقیده دارند که علت توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی توجه و تفکر دینی و اسلامی است، علل توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی عمدتاً به اندیشه و کارکرد شهروندان، دولتمردان و عالمان کشورهای مذکور ارتباط دارد، نه به آموزه‌های دینی و اسلامی. وی معتقد است که کارکرد جامعه و حکومت صدر اسلام نمونه‌ای تجربی از توسعه موفق اسلامی است. وی سپس با ذکر مواردی از دیدگاه‌های اقتصاددانان



توسعه مانند هیگینز، استیگلیتز و دیگران در مورد جهان‌شمول نبودن تئوری‌های توسعه و مفید نبودن نظریات توسعه کشورهای پیشرفته برای کشورهای در حال توسعه، به ضرورت تدوین تئوری‌های بومی توسعه که به اعتقاد وی تئوری‌های دینی و اسلامی زیر مجموعه آن هستند، می‌پردازد. او در جای دیگری از مقاله خود می‌نویسد حتی اگر بنابه نظر تقلیل‌گرایان ثابت شود که رشته‌ای به نام علم اقتصاد اسلامی وجود ندارد و تنها مکتب و نظام اقتصادی برای دین قابل تصور باشد، می‌توان ادعا و ثابت کرد که ابعاد و چارچوب‌هایی برای توسعه اقتصادی از منظر دین و اسلام به طور خاص وجود دارد که با چارچوب‌های مشابه در اقتصاد متعارف قابل رقابت می‌باشد. دادگر بر این باور است که مقوله توسعه در خود اقتصاد متعارف نیز خاستگاهی نهادی و هنجاری دارد و آموزه‌های دینی و اسلامی مملو از گزاره‌های مربوطه است. چپرا در کتاب خود (۱۳۸۳): ترجمه نظریور و علوی) با عنوان «اسلام و توسعه اقتصادی»، ضمن طرح ادعای جوامع سکولار در پای‌بندی توسعه توأم با عدالت بدون توجه به توسعه اخلاقی، فرضیه اصلی خود را چنین مطرح می‌کند که توسعه مادی همراه با عدالت بدون تکامل معنویت ممکن نیست. چراکه به اعتقاد وی توسعه همراه با عدالت نیازمند استفاده کارآ و عادلانه از همه منابع است و عدالت و کارآیی بدون وجود معنویت در تعقیب اهداف اقتصادی نه تعریف شده است و نه عملی خواهد بود (۴۷). وی در بخش دیگری از کتاب خود می‌نویسد: کشورهای اسلامی تا کنون سعی کرده‌اند راهبردهای توسعه ارائه شده توسط کشورهای توسعه‌یافته غربی را برگزینند. اقتصاد توسعه در این کشورها هویت مختص به خود ندارد و در چارچوب تفکرات سکولار و دیدگاه‌های این جهانی آن‌ها، در قالب هر دو نظام بازار و سوسیالیسم به وجود آمده است و به همین دلیل است که مشکلات آن‌ها بیشتر شده و به اهداف موردنظر دست پیدا نکرده‌اند، چراکه اجرای راهبردهای غربی توسط مسلمانان آنان را به مراتب از اهداف مورد نظر دورتر و دورتر می‌کند (ص ۵۰). وی سپس ضمن طرح این سوال که آیا سکولاریسم می‌تواند موجبات توسعه عادلانه را فراهم کند، به نقد این جهان‌بینی از ابعاد مختلف پرداخته و در ادامه راهبرد اسلامی را که از دیدگاه وی دارای چهار جزء مهم به صورت زیر می‌باشد را مطرح می‌کند:

۱) پالایش عادلانه مطالبات اضافی (۲) انگیزش (۳) تجدید ساختار اجتماعی-اقتصادی از طریق تقویت ارزش‌های اخلاقی به گونه‌ای که افراد تامین منافع شخصی خود را صرفاً در محدوده رفاه اجتماعی و ثبات اقتصادی مقصور بدانند. (۴) نقش دولت؛ به این معنی



که دولت باید نقش مثبت و هدفمندی را در اقتصاد ایفا کند. البته این نقش از نوعی که دولت‌ها در اتحاد جماهیر شوروی، چین و سایر کشورهای بلوک کمونیستی ایفا کردند، نخواهد بود، بلکه از طریق نهادهای جدیدی که ارزش‌های اسلامی، فراهم آوردن محیط اجتماعی-اقتصادی سالم و توسعه مناسب نهادهای بستر ساز به انجام می‌رساند.

عرب‌اسدی (۱۳۷۸: ۴۵۵؛ به نقل از پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۴۴) می‌نویسد برنامه توسعه ملی، برخلاف آن‌چه تاکنون توسط برنامه‌ریزان اقتصادی تصور می‌شد، امری است فرهنگی. چنانچه برنامه توسعه ملی بدون نگرش فرهنگی تنظیم گردد یا روشن‌تر بگوییم اگر فرهنگ جوهر برنامه توسعه ملی نباشد، نه می‌توان سخنی از توسعه به میان آورد و نه اصولاً توسعه درونی حاصل می‌شود. وی ضمن مروری بر توانمندی اسلام برای سعادت‌مند نمودن بشر، تأکید می‌کند که غفلت ما از این توانایی و توجه صرف به بعد عبادی آن باعث شده است تا از منبعی عظیم برای ارائه الگوهای مناسب جهت توسعه عدالت‌محور غفلت کرده و دست ما را در ارائه راه کار خالی نموده است. وی در ادامه می‌نویسد در نتیجه عدم خودباوری و توجه صرف جوامع اسلامی به الگوهای غربی به جایی رسیده‌ایم که حتی توسعه عدالت‌محور را نیز براساس الگوهای غیربومی مورد توجه قرار می‌دهیم. در حالی که، بایستی بر اساس آموزه‌های دینی نسبت به طراحی الگوی مناسب اقدام نموده و در مسیر کار اشکالات احتمالی آن را بر طرف نماییم. عادل (۱۳۸۸) در کتابی که به همت معاونت برنامه ریزی و راهبردی رئیس جمهور منتشر شده است، به گردآوری سخنان و رهنمودهای آیت الله خامنه‌ای در بحث الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پرداخته است. در بخشی از این کتاب آمده است که جهان‌بینی و بینش اسلامی پنج نقطه (رکن) مهم دارد که عبارتند از: ۱- توحید ۲- تکریم تکوینی و تشریحی انسان (انسان محوری) ۳- تداوم حیات پس از مرگ (معاد) ۴- استعداد بی‌پایان کمال جویی انسان ۵- حرکت جریان عالم به سمت حاکمیت حق، که بایستی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بر مبنای آن‌ها صورت گیرد. وظایف معتقدین به مبانی اسلامی چنین آمده است: عبودیت خداوند (بسبح له ما فی السموات و الارض)؛ هدف گرفتن تعالی انسان، تعالی خود و دیگران (تعالی فکری، روحی، اجتماعی و سیاسی - یعنی تعالی جامعه و تعالی اقتصادی)؛ ترجیح فلاح و رستگاری اخروی بر سود دنیوی؛ مجاهدت و تلاش و مبارزه؛ امید به پیروزی در همه شرایط.



## ضرورت اسلامی بودن الگوی توسعه

بر اساس یکی از دیدگاه‌های موجود، یک الگو به‌منظور پاسخ‌گویی به سؤالات «به کجا» و «چگونه» طراحی می‌شود. بنا براین، ماموریت یک الگو از نوع «هنجاری» می‌باشد. لذا، انتظار می‌رود هر الگویی مبتنی بر یک نظریه باشد، که آن نظریه نیز به نوبه خود منبعث از یک جهان‌بینی خواهد بود<sup>۱</sup>. بنابراین الگوهای موجود توسعه نیز خاستگاهشان نظریات موجود در این باب می‌باشند. نظریات توسعه نیز به نوبه خود منبعث از:

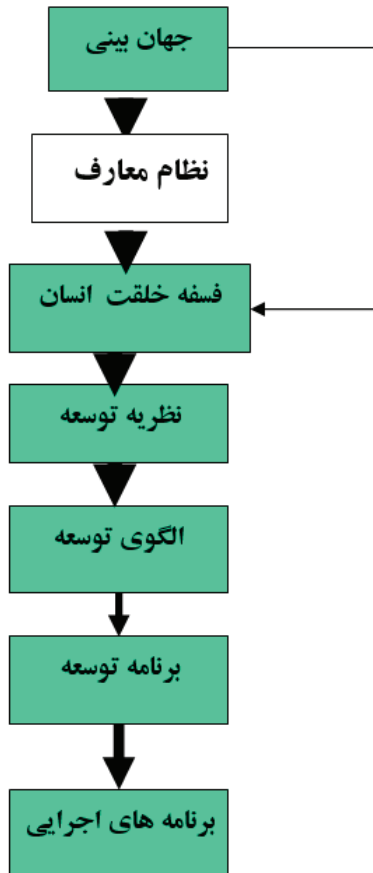
-جهان‌بینی

-نوع نگاه به انسان

-هدف از خلقت انسان

می‌باشند. از آن جا که مکاتب فکری مختلف در این سه مقوله با یکدیگر اختلاف نظر دارند، لذا هر کدام از آن‌ها منتج به نظریات توسعه و در نتیجه الگوهای توسعه متفاوت می‌شوند. نمودار شماره (۱) فرایند استخراج یک الگوی توسعه را نشان می‌دهد.

۱- تفاوت نظریه و الگو: گاهی برخی صاحب‌نظران تفاوت نظریه و الگو را نادیده می‌گیرند و بیشتر، آن‌ها را باهم به کار می‌برند و یا بدون تمایز، به‌جای یکدیگر استعمال می‌کنند. درحالی‌که تفاوت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد. در حقیقت نظریه، بدون ارجاع به الگو، به‌شکل بی‌واسطه و مستقیم، امور اجتماعی را تبیین می‌کند. درحالی‌که الگو از طریق تشابه، به شناخت واقعیت کمک می‌کند و با برجسته کردن عنصر تشابه، درک روشن‌تری از شباهت میان واقعیت و مدل ذهنی فراهم می‌سازد. البته باید دانست که الگوی یک شیء بر حسب تعریف، عین آن نیست؛ بلکه به شیء مورد نظر شباهت دارد. مثلاً مدل یک کارخانه، صورت کوچک و فرضی از کارخانه ارائه می‌دهد. در علوم اجتماعی نیز الگوهایی براساس واقعیت می‌سازند و سپس روی میزان تطبیق آن با واقعیت بحث می‌کنند. مثلاً "انسان اقتصادی"، الگوی فردی است که با امور اقتصادی برخوردی منطقی دارد؛ برای چنین الگویی مفروضاتی در نظر گرفته می‌شود؛ اما ممکن است تمام آن مفروضات، با واقعیت تطبیق نکنند. پس در رابطه الگو و واقعیت، باید به وجه تشابه کلی آن‌ها توجه و از جزئیات صرف‌نظر کرد (توسلی غلام‌عباس (۱۳۶۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، سمت، صص: ۳۰-۳۱ به نقل از فاطمه عمو عبداللهی، پوهشکده باقرالعلوم: [www.pajooh.com](http://www.pajooh.com)).



شکل - ۱ - فرآیند استخراج الگوی مدل و برنامه‌های توسعه (نگارنده)

مکاتب غربی که عمدتاً جهان‌بینی مادی و سکولار داشته و برای جهان هدف و غایتی متصور نیستند به انسان‌شناسی از نوع اومانستی رسیده و هدف خلقت انسان را برخوردار از حداکثر رفاه ممکن می‌دانند و بنابراین تمام تلاش خود را برای نیل به این هدف به کار می‌گیرند. حتی در بحث توسعه انسانی که مولفه‌هایی مانند امید به زندگی، سطح سواد و درآمد سرانه را در شاخص توسعه انسانی لحاظ کرده‌اند، از مسائل مهمی مانند آزادی، امنیت، توزیع درآمد (عدالت) و معنویت غفلت شده است! همچنان دغدغه



نظریه پردازان توسعه به تعداد سال‌های موردانتظار عمر انسان و سطح برخورداری‌های مادی او محدود می‌شود. با این وجود، این مرحله از تفکرات توسعه، پیشرفت قابل توجهی نسبت به دیدگاه‌های پیشینیان آن‌ها به‌شمار می‌رود. توسعه پایدار نیز که آخرین ویرایش نظریه‌های توسعه در دنیای غرب می‌باشد، در مقایسه با نظریه توسعه انسانی فقط یک گام به جلو بوده است. در این نظریه به عدالت توزیعی بین‌نسلی، حفظ محیط‌زیست و توزیع درآمد توجه شده، اما همچنان افق پرواز انسان به اندازه سقف زندگی این جهانی او بوده و به‌نقش معنویت در کمال انسان توجه نشده است.

در مقابل، اسلام خلقت جهان را هدفمند دانسته و برای آن غایتی متصور است. به همین ترتیب انسان در این مکتب فقط برای بهره‌مندی از مواهب دنیوی آفریده نشده است، بلکه برای عبادت خداوند خلق شده است، «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» و برای جانشینی خدا در زمین، «انی جاعل فی الارض خلیفه». لذا از منظر اسلام، انسان یک موجود آزاد و رها نیست که بیهوده آفریده شده باشد، چراکه می‌فرماید: «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون». از آیات بالا چنین بر می‌آید که انسان نه تنها بر اساس نقشه و طرحی آفریده شده است، بلکه افقی که در فراروی وی وجود دارد بسیار وسیع‌تر و ارزشمندتر از محدوده تنگ زندگی این جهانی اوست، که «الدنیا مزرعه الاخره» دنیا کشت‌زار آخرت است و قرار است محصول این کشت در آخرت برداشت شود. به عبارت دیگر، دنیا محل سرمایه‌گذاری است، سرمایه‌گذاری در پروژه‌هایی که محصول حقیقی و تمام و کمال آن در این دنیا به بار نخواهد نشست. بلکه زندگی این جهانی فرصتی قرار داده شده تا در آن پرورش فضائل اخلاقی و انسانی و استعدادهایی صورت گیرد که خداوند بهره‌مندی کامل انسان از آن‌ها را در زندگی آن جهانی قراردادده است. این دنیا نقطه شروع و پایان زندگی انسان نیست. همان‌طور که در سوره مبارکه عصر می‌فرماید «والعصر. ان الانسان لفی خسر. الا للذین آمنو و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر: سوگند به زمان که انسان در خسران است، مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و دیگران را به حق و استقامت در این مسیر سفارش کردند». بنابراین، بر اساس ظاهر آیات شریفه، چهار عمل: ایمان، عمل صالح، سفارش به حق و سفارش به صبر نجات‌دهنده انسان از ضرر و زیان ابدی می‌باشند. اگر این نگاه به انسان را در اسلام به‌پذیریم، انتظار می‌رود که باید الگوی پیشرفتی را طراحی کنیم که بستر ساز





و هادی انسان‌ها در مسیر فعلیت بخشیدن به چهارگانه رستگاری باشد و در این راستا ایفای نقش نماید. پرواضح است که این الگو با الگوهایی که برد پرواز انسان را زندگی بسیار محدود این دنیا تصور می‌کنند، از اساس متفاوت است. در نتیجه، این دو الگو در هدف گذاری توسعه و در سمت‌وسوی توسعه از یکدیگر جدا می‌باشند. جامعه مطلوب، چگونگی نیل به آن و حتی تعریف وضع موجود نیز در این دو الگو متفاوت می‌باشند. در الگوی اسلامی پیشرفت، سیاست‌گذار حق ندارد از هر وسیله‌ای برای رسیدن به جامعه پیشرفته استفاده کند و به‌قول معروف، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. در حالی که در الگوی متعارف توسعه به‌نظر نمی‌رسد که محدودیتی از حیث به‌کارگیری روش‌ها و ابزارها وجود داشته باشد. درست به همین دلیل است که شواهد تاریخی گواه غارت منابع طبیعی کشورهای در حال توسعه در سطح جهان توسط کشورهای صنعتی می‌باشد و رفاه اقتصادی مردم این کشورها به بهای تخلیه ثروت‌های خدادادی کشورهای موسوم به جهان سوم حاصل شده است.

ممکن است این سوال به ذهن متبادر شود که آیا برخورداری از یک زندگی شرافتمند و مواهب دنیوی مانند درآمد مکفی، فکر و جسم سالم، محیط پاک و زیبا، انسان‌های تحصیل کرده که کشورها در الگوهای متداول توسعه به دنبال کسب آن‌ها برای مردم خود هستند، در الگوی اسلامی توسعه مذموم است یا پسندیده؟ در پاسخ بایستی گفت که بر اساس آموزه‌های اسلامی، بدون شک نه تنها کسب این نوع بهره‌مندی‌ها نیکو تلقی می‌شود، بلکه مورد سفارش اسلام نیز قرار دارد. به عنوان مثال، روایات زیادی در ارزشمند بودن تلاش مرد برای تامین زندگی افراد خانواده‌اش وجود دارد، تا حدی که می‌فرماید: «کسی که به دست خویش به کسب پردازد، دوست خداوند است»<sup>۱</sup>. و یا در جای دیگر می‌گوید «اگر کسی در راه تامین معاش خانواده خود کشته شود، اجر جهاد در راه خدا را داشته و شهید محسوب می‌شود». سیره ائمه(ع) نیز گواهی عملی بر این معنا است. زندگی حضرت امیر(ع) در حدود بیست و پنج سالی که از حکومت دور بود و تلاش فراوان حضرت برای ایجاد نخلستان‌ها و حفر چاه‌های آب در آن روزگار گواه بر این مطلب است.<sup>۲</sup> از سوی دیگر نکوهش فقر و بیکاری و تنبلی و سفارش به فراگیری علم و دانش ولو در اقصی نقاط

۱- الکاسب من یده خلیل الله (نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پابنده، حدیث ۲۱۹۰، صفحه ۴۶۴، چاپ پانزدهم، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰). در حدیث دیگر می‌فرماید: ان الله تعالی کتب علیکم اسمعی فاسعوا! همانا خداوند تلاش و کوشش را بر شما مقرر داشته است، پس به کوشید. همان، حدیث ۷۰۹، ص ۱۴۴.  
۲- نگاهی به آثار اقتصادی و اجتماعی وقف، مصطفی سلیمی فر، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، مشهد مقدس.



جهان ( اطلبوا لعلم ولو باللسین) و یا کسی که مرگ او فرا رسد در حالیکه در طلب علم بوده است، شهید می‌داند، روی دیگر سکه‌ای است که نشان از تاکید اسلام بر مهیا نمودن یک زندگی شاداب و بی نیاز از دیگران و سالم و بهره‌ور و عالمانه دارد. بالاتر از این‌ها، خداوند انسان را مامور به آبادانی زمین (...هو انشاء کم من الارض و استعمر کم فیها...) کرده است. همچنین، به نعمت‌های گوناگونی که برای بشر فراهم نموده است، در آیات زیادی از قرآن اشاره می‌کند، تاحدی که می‌فرماید اگر بخواهید نعمت‌های خداوند را بشمارید، قادر به شمارش آن‌ها نیستید (...ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها). بنابراین بایستی گفت که در الگوی توسعه مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی، مهیا نمودن یک زندگی عزت‌مندانه مورد تاکید می‌باشد. با این وجود، هدف اسلام ایجاد جامعه‌ای مصرف زده و غرق در رفاه مادی نیست. چرا که زیاده‌روی در مصرف را به طور جدی نهی کرده است (کلوا و اشربوا و لاتسرفوا). به نظر می‌رسد اسلام یک راهبرد اصولی در این زمینه دارد و آن «سخت کوشی در تولید و قناعت در مصرف» می‌باشد. از یک سو، به آبادانی زمین فرمان می‌دهد و ارزش کار و تلاش در جهت کسب روزی حلال را در حدی افزایش می‌دهد که پیامبر (ص) بر دست کارگر بوسه می‌زند. یعنی این که اقتضا دجامعه اسلامی باید از یک اقتصاد مولد و رشدیابنده برخوردار باشد؛ از سوی دیگر، از اسراف در مصرف که پدیده غالب کشورهای برخوردار است، باز می‌دارد. چرا که غرق شدن در نعمت‌های دنیوی نه تنها موجب تخریب محیط‌زیست و بی توجهی به سرنوشت دیگر آحاد جامعه شده، بلکه مهم‌تر از آن موجبات غفلت انسان از زندگی اخروی می‌گردد. در طول تاریخ نیز همیشه «مترفین» از کسانی بوده‌اند که با نهضت‌های انبیای الهی مخالفت می‌کرده‌اند. امیرالمومنین علی (ع) در عین کار و تلاش فراوان و ایجاد نخلستان‌های زیاد و حفر چاه‌های آب خود را از یک زندگی بسیار ساده بهره‌مند می‌سازد و تمام آنچه را ایجاد کرده است به روایت تاریخ وقف می‌کند. چرا که هدف و غایت انسان خودسازی و رستگاری در موعده بازگشت به سوی خداوند می‌باشد که: انا لله و انا الیه راجعون. ما از خدائیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.

### ضرورت ایرانی بودن الگوی پیشرفت

اگر کشورهای غربی را بر اساس شاخص‌ها و معیارهای موجود (که توسط خود آن‌ها

۱- اذا جاء الموت بطالب العلم مات و هو شهید (نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، حدیث ۱۹۴، صفحه ۲۷، چاپ پانزدهم، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰).  
۲- هود، ۶۱.



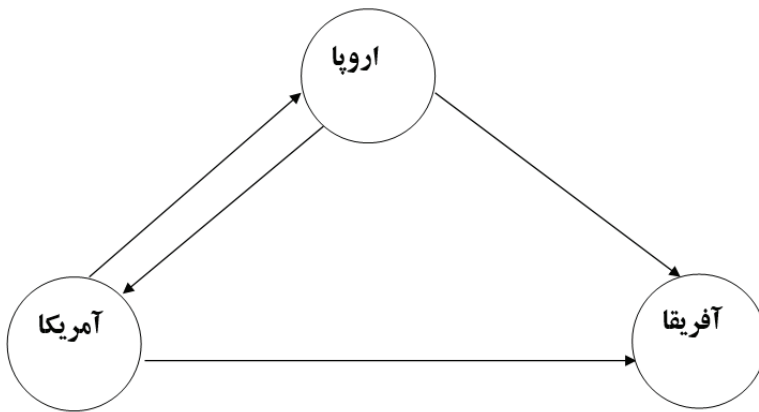
طراحی شده است) کشورهای توسعه‌یافته بنامیم، همان‌طور که از تاریخ بر می‌آید، از شروع فرایند توسعه‌این کشورها بیش از سه قرن می‌گذرد و این کشورها در یک فضای به‌کلی متفاوت از زمان حال فرایند توسعه را پشت‌سر گذاشته‌اند. این تفاوت‌ها حداقل در چهار محور زیر قابل ارائه می‌باشند:

- غارت منابع عظیم کشورهای تحت استعمار آن‌ها.

نگاهی به تاریخ کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین مبین آن است که اغلب این کشورها بخش قابل توجهی از تاریخ خود را مستعمره کشورهای که امروز از آن‌ها به عنوان کشورهای توسعه‌یافته نام برده می‌شود، قرار داشته‌اند و کشورهای استعمارگر منابع طبیعی آن‌ها را در سال‌های متمادی استیلای خود به یغما برده و با ثروت‌های بادآورده پیشرفت اقتصادی و رفاه برای مردم خود به ارمغان آورده‌اند. به‌علاوه، در آن قرون این کشورها قدرت‌های بلامنازع کره‌زمین بودند و مناسبات پیچیده و سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای اصطکاک‌آفرین در مسیر پیشرفت اقتصادی آن‌ها وجود نداشته است. -دسترسی به یک بازار تقاضا به وسعت کل جهان در اثر انقلاب در صنعت حمل‌ونقل دریایی.

کشف نیروی بخار و به‌تبع آن انقلاب در صنعت حمل‌ونقل دریایی بازارهای جهان را به روی صنعت نوپا و در حال‌رشد این کشورها فراهم نمود. نگاهی اجمالی به ضرورت‌های پیشرفت صنعتی مبین آن است که چرخه منابع لازم برای انباشت سرمایه به‌منظور گسترش ظرفیت‌های صنعتی از یک سو، گشوده شدن بازار تقاضایی به‌وسعت جهان برای کالاهای تولید شده در کارخانه‌های عظیم این کشورها و ایجاد صرفه‌های مقیاس فزاینده زمینه ایجاد حاشیه سود بالا را فراهم نموده که این نیز به نوبه خود انباشت سرمایه در مقیاس بالاتر را موجب شده است. از دیگر سو، همان‌طور که در قسمت بعدی اشاره خواهد شد، مهاجرت‌های نیروی کار تقریباً مجانی از کشورهای تحت استعمار به‌این کشورها چرخ کارخانه‌های آن‌ها را با هزینه بسیار اندکی به‌گردش درمی‌آورد. استخراج منابع طبیعی کشورهای مستعمره، مواد اولیه ارزان و مورد نیاز رشد صنعتی را در کشورهای مسلط فراهم نموده و بنابراین چرخه ضرورت‌های صنعتی شدن را در کشورهای مورد بحث کامل نمود. باربیر<sup>۱</sup> (۲۰۰۵) می‌نویسد: هم‌زمان با ظهور دولت‌های

اروپایی، الگوی تجارت در اقتصاد جهانی به نحو قابل ملاحظه‌ای تغییر کرد. ابتدا دولت ایتالیا و سپس دولت‌های فرانسه، انگلیس و هلند جانشین تجارت شرق- غرب در ادویه‌جات، چای و قهوه شدند. دوم، یک الگوی سه منطقه‌ای تجارت در اقتصاد آتلانتیک ظهور کرد تا جایگزین تجارت قدیم اروپا- دنیای اسلام- آفریقا در مواد خام، مصنوعات کارخانه‌ای و برده‌داری می‌شود. نمودار شماره (۱) تجارت سه جانبه آتلانتیک<sup>۱</sup> را نشان می‌دهد. در این تجارت آفریقا فقط یک نقش پیرامونی را به عنوان بازار تقاضای مصنوعات غرب ایفا می‌نماید، در حالیکه تجارت دوسویه‌ای بین اروپا و آمریکا در دوره ۱۸۶۰-۱۵۰۰ وجود داشته است.



شکل-۲- تجارت سه جانبه اقتصاد آتلانتیک (۱۸۶۰-۱۵۰۰)

-دسترسی به نیروی کار تقریباً مجانی (برده‌ها) در اثر موج اول جهانی شدن.  
-ظهور طبقه بورژوازی در آن کشورها که نقشی محوری در توسعه اقتصادی آن‌ها ایفا نمود.

پدیده دیگری که در غرب اتفاق افتاد و به نظر می‌رسد در جریان پیشرفت اقتصادی در این کشورها نقش محوری ایفا نمود، ظهور طبقه بورژوا در کشورهای مذکور بود. تا قبل از ظهور این طبقه، دو طبقه فئودال و دهقانان وجود داشتند. فئودال‌ها همان لردها بودند

1- The Atlantic Economy Triangular Trade (1500-1800)



که صاحبان زمین‌های کشاورزی وسیع بودند و به‌نظر آدام اسمیت مقابل جریان توسعه قرار داشتند، چرا که این طبقه سه خصلت ضد توسعه‌ای داشتند. اولین صفت منفی این طبقه از دیدگاه اهداف توسعه این بود که این‌ها اهل کار کردن نبودند و کار را دون شأن خود تصور می‌کردند<sup>۱</sup>. دوم این که زندگی‌های اشرافی برای خودشان تدارک دیده بودند و بنابراین اهل پس‌انداز کردن نبودند و لذا به فرایند تشکیل سرمایه که از ضروریات توسعه اقتصادی به شمار می‌رفت کمکی نمی‌کردند. سومین ویژگی منفی این طبقه ریسک‌گریزی آن‌ها بود. از آن‌جا که این طبقه برای خود اصل و نسبی قائل بودند و به آن افتخار می‌کردند، از ورود به اموری که توأم با ریسک و احتمالاً خدشه‌دار شدن جایگاه خانوادگی آن‌ها بود، پرهیز می‌کردند و از این جهت هم همراه فرایند توسعه نبودند، زیرا پیشبرد اهداف توسعه‌ای (همان‌طور که در آموزه‌های شومپیتر آمده است) نیازمند نوآوری و ریسک‌پذیری بود.

طبقه دوم، دهقانان بودند که عمده آنان روی زمین‌های لردها کار می‌کردند و زندگی معیشتی از این راه می‌گذراندند. این طبقه گرچه به شدت کار می‌کردند و از این جهت با ضرورت‌های پیشرفت اقتصادی کشور همراه بودند، اما به دلیل سهم‌اندکی که از تولید داشتند، امکان پس‌انداز برای آنان وجود نداشت و در نتیجه در جریان تشکیل سرمایه کمک موثری نمی‌توانستند انجام دهند. طبقه سومی که در غرب (احتمالاً بعد از رنسانس) ظهور کرد، طبقه بورژوا بودند. این طبقه نه لردها بودند و نه دهقانان، بلکه افرادی بودند که به حرفه‌های صنعتی و بازرگانی مشغول بودند. این‌ها قبل از رنسانس هم وجود داشتند، اما تعداد آن‌ها در حدی نبود که تحت عنوان یک طبقه تلقی شوند. افراد تشکیل‌دهنده این طبقه از سه خصلت مثبت در راستای ضرورت‌های پیشرفت اقتصادی غرب برخوردار بودند که به طور خلاصه مورد اشاره قرار می‌گیرند:

- این افراد نه تنها کار را عیب نمی‌دانستند، بلکه به شدت کار می‌کردند و از این جهت مقابل لردها قرار داشتند.

- اعضای این طبقه در مصرف بسیار صرفه‌جویی می‌کردند و بنا بر این بخش زیادی از درآمدهایشان را پس‌انداز می‌کردند و همان‌طور که خواهیم دید این پس‌اندازها را سرمایه‌گذاری کرده و موجبات رشد اقتصادی را فراهم می‌کردند.



-افراد این طبقه برخلاف لردها ریسک‌پذیر بودند. چرا که اصل ونسبی نداشتند که واهمه‌ای از به‌خطرافتادن آن داشته باشند. این ویژگی به آن‌ها این امکان را می‌داد که وارد زمینه‌های «نا شناخته» شده ودست به «نوآوری» بزنند. این افراد همان کارفرمایان نوآور و مبدعی بودند که جریان انقلاب صنعتی را در غرب ایجاد کردند و آن را پیش بردند. نقش این افراد در انقلاب صنعتی از نقش مخترعان مهم‌تر بود. چرا که اگر این‌ها روی اختراعاتی مخترعان سرمایه‌گذاری نمی‌کردند و آن‌ها را تحت حمایت خود قرار نمی‌دادند، به احتمال زیاد اختراعاتی انجام شده در گوشه آزمایشگاه‌های صاحبان آن‌ها خاک می‌خورد و به فراموشی سپرده می‌شد. به همین دلیل است که گفته می‌شود نقش کسی که روی کشف جیمز وات سرمایه‌گذاری کرد و او را در پناه حمایت مالی خود قرار داد، از نقش خود وات در انقلاب صنعت حمل‌ونقل بیشتر بوده است.

نیاز به تذکر نیست که کشورهای در حال توسعه از جمله ایران در حال حاضر از هیچ کدام از موقعیت‌های بالا برخوردار نمی‌باشند، اگر شروع فرایند گرایش ایران به صنعتی شدن را برنامه سوم عمرانی قبل از انقلاب بدانیم. در آن زمان فئودال‌ها و دهقانان در ایران وجود داشتند و به‌نظر می‌رسد که شاه سعی کرد طبقه سومی تحت عنوان بورژوا را در کشور شکل دهد و شاید بتوان گفت که متعاقب برنامه اصلاحات ارضی و افزایش قیمت نفت چنین طبقه‌ای در کشور شکل گرفت، اما نه با ویژگی‌ها و کارکردی که این طبقه در فرایند پیشرفت اقتصادی داشت، زیرا صنعتی که در ایران شکل گرفت صنعتی وابسته و برون‌زا بود که با فشار دلارهای نفتی پایه‌عرصه وجود گذاشت. به عبارت دیگر، کشور در طی برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم صاحب تعدادی کارخانه شد و نه صاحب صنعت. تفاوت این دو مانند تفاوت باغ‌دار بودن و باغبان بودن است. لذا، بورژوازی شکل گرفته در ایران منافع خود را در وابستگی به غرب می‌دانست، چراکه ماخذ و مامن صنعتی را که او پرچمدار آن بود، غرب بود. بورژوازی شکل گرفته در ایران، متاسفانه ریسک‌پذیر نبود، به دنبال مسافرت‌های خارجی و زندگی اشرافی بود و به‌نظر می‌رسد تعلق خاطر جدی هم به پیشرفت اقتصادی کشور نداشت!

به‌علاوه، کشورهای توسعه‌یافته امروز در آغاز راه با رقابت شدید دیگر کشورها و قدرت‌های مسلط مواجه نبودند. به عبارت دیگر، غرب در سه قرن قبل با مجموعه‌ای

۱- منظور ویژگی غالب این طبقه است. هرچند که در این کشور نیز صنعت‌گرانی علاقمند به پیشرفت کشور وجود داشتند و نقش موثری را در این زمینه ایفا نمودند که در تاریخ اقتصادی کشور ثبت است.



قوی‌تر از خود روبرو نبود، در حالی که کشورهای در حال توسعه امروز با انواع محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای و فشارهای سیاسی - اقتصادی مواجه‌اند. تشکیل اتحادیه‌های جهانی مانند WTO، و منطقه‌ای مانند G20، GB، البته الان، OECD و غیره هر روز پیشرفت اقتصادی را برای کشورهای در حال توسعه دشوارتر می‌کنند. این امر زمانی جدی‌تر می‌شود که کشوری در بلوک سیاسی - اقتصادی آن‌ها قرار نگیرد.

از دیگر سو، شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران امروز با تمامی کشورهای پیش‌گفته متفاوت است، که از جمله مولفه‌های این تفاوت‌ها می‌توان به شرایط اقلیمی، رشد و ساختار جمعیت، دسترسی به منابع طبیعی، موقعیت منطقه‌ای و جهانی، دسترسی به سرمایه‌های فیزیکی، طبیعی، انسانی و اجتماعی اشاره نمود. ایران از نظر جغرافیایی در یک منطقه خشک و کم‌باران قرار گرفته، از کویرهای وسیع برخوردار است و چهار فصل آب‌وهوایی به‌طور هم‌زمان در کشور وجود دارد. دومین ذخایر گاز جهان را دارا بوده و در بین پنج یا شش تولیدکننده عمده نفت جهان قرار دارد. در یک نگاه گذرا می‌توان درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت کشور را در چهار دهه گذشته بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار برآورد نمود که می‌توانست فرصت‌های بی‌بدیلی را در اختیار اقتصاد و کشور قرار دهد. علاوه بر نفت و گاز، معادن و منابع طبیعی فراوان دیگر نیز در کشور وجود دارند. ایران از یک جمعیت جوان برخوردار است که این امر فرصت‌های خاص خود را می‌تواند به همراه داشته باشد و چنانچه هوشمندان و برنامه‌ریزی شده با آن برخورد نشود، ممکن است به یک تهدید در مسیر پیشرفت اقتصادی کشور تبدیل شود. آموزش و آموزش عالی در کشور گسترش زیادی یافته است و رغبت بی‌حد و حصری در خانواده‌ها و جوانان برای تحصیل به‌وجود آمده است. به عنوان مثال، جمعیت دانشجویی کشور از حدود ۱۷۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۷ به حدود ۳۵۰۰۰۰۰ نفر در سال جاری رسیده است، به عبارت دیگر، جمعیت دانشجویی کشور در یک دوره حدود سی‌ساله، بیست برابر شده است، در حالی که جمعیت کشور در همین دوره به‌اندکی بیش از دو برابر افزایش یافته است. با این وجود، نظام آموزشی کشور و به‌خصوص آموزش عالی از نارسایی‌های جدی رنج می‌برد. از اساسی‌ترین مشکلات نظام آموزشی کشور در کلیت خود، غلبه روش «حفظ مطالب» به جای پرورش قدرت درک و تحلیل و تفکر در مخاطبان می‌باشد. کلید تنگنای توسعه علمی و نیز توسعه اقتصادی کشور به همین شیوه نادرست برمی‌گردد. در



بخش آموزش عالی کشور، یکی از این نارسایی‌ها عدم توجه کافی به نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور در گسترش آموزش عالی بوده است. به همین دلیل بخش زیادی از افزایش جمعیت دانشجویی در رشته‌های علوم انسانی شکل گرفته که قطعاً بر نقشه نیازهای کشور در این حوزه منطبق نمی‌باشد. به علاوه، محتوا و کیفیت برگزاری این رشته‌ها نیز محل بحث زیادی است که در این جا فرصت پرداختن به آن‌ها نمی‌باشد و نیازمند مطالعات جامع توسط متخصصین امر است. نارسایی دومی که به نظر می‌رسد آموزش عالی با آن درگیر است، عدم توجه کافی به «تولید دانش» در این مراکز است. آمار مقالات چاپ شده کشور در نشریه‌های معتبر علمی داخلی و خارجی به سرعت در حال افزایش است و به نظر می‌رسد قادر باشیم برخی از کشورهای مطرح منطقه در این زمینه را به زودی پشت سر بگذاریم، که این امر از جهتی یک موفقیت بزرگ محسوب می‌گردد. مقایسه تعداد مقالات علمی ایران و ترکیه که در نشریات ISI در دهه گذشته میلادی چاپ شده است، نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۰ این کشور حدود پنج برابر ایران مقاله چاپ شده داشته است، در حالیکه در سال ۲۰۰۹ ترکیه فقط بیست و پنج درصد بیش از ایران مقاله چاپ شده داشته است. متوسط نرخ رشد ایران در دوره مورد بحث ۴/۳۴ درصد و متوسط رشد ترکیه در همان دوره فقط ۷/۱۵ درصد گزارش شده است.<sup>۱</sup>

با این وجود، میزان دانشی که در کشور تولید می‌شود به اندازه‌ای نبوده است که امکان خیزش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور را فراهم کند. مهم‌تر این که بخش کمتری از دانش تولیدی وارد فعالیت‌های اقتصادی شده و اصطلاحاً تجاری می‌شود. این امر یکی از دلایل مهم سطح پایین «نوآوری» (که به نوبه خود موتور رشد اقتصادی محسوب می‌گردد) در اقتصاد کشور است.

جغرافیای سیاسی هر کشور با دیگر کشورها متفاوت است، ایران نیز از این قاعده مستثنی نخواهد بود. هر چند که به اعتقاد صاحب‌نظران جایگاه کشور از این جهت از بسیاری از کشورهای دیگر متفاوت می‌باشد. قرار گرفتن بر تنگه هرمز که گذرگاه بخش عمده‌ای از انرژی جهان می‌باشد و نزدیکی به اسرائیل و سرمایه‌گذاری هنگفتی که غرب از دیرباز برای جعل و ادامه حیات آن انجام داده، حساسیت مضاعفی را برای ایران ایجاد نموده است. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر قابل درک می‌باشد که تفاوت بنیادین نظام سیاسی

۱- طبق آمار ارائه شده توسط مجله «بیجر»، ایران در سال ۲۰۱۱ با رشد ۲۰ درصد در تعداد مقالات علمی، پرشتاب‌ترین کشور جهان در این زمینه بوده است (به نقل از هفته نامه فراخبر، ۲۲ اسفند ۹۲).





کشور با تمامی بلوک‌های سیاسی دنیا و به‌خصوص غرب را مد نظر قرار دهیم. مولفه‌های فرهنگی کشور یکی دیگر از ارکان تفاوت ایران با زادگاه نظریه‌ها و الگوهای توسعه متعارف می‌باشد. اگر فرهنگ را مجموعه باورها، احساسات، عواطف و سنت‌های حاکم بر یک جامعه بدانیم، به‌طور طبیعی هر کشوری، از جمله ایران، در همه اجزای فرهنگی خود متفاوت از سایر جامعه‌ها می‌باشد. تفاوت در فرهنگ‌ها، تفاوت در آرمان‌ها و مطلوب‌ها و رفتارها را شکل داده و انتظارات از الگوی توسعه را متاثر می‌کند. از سوی دیگر طراحی الگوی توسعه نمی‌تواند بدون توجه به ویژگی‌های فرهنگی جامعه باشد، چرا که در این صورت ضریب اطمینان تحقق اهداف آن به نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش خواهد یافت. به عنوان مثال، میزان سخت‌کوشی، فرهنگ کارجمعی و تعلق سازمانی (کشوری) به‌طور تردیدناپذیری توفیق برنامه توسعه مبتنی بر الگوی توسعه را تحت تاثیر قرار خواهد داد. به‌طور خلاصه، از آن‌چه گفته شد چنین بر می‌آید که دلایل کافی برای این که هر اندیشمندی را قانع کند که کشور برای پیمودن مسیر دشوار توسعه اقتصادی، نیازمند طراحی الگوی منحصر به فرد توسعه می‌باشد، که قابل وام‌گیری از دیگران نیست. شصت سال تجربه برنامه‌ریزی نه‌چندان موفق کشور در امر توسعه که با پیروی از تجربه دیگران صورت گرفت، دلیل دیگری بر این مدعا است. این الگو بایستی مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی و خلقت هدفمند انسان و مسئولیت تاریخی او در زمین بوده و با شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور سازگار باشد و آرمان‌های مندرج در اسناد فرادست بلندمدت و بسیار بلندمدت کشور از قبیل سند چشم‌انداز و قانون اساسی را با اجرای برنامه‌های مبتنی بر آن محقق نماید.

### محور الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

تعیین محور الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت امری بس دشوار می‌نماید. این دشواری زمانی بیشتر رخ می‌نماید که از یک سو ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای پیشرفت قائل بوده و از سوی دیگر الگوی مذکور متصف به اسلامی و ایرانی بودن باشد. پدیده‌های زیادی هستند که به نظر می‌رسد قابلیت محوریت را در این الگو می‌توانند داشته باشند، از جمله علم، آزادی، معنویت، بهره‌ور بودن و غیره. با وجود نقش کلیدی هر یک از عناصر مذکور، می‌توان گفت که محور پیشرفت و الگوی پیشرفت اسلامی باید



«عدالت» باشد. این معنی را از آموزه‌های اسلامی می‌توان دریافت. آیات قرآن مجید، (از قبیل: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط)، روایات و دیدگاه اسلام شناسان حاکی از جایگاه بی‌بدیل عدالت در اسلام هستند. به عنوان مثال، شهید مطهری اظهار می‌دارند که «در قرآن از توحید تا معاد، از نبوت گرفته تا امامت و زعامت و از آرمان‌های فردی گرفته تا هدف‌های اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل در قرآن هم‌دوش توحید، رکن معاد، هدف تشریح نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فردی و مقیاس سلامت اجتماع است» (۱۳۶۹: ۶۱؛ به نقل از زریباف و جدید زاده، ۱۳۸۷). وی در جای دیگری می‌گوید: در جهان‌بینی اسلامی آفرینش بر پایه عدل استوار است. دلایل زیادی مبنی بر تأکید فراوان اسلام بر ضرورت تحقق عدالت در جامعه اسلامی می‌توان ذکر کرد. بدون تردید قرارداد عدالت بر پیشانی اسلام و به‌طور کلی همه ادیان الهی، به دلیل نقش منحصر به فردی است که تحقق عدالت می‌تواند در اصلاح جوامع انسانی و هموار نمودن بستر کمال انسان ایفا نماید. به عنوان کوششی اولیه در شناسایی برخی از آثار عدالت در جامعه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ۱- کارکرد انگیزشی: تقویت انگیزه افراد به کار و تلاش بیشتر؛
- ۲- کاهش فقر: به دلیل افزایش تلاش و کوشش و توزیع عادلانه منابع و درآمد؛
- ۳- افزایش بهره‌وری: به دلیل انگیزش افراد برای انجام بهتر و موثرتر کارها؛
- ۴- رشد اقتصادی: به دلایل انگیزشی، افزایش بهره‌وری و غیره؛
- ۵- افزایش سرمایه اجتماعی: موجب افزایش الفت و اعتماد افراد جامعه به یکدیگر می‌شود؛
- ۶- یک‌پارچگی جامعه: از ایجاد شکاف در جامعه جلوگیری می‌کند؛
- ۷- توانمندسازی انسان‌ها: از طریق کاهش فقر و وجود رفتار عادلانه در جامعه؛
- ۸- سلامت روانی فرد و جامعه: به دلیل عدم وجود احساس تبعیض و ظلم در جامعه؛
- ۹- کاهش جرم و جنایت: به دلیل برخورداری از سلامت روانی و عدم وجود شکاف فقیر و غنی؛
- ۱۰- تقویت ارزش‌های دینی: از طریق کاهش فقر که (کادالفقر ان یكون کفرا)؛
- ۱۱- کاهش مفسد اقتصادی: انگیزه فساد در اثر وجود عدالت کاهش پیدا می‌کند
- ۱۲- حفظ محیط زیست: از طریق ارتباط عادلانه با محیط زیست.



بایستی متذکر شد که شناخت ابعاد و مصداق‌های عدالت از موضوعاتی است که از دیرباز مورد توجه صاحب‌نظران دینی و غیردینی بوده است. به‌طور کلی می‌توان گفت که عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی و عدالت فردی برخی از ابعاد این مفهوم می‌باشند. نظری (۱۳۸۲: ۹۸ - ۸۵) ضمن نقد نظریه‌های عدالت در مورد انتساب عدالت به رفتار و کردار اختیاری افراد و نیز عادلانه تلقی کردن نتایج حاصل از اعمال مکانیزم قیمت‌ها و بازار رقابتی، درباره مفهوم عدالت در اسلام می‌نویسد که ماهیت عدالت با حق ارتباط مستقیم دارد، به این معنی که هر جا حقی باشد، عدالت هم مطرح می‌شود و اگر حقی نباشد، بحث عدالت هم موضوعیت ندارد. بنابراین، وی برای تفسیر عدالت اقتصادی از نظر اسلام، توجه به سه نکته: رابطه حق و عدالت، شناخت تحلیلی حق و حقوق اقتصادی متقابل حاکمیت و ملت را ضروری می‌داند. به‌هر حال و با قطع و یقین می‌توان گفت که یکی از مباحث کلیدی در فرایند طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت دستیابی به یک اتفاق نظر در مورد «مفهوم عدالت»، و نیز ابعاد و نقش و وظیفه حاکمیت در استقرار آن می‌باشد.

### الزامات کلی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

همان‌طور که گفته شد، الگوی پیشرفت منتج از نظریه پیشرفت می‌باشد که آن نیز به نوبه خود برگرفته از دیدگاه اسلام در مورد مسائل اصلی جهان می‌باشد. همچنین الگوی مورد بحث به‌منظور قابلیت اجرا پیدا کردن به شکل برنامه‌های پیشرفت اقتصادی در ظرف مکانی ایران می‌باشد. این امور موجب می‌شود که طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت با الزاماتی (ضرورت‌هایی) مواجه باشد که در این قسمت به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- الزامات دینی: که بخشی از آن‌ها در قسمت‌های قبلی مورد اشاره قرار گرفت. از آن جا که مبانی هنجاری این الگو از اسلام و آموزه‌های آن استخراج می‌گردد، باید با جهان‌بینی اسلام، انسان‌شناسی آن، مسئولیت انسان و نقشه راهی که برای او ترسیم شده است، جایگاه دنیا و آخرت و سهم هر یک از این دو بخش از زندگی در این الگو، تعریف زندگی کامل، سعادت دنیا و آخرت و بسیاری از مسائل دیگر در راستای تحقق اهداف اسلامی باشد. به عبارت دیگر، این الگو باید در تعیین نظری (پیشینی) جامعه مطلوب (جامعه پیشرفته) و فرآیندهایی که جامعه را به آن هدف متعالی نزدیک می‌کند از سرچشمه



زالال دین سیراب گردد.

۲- الزامات اجتماعی: تقویت مناسبات اجتماعی، روابط خانوادگی، نهادهای اجتماعی ایرانی اسلامی. الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید از نظر اجتماعی بستر لازم برای ایجاد یک جامعه سالم، بانشاط، پویا، مشارکت‌پذیر مبتنی بر عقلانیت، جمع‌گرا، اخلاق‌مدار و معنویت‌گرا باشد. به این منظور، ضرورت دارد کوچک‌ترین واحد اجتماعی، یعنی خانواده دارای تمامی ویژگی‌هایی که برشمرده شد، باشد. به نظر می‌رسد الگوی مورد بحث باید کانون تمرکز خود را ایجاد، حفظ، استحکام و ارتقاء خانواده قرار دهد. رفع مناسب دغدغه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خانواده در یک نظام اجتماعی رشد‌یابنده می‌بایست مورد توجه ویژه قرار گیرند.

۳- الزامات فرهنگی: تعیین و ارتقاء جایگاه باورها، آداب و سنن اسلامی ایرانی در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. فرهنگ سنگ‌زیرین و ظرف هر گونه پیشرفت اعم از اقتصادی، سیاسی و غیره است. از سوی دیگر، انتظار می‌رود دست‌یابی به پیشرفت در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ارتقاء فرهنگی جامعه را موجب شود. پیشرفت‌های اقتصادی مبتنی بر یک الگوی اسلامی و بومی باید موجب تقویت باورهای دینی، ارزش‌های انسانی و اعتمادبه‌نفس گردد، برخلاف آن‌چه که در توسعه‌های متعارف رخ داده است، به این معنی که موجب سست شدن پایه‌های اعتقادی جوامع به ارزش‌های دینی و انسانی خود شده است و انسان را اسیر فناوری خود ساخته است.

۴- الزامات سیاسی: ارتباط ارگانیک الگوی توسعه اقتصادی با نظام سیاسی، مشارکت مردم در فعالیت‌ها، جایگاه و سطح مشارکت مردم در فعالیت‌های سیاسی. پیشرفت به معنی واقعی کلمه و به صورت جامع آن جز در یک فضای آزاد و پرنشاط سیاسی حاصل نخواهد شد. تجربه‌های هر چند ناقص جهانی نیز حاکی از آن است که فرایند پیشرفت در جامعه‌هایی که از آزادی نسبی بیشتری برخوردار بوده‌اند، گام‌های بلندتری را شاهد بوده است. چرخ پیشرفت‌های غرب نیز بعد از استقرار نوعی دموکراسی شتاب گرفت.

۵- الزامات علمی: طراحی نظام خلق و انتشار دانش، نوآوری و به‌کارگیری آن در عرصه فعالیت‌های اقتصادی. نقش علم و دانش به معنی عام کلمه به‌گونه‌ای است که حتی تصور بر داشتن یک گام به سوی پیشرفت بدون این که قبل از آن و در طی آن پیشرفت متناسب علمی صورت گرفته باشد، غیرممکن به نظر می‌رسد. لذا، به ناچار الگوی پیشرفت



موردنظر باید سازوکار مناسبی برای طراحی چرخه تولید، انتشار و به‌کارگیری علم در بخش‌های مختلف جامعه را طراحی نماید، به‌گونه‌ای که جامعه بهره‌مند از یک نظام هم‌افزای علمی و در یک چرخه کامل گردد.

۶- الزامات اقتصادی: طراحی نظام انگیزشی فعالیت‌های اقتصادی از طریق تسهیل فعالیت‌ها و تشویق کارآفرینی، رقابت اخلاق‌مدار و ایجاد و گسترش فرصت‌های برابر اقتصادی. بدون تردید، یکی از ضرورت‌های طراحی و به‌کارگیری الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، دستیابی به رونق پویای اقتصادی در جامعه است، همان‌گونه که از نظر تاریخی نیز نظریه‌پردازی توسعه به‌معنای متعارف آن نیز به‌منظور غلبه بر مشکلات اقتصادی کشورهای توسعه نیافته بوده است. اهمیت بعد اقتصادی پیشرفت تا آن‌جا است که وقتی بحث توسعه مطرح می‌شود، اولین مطلبی که به ذهن متبادر می‌شود، توسعه اقتصادی است. شاید دلیل این امر نقش حیاتی‌ای است که اقتصاد در کمیت و کیفیت زندگی بشر ایفا می‌نماید.

۷- الزامات نهادی: طراحی نهادهای تسهیل‌کننده فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، مانند نهاد دولت، بازار و قانون. نهادها می‌توانند تسهیل‌گری فرایند پیشرفت را انجام دهند و یا به‌عنوان موانع و سدهای نفوذناپذیر در این رابطه عمل کنند. نهادها هم‌علت (مانع) پیشرفت می‌توانند باشند و هم معلول پیشرفت. بنابراین، به‌نظر می‌رسد یک رابطه دوسویه بین این دو پدیده برقرار می‌باشد.

۸- الزامات بومی: این الگو می‌بایست در قالب برنامه‌های اجرایی پیشرفت در جغرافیای طبیعی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران و با استعدادهای انسانی و محیطی آن به‌اجرا گذاشته شود. لذا بایستی مقوم توانایی‌های کشور باشد.

### سرفصل برخی موانع پیشرفت کشور

به‌نظر می‌رسد که کشور برای عبور از وضعیت فعلی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و به‌منظور زمینه‌سازی اجرای برنامه‌های اسلامی ایرانی پیشرفت می‌بایست به‌تنگناهایی که کشور در عرصه‌های مختلف با آن مواجه است، توجه نموده و برای هموار نمودن مسیر پیشرفت، آن‌ها را برطرف نماید. در سطور زیر برخی از موانع فراروی کشور (به‌زعم نویسندگان) مورد اشاره قرار می‌گیرند. چگونگی فائق آمدن بر موانع مذکور از حوصله این



مقال خارج می‌باشد:

الف) - موانع نگرشی و مدیریتی:

- عدم درک صحیح از ماهیت و فرایند پیشرفت و نگاه سخت‌افزارانه به آن.

- عدم توجه به الزامات اعتقادی و جغرافیایی پیشرفت.

- عدم توجه کافی به اهمیت سرمایه انسانی و اجتماعی برای پیشبرد اهداف پیشرفت.

- تمرکز برنامه‌های توسعه در قبل و بعد از انقلاب بر سرمایه‌گذاری در شهرها بود،

در حالی که به نظر می‌رسد برنامه‌های پیشرفت اقتصادی می‌بایست ابتدا مناطق روستایی

را هدف قرار می‌داد. در این صورت برخی معضلات شهری به عنوان یک مانع پیشرفت

خودنمایی نمی‌کرد.

ب) - موانع سیاسی:

- غلبه سیاست زدگی بر تمامی شئون جامعه، عدم توجه به ضرورت آرامش سیاسی و

اجتماعی به عنوان بستر فعالیت‌های پیشرفت.

- تشدید تعارضات خارجی و افزایش هزینه‌های تحمیل شده به کشور از این جهت.

- عدم توجه کافی به ضرورت مشارکت مردم در فرایند توسعه.

- عدم وجود نظام تشکیلاتی (حزبی) قوی به منظور تربیت سیاستمداران و مدیران ارشد

با تجربه و نیز تشکیل دولت‌های برنامه‌مدار به جای دولت‌های حاصل سزای سیاسی، اغلب

کم تجربه و فاقد برنامه مدون برای اداره یک کشور انقلابی و در حال گذار از توسعه نیافتگی.

- توجه ناکافی به ایجاد یک فضای گفتمانی آزاد و منقد به منظور شفاف‌سازی امور و

مشارکت آحاد مردم در فرآیند تصمیم‌سازی.

ج) - موانع نهادی: عدم بهره‌مندی جامعه از نهادهای مشوق فعالیت‌های اقتصادی.

نهادهای سه‌گانه: دولت، بازار و قانون از توانایی کافی برای ایجاد فضای انگیزشی برخوردار

نمی‌باشند.

- عدم بهره‌مندی جامعه از یک نظام اداری چابک، متخصص، با انگیزه، مجاهد و متعهد

به پیشبرد اهداف پیشرفت کشور.

د) - ساختار سیاسی: برگزاری انتخابات‌های مکرر (به طور متوسط سالی یک انتخابات).

گرچه برگزاری انتخابات از مصادیق بارز مردم سالاری دینی می‌باشد و آورده سیاسی آن

برای نظام غیرقابل انکار می‌باشد. اما همین «فرصت» زمانی که به تعداد زیاد و در فواصل



زمانی کوتاه برگزار می‌شود و درغیاب یک نظام حزبی قوی و ریشه‌دار و نیز با توجه به دوره ریاست‌جمهوری و نمایندگی مجلس موجب می‌شود که تغییرات مکرر نمایندگان مجلس و رئیس‌جمهور و به تبع آن هیئت‌دولت را در پی داشته باشد. این امر عملاً فرصت استقرار نهادهای سیاست‌گذاری و اجرایی را از کشور سلب می‌کند و از این زاویه ممکن است این معنا به ذهن متبادر شود که آنچه باید یک فرصت باشد، تبدیل به یک تهدید شده است. نگاه به سرنوشت برنامه‌های دوم و چهارم یکی از شواهد این مدعاست.

### جمع‌بندی

نظریه‌های مربوط به توسعه، از زمان پیدایش تا کنون، با رویکردهای متفاوتی طبقه‌بندی شده‌اند. براساس یکی از این رویکردها، نظریه‌ها و مدل‌های توسعه اتوپایی که ترسیم کرده‌اند جامعه‌ای است برخوردار از رفاه مادی. به‌عنوان مثال، روستو (۱۹۵۹؛ ۴-۱۳) برای دستیابی یک جامعه به توسعه، مراحل را نام می‌برد که به اعتقاد وی هر جامعه پس از عبور از آن مراحل به توسعه (اقتصادی) دست پیدا می‌کند. مرحله نهایی موردنظر وی عصر مصرف انبوه می‌باشد<sup>۱</sup>. اغلب نظریه‌هایی که در نیمه اول قرن بیستم ارائه شدند، نگاه کمی به توسعه داشتند و به‌طور کلی تفاوتی بین رشد اقتصادی و توسعه قائل نبودند. عدم توفیقاتی که این رویکرد از توسعه در بهبود زندگی اکثریت مردم کشورهای توسعه‌نیافته داشت، موجب ظهور نظریه‌هایی در این عرصه شد که نگاه انسانی‌تری به این پدیده داشتند. طرح نظریه‌هایی مانند توسعه انسانی و حتی بعد از آن توسعه پایدار را در این راستا می‌توان تلقی نمود. شاید بتوان گفت که اوج رویکرد دوم به توسعه در نوشته‌های آمارتیا سن قابل‌دسترسی می‌باشد، آن‌جا که می‌گوید توسعه به‌مثابه (به معنی) آزادی. یعنی این که توسعه را از مقوله آزادی می‌داند، منتها آزادی با همان جامعیتی که مورد نظر وی می‌باشد و پنج بعد دارد: ۱- فرصت‌های اقتصادی ۲- آزادی‌های سیاسی ۳- تضمین شفافیت ۴- امنیت حمایتی و ۵- ترتیبات و تسهیلات اجتماعی (نوری نائینی ۱۳۸۳: ۴-۸). فراهم کردن فرصت‌های اقتصادی برای همه مردم از طریق مکانیسم بازار و همراه با پوشش موارد شکست بازار از طریق دخالت دولت می‌تواند بستر لازم برای تامین درآمد موردنیاز خانوارها را به‌منظور بهره‌مندی از یک زندگی عزت‌مندانه



تامین نماید. بدون شک، دسترسی به شغل مناسب و کسب درآمد مکفی از این طریق مولفه اول آزادی فرد را تشکیل می‌دهد. بدون برخورداری از معاش کافی بحث در مورد سایر آزادی‌ها، بحث‌هایی ذهنی خواهد بود. آزادی‌های سیاسی زمینه‌ساز و انگیزاننده مردم جهت مشارکت در سرنوشت جامعه و شفافیت و تضمین‌کننده تشکیل دولت‌های ملی خواهد بود. مقایسه کشورهای در حال توسعه از جهت نوع نظام سیاسی حاکم بر آن‌ها شواهدی را دال بر توفیق بیشتر کشورهای با ساختار سیاسی مردم‌سالار نسبت به کشورهای که از آزادی‌های کمتری برخوردارند، نشان می‌دهد. مقایسه چین، برزیل و کره جنوبی با کشورهایی مانند ژاپن و هند نمونه‌هایی از تاثیر وجود آزادی‌های سیاسی بر توسعه را به‌نمایش می‌گذارد. شفافیت در واقع، یکی از شاخص‌های حکمرانی خوب می‌باشد. به‌نظر می‌رسد، وجود فرصت‌های اقتصادی در کنار آزادی‌های سیاسی و سایر آزادی‌هایی که در بیان سن مورد تاکید قرار گرفته است، می‌تواند وجود شفافیت را در یک جامعه تضمین کند که این امر به‌نوبه خود امکان وقوع فساد (به‌عنوان یکی از موانع فرایند توسعه) در جامعه را به حداقل خود می‌رساند. ترتیبات و تسهیلات اجتماعی به‌معنی برخورداری جامعه از خدمات توانمندساز مانند آموزش و بهداشت هم موجبات مشارکت افراد را در سرنوشت آن‌ها فراهم می‌کند و هم موجبات افزایش بهره‌وری اقتصادی و رشد اقتصادی را در سطح کلان و نیز ایجاد فرصت‌های اقتصادی برای افراد را از دید خرد فراهم می‌آورد و امنیت حمایتی شاید کلیدی‌ترین آزادی از آزادی‌های پنجگانه مورد اشاره در بالا باشد. چراکه بدون برخورداری جامعه از سطح قابل قبولی از امنیت در ابعاد مختلف، سایر آزادی‌ها بی‌معنی خواهد بود. گرچه به‌اعتقاد اغلب صاحب‌نظران، رویکرد آزادی به توسعه افق بسیار وسیع‌تری را از مفهوم توسعه در مقایسه با رویکرد صرفاً کمی گذشتگان ارائه می‌نماید و توفیق بیشتری در فعلیت بخشیدن به پتانسیل‌های انسان خواهد داشت - همان‌گونه که جامعه‌ای که در فرایند گسترش آزادی‌های سن قرار می‌گیرد جامعه متعالی‌تری خواهد بود - با این وجود، اگر از دریچه جهان‌بینی الهی و فلسفه خلقت در این جهان‌بینی و نقشی که در آن برای انسان و افق زندگی وی ترسیم شده است، محک زده شود، نارسایی‌ها و کمبودهای جدی در آن به چشم می‌خورد. شاید مهم‌ترین دلیل این کمبودها عدم زایش این نظریه از یک جهان‌بینی الهی است. سن در جایی دیگر (۱۹۸۹: ۷۵۵) فرایند توسعه اقتصادی را فرایند گسترش قابلیت‌های مردم





تعریف می‌کند! حتی اگر بپذیریم که گسترش قابلیت‌های انسانی به‌خودی‌خود مثبت می‌باشد و ظهور قابلیت‌های منفی انسانی مانند حرص و آز، حسد و دنیاطلبی به معنی مذموم آن از آن مستفاد نمی‌شود، در این صورت هم می‌توان اشکال کرد که افق زندگی مورد نظر سن با سایر نظریه‌پردازان متعارف تفاوتی ندارد. به نظر می‌رسد، آن‌جا که وی از بسط قابلیت‌ها می‌گوید، مراد وی در چارچوب زندگی همین دنیا می‌باشد. همچنین، انسان از قابلیت‌های متفاوتی برخوردار می‌باشد که برخی از آنان در تقابل با فطرت الهی و مسیر کمال وی می‌باشد. بنابراین، بازدارنده‌هایی درونی بایستی وجود داشته باشند تا مانع غفلت انسان از هدفی که آفریده شده و مسئولیتی که برعهده دارد، شود. تضمینی نیست که انسان در فرایند تحقق قابلیت‌های خود اسیر صفات ناپسندی مانند: خود پرستی، حرص و آز، قدرت پرستی و طمع نشده و در ورطه دنیاپرستی غرق نشود؛ و یا نقشه راهی که برای خود ترسیم می‌کند به زندگی در این دنیای فانی محدود نگردد. لذا، به نظر می‌رسد حتی گام بلندی که سن (در مقایسه با دیگران) برای ارتقاء هدف توسعه برداشته است، بدون سیراب شدن از یک جهان‌بینی الهی بسیار ناکافی می‌باشد.

یکی از مصادیق گسترش قابلیت‌های مورد نظر سن، ظهور تکنولوژی‌هایی می‌باشد که ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان را به‌گونه‌ای عمیق به خود وابسته نموده است. جوامع برای دستیابی به تکنولوژی<sup>2</sup> پیشرفته به خصوص از زمان انقلاب صنعتی به بعد همواره کوشش‌های فراوانی را به‌عمل آورده و دست‌آوردهای روزافزونی را هرروز در این عرصه داشته است. شتاب این پیشرفت‌ها به حدی است که تغییر مدام چهره زندگی بشر محسوس بوده و عمر کالاهایی که درواقع، محصول فن‌آوری می‌باشند، بسیار کوتاه است؛ به این معنی که به سرعت کالاهای جدید که از فناوری پیشرفته‌تری برخوردارند، جایگزین کالاهای قبلی می‌شوند. نقش فن‌آوری در زندگی انسان به حدی زیاد است که تصور زندگی بدون برخورداری از آن غیرممکن به نظر می‌رسد. ضرورتی به یادآوری

1- The process of economic development can be seen as a process of expanding the capabilities of people.

۲- تعاریف متعددی برای تکنولوژی وجود دارد که اشتراکات زیادی با هم دارند. یکی از نقاط مشترک آن‌ها تسری تکنولوژی به امور ساخت‌افزاری و نرم‌افزاری است. به علاوه، کارکردهای سه‌گانه‌ای برای تکنولوژی ذکر شده است که عبارتند از خلق ارزش، تولید محصول و حل مشکلاتی که جوامع با آن مواجه می‌شوند. طبق یکی از تعاریف، تکنولوژی در کلی‌ترین حالت پدیده‌ای مادی و غیرمادی گفته می‌شود که با به‌کارگیری کوشش‌های ذهنی و فیزیکی برای خلق ارزش‌ها، حاصل می‌شود. در این تعریف، تکنولوژی به ابزار و ماشین‌هایی اطلاق می‌شود که ممکن است برای حل مشکلات دنیای واقعی استفاده شود و ممکن است شامل ابزار بسیار ساده مانند قاشق‌های چوبی و یا اهرم‌ها تا ماشین‌های پیچیده‌تر مانند ایستگاه فضایی بشود. ضرورتی ندارد که ماشین‌ها مادی باشند، بلکه تکنولوژی‌های مجازی مانند انواع نرم‌افزارها و روش‌های تجارت نیز می‌توانند ذیل این تعریف قرار گیرند.



نیست که فناوری انجام بسیاری از کارهای غیرممکن را میسر ساخته و بسیاری از اموری که به‌سختی و یا به‌کندی انجام می‌شده، با سهولت و سرعت چندین برابری قابل تحقق می‌باشد. آسایشی که فناوری‌های جدید در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی برای انسان به‌ارمغان آورده است، شاید غیرقابل احصاء باشد. هدف این بخش برشمردن اهمیت فناوری و جایگاه آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان نیست، چرا که هم از حوصله این سطور خارج بوده و هم با هدف طراحی شده برای آن نیز هم‌خوانی ندارد. هدف فراهم کردن بستری برای نقشی است که فناوری در فرایند توسعه جامعه ایفا می‌کند. شاید با کمی اغماض بتوان گفت که عصاره دست‌آوردهای فناوری در کلیت آن آسایشی<sup>۱</sup> است که در عرصه‌های مختلف زندگی انسان به‌ارمغان آورده است. اثبات نقش مذکور نیازمند اطاله کلام نمی‌باش، زیرا هر فردی به‌اطراف خود نگاه کند و کمکی را که فناوری در انجام امور روزمره زندگی شخصی و اجتماعی به او می‌کند، مدنظر قرار دهد، به‌خوبی به این نقش واقف خواهد شد. ارمغان آسایشی که این پدیده به همراه آورده است تا حدی است که حتی ممکن است این تصور (نه‌چندان غیرواقع‌بینانه) برای انسان پیش آید که بدون بهره‌مندی از فناوری امکان زندگی کردن در دنیای امروز وجود ندارد.

تکنولوژی مانند هر پدیده دیگری که ساخته دست بشر است، می‌تواند ابعاد مثبت و منفی داشته باشد، برخی از ابعاد مثبت یا مزیت‌های تولید و به‌کارگیری تکنولوژی در بالا گفته شد، اما در مورد عدم مزیت‌هایی که تکنولوژی می‌تواند به‌همراه داشته باشد، معمولاً به دو جنبه تاثیر مخرب آن بر محیط‌زیست و ایجاد و به‌کارگیری جنگ‌افزارهای مدرن که قدرت تخریب و کشتار وسیع دارند، اشاره می‌شود، درحالی‌که به‌نظر می‌رسد یک عدم‌مزیت سومی نیز برای تکنولوژی می‌توان نام برد و آن غلبه تکنولوژی بر انسان می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر، در این معنی تکنولوژی مانند توری می‌ماند که ابعاد مختلف زندگی انسان را در بر گرفته و انسان مشابهِ صیدی است که در تور صیاد گرفتار آمده است. تکنولوژی (به‌خصوص با نرخ رشد فزاینده آن) این قدرت را دارد که در هر روز نیاز و یا نیازهای جدیدی را برای انسان تعریف نماید و کالا و خدمات جدیدی را به سبب تقاضای او بیفزاید. یکی از پیامدهای گسترش روزافزون سبب تقاضای انسان، منحصر شدن کوشش‌های انسان در اجابت درخواست‌هایی است که پایان ندارد. تلاش برای

۱- نگارنده در مورد این که آیا "آسایش" را می‌توان همان "رفاه" در نظر گرفت یا خیر به جمع بندی نرسیده است. اگر رفاه را دست‌آورد تمام برخوردارهای کالایی و غیر کالایی بدانیم، شاید به توان این دو واژه را مترادف نامید.



کسب درآمد و تامین کالاهای بیشتر مادی تقریبا تمام زندگی او شده که یک پیامد آن اخذ وام‌های با شرایط سنگین و تمکین در برابر شرایط ناعادلانه موسسات اعتباری می‌باشد. بنابراین، انسان از پرداختن به سایر ابعاد زندگی مانند معنویت و کمال جویی باز می‌ماند.

به‌طور کلی، می‌توان گفت اگر انسان آگاهانه با تکنولوژی برخورد ننماید و به‌جای استخدام تکنولوژی خود مستخدم آن شود، پدیده بیگانگی از خویشتن خویش رخ می‌دهد. البته شدن نتیجه غلبه تکنولوژی بر انسان است.

یک پیامد دیگر تکنولوژی، همان‌طور که در برخی تعاریف آمده است، تغییر دادن فرهنگ و یا شکل دادن فرهنگ جدید در جوامع است. اگر صنعتی شدن را بخشی از حاکمیت تکنولوژی بدانیم، فرهنگ جامعه صنعتی با غیر آن تفاوت آشکاری دارد. ابعاد خانواده، روابط افراد در درون خانواده، روابط کارگر و کارفرما، سازمان‌های مردم‌نهاد و اقشار مختلف بسیار متأثر از سطح دستیابی آن جامعه به تکنولوژی می‌باشد. کاهش روابط درون و بیرون خانواده‌ای در یک جامعه صنعتی، تبدیل ارتباطات واقعی و رودررو به روابط مجازی، تک‌بعدی شدن انسان، افسردگی و دور شدن از معنویت و اخلاق و بی‌هویتی بخشی از آثار ناگوار غلبه تکنولوژی در شکل سخت آن و یا حتی نرم (در برخی موارد) آن می‌باشد. به‌عبارت دیگر، می‌توان گفت که ره‌آورد تکنولوژی، در شکل کلی آن، همان‌طور که مورد اشاره قرار گرفت، «آسایش» می‌باشد، اما آن چه در جوامع امروزی از انسان گرفته شده است «آرامش» است، یک تبادل بسیار نابرابر. آرامش همان وضعیت و یا حالت و یا احساسی است که مسیر کمال، بالندگی و رشد فضایل انسانی را باعث می‌شود، به زندگی معنا می‌بخشد، جامعه‌ای بر اساس ارزش‌های اخلاقی و متعالی بنا می‌کند و در یک کلام زندگی انسان را به مسیر فطرت الهی آن رهنمون می‌شود. تکنولوژی چنان انسان را تجربه‌گرا نموده است که همه چیز را در آزمایشگاه‌ها جستجو می‌کند و باورهای او را صرفا علمی شکل می‌دهند که در آزمایشگاه‌ها تولید شده و از این فیلتر عبور کرده‌اند.

یکی از واقعیت‌های ناگواری که از دیرباز در جوامع وجود داشته است، نابرابری در توزیع درآمد بوده است، به‌گونه‌ای که معمولا در هر جامعه بخش عمده‌ای از درآمد در اختیار درصد کمی از جمعیت قرار دارد که به آن‌ها دهک‌های با درآمد بالا گفته می‌شود و ناگزیر بخش کمی از درآمد باقی می‌ماند که بین اقشار زیادی از جامعه توزیع می‌شود که به



آن‌ها دهک‌های با درآمد پایین اطلاق می‌گردد. در بین کشورهای جهان نیز نابرابری در توزیع درآمد وجود دارد که شاید شدیدتر از نابرابری درونی جوامع باشد. آمارهای موجود در این زمینه حاکی از آن است که حدود هفتاد و پنج درصد از درآمد جهان در اختیار فقط یک چهارم جمعیت جهان می‌باشد و کشوری مانند آمریکا که کمتر از پنج درصد جمعیت جهان را در خود جای داده است، حدود بیست و پنج درصد از تولید ناخالص ملی جهان را در اختیار دارد. علل مختلفی را می‌توان برای توضیح این نابرابری بیان کرد که مهم‌ترین آن‌ها تفاوت دسترسی کشورها به تکنولوژی می‌باشد.

آثار نامطلوب تکنولوژی هم از نگاه نظری و هم عملی می‌توانند کاهش یابند و یا به کلی از بین بروند اگر تکنولوژی در اختیار انسان‌های خیراندیش و خداترس باشد، اگر تکنولوژی دوست‌دار محیط‌زیست باشد، اگر انسان آگاهانه با تکنولوژی تعامل نماید و آن بخشی از آن را که با انسانیت انسان سازگار است، انتخاب نماید، اگر تکنولوژی در اختیار همه انسان‌هایی باشد که به آن نیاز دارند و اگرهای دیگر. با عقل نظری و عملی می‌توان ادعا نمود که در این صورت این دستاورد بشر خیر مطلق است، اما واقعیت‌هایی که در جهان امروز وجود دارد، متأسفانه چنین نیست. بنابراین، یک بحث مهم در رابطه با تکنولوژی مدیریت این پدیده می‌باشد. لذا از این منظر نیز یکی دیگر از ضرورت‌های طراحی و تحقق الگویی از توسعه است که توان مدیریت تکنولوژی را در جهت پیشرفت جوامع و نردبان کمال انسان را داشته باشد.



## منابع

- پایا، علی. (۱۳۸۸)، آیا الگوی توسعه ایرانی-اسلامی دست یافتنی است؟ فصلنامه روش شناسی علوم انسانی، س ۱۵، ش ۶۰: صص ۶۰-۳۱.
- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۶۹)، نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص) با ترجمه فارسی، حدیث ۲۱۹۰، صفحه ۴۶۴، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات جاویدان..
- توسلی، محمود. (۱۳۷۳)، خصوصی سازی یا ترکیب مطلوب دولت و بازار، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.
- چپرا، م. ع. (۱۳۸۳)، اسلام و توسعه اقتصادی راهبردی برای توسعه همراه با عدالت و ثبات، ترجمه نظر پور، محمد تقی و علوی سید اسحاق، چاپ اول، قم: دانشگاه مفید قم..
- دادگر، یدا... (۱۳۸۷)، شکاف توسعه اسلامی و عملکرد کشور های مسلمان، مجموعه مقالات اولین همایش اقتصاد اسلامی و توسعه، صص: ۶۲۳-۲۹۸، مشهد: دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- زراء نژاد، منصور. (۱۳۸۷)، توسعه ی اسلامی با رویکرد نیروی انسانی، مجموعه مقالات اولین همایش اقتصاد اسلامی و توسعه، صص: ۷۲-۵۴، مشهد: دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- سلیمی فر، مصطفی. (۱۳۷۱)، نگاهی به آثار اقتصادی و اجتماعی وقف، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، اقتصاد توسعه (موضوعات منتخب)، مشهد: نشر موحد.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، ایران و اقتصاد دانایی محور، مشهد: به نشر.
- سن، آمار. (۱۳۸۲)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه محمودی، وحید، تهران: دانشگاه تهران.
- عرب اسدی، حسین. (۱۳۸۷)، نظام تصمیم گیری، برنامه ریزی و مدیریت توسعه عدالت محور، مجموعه مقالات توسعه مبتنی بر عدالت، تهران: دانشگاه امام صادق.



طالبان، محمدرضا. (۱۳۷۹)، معضل تعریف توسعه، نشریه حوزه و دانشگاه ش ۲۴ و ۲۵؛ ص: ۲۰۴-۲۰۰.

عادل، افشین. (۱۳۸۸)، ضرورت تبیین الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت از نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی، تهران: معاونت برنامه ریزی و راهبردی رئیس جمهور، مرکز داده ورزی و اطلاع رسانی، چاپ اول.

قرآن مجید، سوره های مختلف (بقره، مجادله، انعام، حجر و غیره).

کاردوسو و فالتو. (۱۳۵۹)، وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین، ترجمه حسامیان، تهران: نشر تندر. کراکر دیوید آن. (۱۳۸۴)، فلسفه اخلاق توسعه، جهانی شدن و جوزف استیگلیتز، ترجمه حامد حاجی حیدری، راهبرد یاس، سال اول، شماره سوم، صص: ۳۰۵-۳۵۰، تهران.

کلمن، دیوید و فورد، نیکسون. (۱۳۷۸)، اقتصاد شناسی توسعه نیافتگی، ترجمه آزاد (ارمکی)، غلامرضا، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی انتشارات وثقی.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹)، مجموعه آثار، چاپ اول، تهران: انتشارات صدرا.

نظری، حسن. (۱۳۸۲)، عدالت اقتصادی از نظر هایک و اسلام، نامه مفید، شماره ۳۵، دانشگاه مفید، صص ۸۵-۹۸.

هانت، دایانا. (۱۳۷۶)، نظریه‌های اقتصاد و توسعه: تحلیلی از الگوهای رقیب، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی.

## ب) منابع انگلیسی

Ahn, Choong Yong, et al. (2004). Diversity in Development: Reconsidering the Washington Consensus. Netherlands: FONDAD.

Barbier B. Edward. (2006), Natural Resources and Economic Development, Cambridge University press, Pp. 23-45.

-Ibid. Adapted from: Madison, (2003), Table 8.b. 5.

Bateman, Milford, Juan Pablo Duran Ortíz, and Kate Maclean. (2011). A Post-washington Consensus Approach to Local Economic Development in Latin America? An Example from Medellin, Colombi'. UK: Odi

Broad, Robin. (2004). The Washington Consensus Meets the Global Backlash. Washington: globalization, vol. 1, No.2, pp. 129-154.

Ghosh, Nilanjan. (2006). The Road from Economic Growth to Sustainable Development,



How Was It Traversed?, Mcx Academia of Economic Research, Mumbai, Pp. 1-17.

Gore, Charles. (2000). The Rise and Fall of the Washington Consensus as A Paradigm for Developing Countries. UK: world development, vol. 28, No.5, pp. 789-804.

Kanbur, Ravi. (2008). 'The Co-Evolution of the Washington Consensus and the Economic Development Discourse'. Minnesota: Macalester international round table.

- Mac Cord, Gordon, Jeffrey D. Sachs, and Wing Thyee Woo. (2005). 'Understanding African Poverty: Beyond the Washington Consensus to the Millennium Development Goals Approach'. Pretoria: FONDAD.

Madison, (2003), Table 8.b Adapted from: Barbier, B. Edward. (2006), Natural Resources and Economic Development, Cambridge University press, pp. 23-45.

Mc Lean, Schmoi. (2007). 'What Are the Elements of the Washington Consensus and How Is This Different From Adjustment with A Human Face?'. Presentation for development theory and policy course.

Saad- Filho, Alfredo. (2010). 'Growth, Poverty and Inequality: From Washington Consensus to Inclusive Growth'. London: DESA working paper No. 100.

Ranis, Gustav et al, (2007), Human Development: Beyond the Human Development Index, Journal of Human Development, Routledge, Pp. 321-353.

Stiglitz, Joseph. (2002). 'Challenging the Washington Consensus'. New York: the Brown journal of world affairs, vol. IX, issue 2.

Weisbrot, Mark. (2001). 'The Washington Consensus and Development Economics': draft paper prepared for the discussion at the UNRISD

Williamson, John. (2005). 'Differing Interpretations of the Washington Consensus'. Warsaw: Leon Kozminski academy entrepreneurship and management (WSPiZ) and TIGER distinguished lectures series N. 17.

Williamson, John. (2004). 'the Washington Consensus as A Policy Prescription for Development'. Washington: institute for international.

Williamson, John (2004) 'A Short History of the Washington Consensus'. Barcelona: CIDOB.



Williamson, John. (2006). 'After the Washington Consensus: Latin American Growth and Sustainable Development. Brazil: seminar on Latin American financing and the role of development banks.